

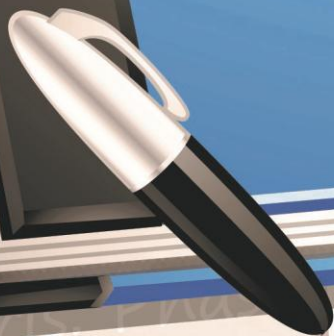
madsage
IRan Education
Research
NETwork
(IRERNET)

شبکه آموزشی - پژوهشی مادیج
با هدف بهبود پیشرفت علمی
و دسترسی راحت به اطلاعات
برای جامعه بزرگ علمی ایران
ایجاد شده است

مادیج

شبکه آموزشی - پژوهشی ایران

madsg.com
مادیج



porta. Lorem ipsum
dolor mauris e
goma. Lorem ipsum.



تاریخ اجتماعی ایران

جلد سوم - بخش اول

تألیف مرتضی راوندی

تاریخ اجتماعی ایران

جلد سوم

تالیف

مرتضی راوندی

چاپ سوم

با تجدید نظر و اضافات

بخش اول



مؤسسه انتشارات امیرکبیر
تهران، ۱۳۵۷

پیشگفتار

مجله سوم تاریخ اجتماعی ایران به طبقات و قشرهای گوناگون اجتماعی اختصاص یافته است. در این مجله کوشیده‌ام نظریات مختلف و گاهی متناقض مورخان و جهان‌نگردان و صاحب‌نظران را نمودار کنم، باینکه این شیوه چه بسا ملال‌آور جلوه کند، ولی در هر حال برای کشف واقعیات اجتماعی، لازم و ضروری است، و خواننده تیزهوش و دانا با مطالعه و سنجش آراء و نظریات گوناگون، به شناخت بهتر رویدادها و پدیده‌های اجتماعی توفیق خواهد یافت. از این رو، هرگاه خواننده با عبارت «کثیر الجملة» یا مضمونی از این قبیل در صفحه ۶ و ۸ و ۲۸۳ برخورد، در خواهد یافت که در حقیقت منظور، بیان گوناگونی بائنه‌های اجتماعی است، که در هر اجتماعی پیدا می‌شود.

اگر در جامعه ایرانی، گوناگونی دین و طرز بیان الفاظ و گویشها، و گروه وجود دارد، آرمان‌ها و آهنگ همگان یکی است، پس اگر اصناف جمعیت را از زرتشتی، کلیمی، لرکمان، کرد، لر، ارمنی، و جز اینها را برشمردیم، اینها مانع یکرنگی ملی نیستند، کما اینکه، اینگونه گروهها در همه ملت‌های بزرگ جهان، نظیر امریکای شمالی، شوروی، سوئیس و جز اینها دیده می‌شود.

در مورد صابین (صفحه ۶) باید توجه داشت که اینان نیز یکی از فرق مذهبی هستند که در قرآن در ردیف نصارا و یهود و پیروان زرتشت از آنان نیز نام برده شده است. هر چه در جمله آفاق در آنجا حاضر مؤمن و صابئی و کبر و نصارا و یهود نقل از لغتنامه دهخدا

همچنین اگر بعضی مطالب اغراق آمیز مانند سخن «دروویل» در صفحه ۹ که می‌گوید: پس از حمله افغانها، کشور ایران، هفت‌هشتم جمعیت خود را از دست داده است، ذکر شده برای آنست که خواننده، داوری کند و کلیه اظهارات گویندگان خارجی را معتبر و قابل اعتماد نینگارد.

شک نیست که از دیرباز، پهلوانان و جنگاوران و دلیرانی مانند ابومسلم و یعقوب لیث و شاه اسماعیل صفوی و غیره، برای وحدت و استقلال این آب و خاک کوشیده‌اند اگر در ضمن، چنانکه فی‌المثل در صفحه ۱۰۰ مشاهده می‌شود این کوششها در زمینه ایجاد اعتدال در میزان خراج روستائیان و پیشه‌وران و طبقات فرودست اجتماع نیز بعمل نیامده است،

باهداف اصلی، یعنی استقلال ملی، تباین کلی ندارد بلکه توجه به مشکلات اقتصادی مردم و از بین بردن آنها فرصت و زمان می‌خواهد.

در مورد صفویان و کوششهای آنان برای رواج مذهب شیعه، آنچنانکه در صفحه ۲۷۸ و ۲۷۹ آمده است، باید گفت مقدمات رواج این مذهب از دیرباز در ایران وجود داشته است. حتی از قرن چهارم هجری روستائیان و پیشه‌وران شهرها به این مذهب دلپستگی داشتند، و اساساً در آن روزگار بهترین وسیله برای وحدت ملی و یکپارچگی مردم و حفظ استقلال ایران در برابر تجاوزات عثمانی، که خود دولتی مبتنی بر اساس مذهب تسنن و همانند خلفای عرب خواهان تسلط بر کشورهای اسلامی بود، تمسک به ترویج مذهب شیعه نمی‌توانست چیز دیگری جز تلاش در راه حفظ استقلال ایران باشد.

ضمناً توجه خوانندگان را به اصلاح بعضی از اغلاط فاحش چاپی جلب می‌نماید در صفحه (۲۳۱ و ۲۳۲) ایران و خوزستان به جای خوزستان ایران نوشته شده که اصلاح آن ضروری است.

و در صفحه ۳۷۸ سطر ۱۵ که سخن از آذربایجان و ایران بیان آمده است خوانندگان عزیز باید بدانند که مراد مصحح کتاب «آقای علی زاده» از آذربایجان، سرزمین آذربایجان شوروی است که مرکز آن باکوست نه آذربایجان ایران، که تبریز مرکز آن و جزء لاینفک مهن عزیز ما، ایران است.

همچنین در مورد بردگان که در صفحه ۱۹ به اختصار و در صفحه ۵۶۱ به تفصیل از وضع اجتماعی آنان سخن رفته است، باید توجه داشت که موقعیت بردگان در شرق، به مراتب از وضع آنان در غرب بهتر بوده نه تنها در جهان اسلامی، بندگان را چون کشور روم و یونان شکنجه نمی‌کردند، بلکه کنیزان گاه به زوجیت مخدومان خود درمی‌آمدند، و کنیززاده فردی آزاد تلقی می‌شد. غلامان نیز برخلاف روم از حقوق اجتماعی بی‌نصیب نبودند و در صورت داشتن اهلیت و شایستگی چه‌بسا بمقامات رفیع ارتقا می‌یافتند. در حالیکه در غرب برده و آزاد را مفاکی ژرف از هم جدا می‌کرد و بین آن دو گروه، از لحاظ حقوق فردی و اجتماعی اختلافی بزرگ وجود داشت.

همچنین در صفحه ۲۷۵ اینکه به نقل از ابن خلدون، آمده است که پیامبر (ص) هنگامی که گاواهنی در خانه برخی از انصار دیده فرمود: «این ابزار داخل خانه هیچ قومی نمی‌شود، جز آنکه همراه خود ذلت و خواری داخل آن خانه می‌کند».

نباید از این جملات چنین نتیجه گرفت که پیشوای اسلام با فعالیت کشاورزی موافق نبوده است. بلکه همانطور که بخاری مفسر معروف توجیه و تفسیر کرده است، در آن روزگار، کار کشاورزی به پرداخت باج و خراج منتهی می‌شد و در نتیجه باج‌دهنده (یعنی کشاورز) به علت پرداختن باج به خداوندان تهر و غلبه خواری و بدبخت می‌گردید.

علاوه بر این، گفتار حضرت را می‌توان معلول شرایط خاص اجتماعی آن روز شبه جزیره عربستان دانست. چه در آن هنگام، گروهی اندک از مردم عربستان به اسلام گرویده بودند و اگر اندک غفلتی می‌شد چه‌بسا که نهضت جدید، گرفتار ظلم و ستم حکومت‌های قوی آن عصر می‌شد. بنابراین پرداختن اعراب به کار کشاورزی و دلپستگی آنان بفضای و عقار این

جهالی، سیاست کلی آن حضرت که در نظر داشتند که اسلام جهانگیر شود، تعارض داشت و حتی ممکن بود که علاقه به آب و خاک، اعراب را از جهاد و گسترش سریع اسلام که هدف اصلی نهضت محمدی بود، باز دارد. همچنین در مورد مطالب صفحه ۱۶۵ باید توجه داشت که مطالب نادر، پس از کور کردن فرزند خود و ناکامی و شکستی که در داغستان نصیب او شد، از ارزش دلوریها و مبارزات شجاعانه او در راه تجدید استقلال ایران نمی‌کاهد و تاریخ، نور مایه و فداکاری او را در راه نجات ایران از یوغ بیگانگان از یاد نخواهد برد. و در سال ۶۶۹ هـ که ضمن تشریح وضع بردگان نوشته شده است که «... عشق‌بازی با ممالیک که بعضی از آنها به جواز آن فتوی داده‌اند (رجوع شود به «طبقات الشافعیه» ج ۳ ص ۱۸)» تذکر این نکته ضروری است که فتنه گروهی اندک از فقهای مکتب سنت و جماعت به جواز آن فتوی داده بودند و فتنهای عالم تشیع مطلقاً این اعمال را گناه کبیره و مرتکب را مستحق اجرای حکم شرع (یعنی رجم و سنگسار کردن) می‌شمارند.

مؤلف

فهرست مطالب جلد سوم

طبقات اجتماعی در ایران بعد از اسلام

۲۴۵ - ۲۳۷	مشکل آب	۱۵ - ۲	سکنه و جمعیت ایران
۲۷۵ - ۲۶۲	آفات کشاورزی	۱۶ - ۱۱	تقسیم جمعیت در ایران
۲۹۵ - ۲۶۷	زندگی چادرنشینی در ایران	۲۸ - ۱۸	طبقات اجتماعی در ایران
۳۵۵ - ۲۹۲	فتودالها یا مالکین بزرگ	۳۹ - ۲۹	مختصات اجتماعی در قرون وسطی
۳۳۵ - ۳۵۹	مختصات اجتماعی	- ۳۳	منزلت طبقاتی
۳۵۵ - ۳۴۸	وضع کارگران و پیشه‌وران	۴۴ - ۴۱	عادات و سنن اجتماعی
۳۸۵ - ۳۸۵	اتحادیه‌های صنفی	۵۵ - ۴۵	اعتراض متفکرین ...
۴۳۴ - ۴۳۵	طبقه روحانیان	۷۴ - ۵۶	وضع اقتصادی طبقات مختلف
۴۴۵ - ۴۳۵	مقام فقیه	۸۲ - ۷۶	کشاورزی و کشاورزان
۴۹۵ - ۴۸۲	پیشوایان دین در عهد صفویه	۹۳ - ۸۳	جانوران و گیاهان ایران
۵۴۵ - ۵۳۲	وعاظ و خطبا در جهان اسلامی	۱۰۲ - ۹۴	طبقه کشاورزان
۵۵۶ - ۵۵۲	بردگی بعد از اسلام	۱۱۴ - ۱۰۳	سلسله‌سازی در ایران
۵۵۹ - ۵۵۷	جنبش زنگیان	۱۲۲ - ۱۱۵	عقیده صاحب‌نظران
۵۶۸ - ۵۶۱	وضع بردگان	۱۲۶ - ۱۲۲	ارزش کشاورزی
۵۷۱ - ۵۶۹	برده‌خردن	۱۲۹ - ۱۲۷	تأثیر حمله مغول در کشاورزی
۵۸۵ - ۵۷۹	عیاران و جوانمردان	۱۴۸ - ۱۳۱	اقدامات غازان‌خان
۵۹۵ - ۵۸۲	لوطیان و عناصر مزاحم	۱۵۳ - ۱۴۹	کشاورزان در عهد صفویه
۶۰۱ - ۵۹۲	گروه‌گدایان	۱۵۹ - ۱۵۴	تقسیم آب
۶۱۵ - ۶۰۲	گروه درویشان	۱۶۸ - ۱۶۵	قیام کشاورزان
۶۲۵ - ۶۱۶	زنان بعد از اسلام	۱۷۵ - ۱۶۸	کشاورزان در عهد قاجاریه
۶۴۵ - ۶۲۲	موقعیت اجتماعی زنان	۱۷۹ - ۱۷۶	مشکلات کشاورزان
۶۹۵ - ۶۸۸	وضع عمومی زنان در قرون وسطی	- ۱۸۵	زندگی در روستا
۷۵۵ - ۶۹۶	فعالتهای سیاسی زنان	۱۹۶ - ۱۹۲	آغاز اصلاحات
۷۳۵ - ۷۲۹	تحول در وضع زنان	۱۹۹ - ۱۹۷	قشرهای مختلف در روستا
۷۳۳ - ۷۳۱	زن در عصر پهلوی	۲۲۵ - ۲۱۵	تاریخچه‌ی از رستنیهای ایران
۷۳۸ - ۷۳۴	رفع حجاب در ایران	۲۲۹ - ۲۲۳	آفات کشاورزی
		۲۳۵ - ۲۳۵	سزیجات و چاشنیها

سکنه و جمعیت ایران

قبل از آنکه احوال طبقات مختلف اجتماعی، یعنی وضع کشاورزان، پیشه‌وران، روشنفکران، فئودالها، و اشراف و روحانیان، و دیگر قشرهای اجتماعی مورد مطالعه قرار گیرد، نخست سکنه و جمعیت ایران را، با توجه به مدارک و اسناد موجود، مورد تحقیق و بررسی قرار می‌دهیم:

جمعیت ایران

طبق فرضیه‌ای، آریاییها در حدود هزارهٔ دوم قبل از میلاد، در ایران سکن گزیدند و در طول تاریخ، با اقوام و طوایف مختلف، نظیر اعراب و ترکها و غیره درآمیختند و نژاد کنونی ایران نتیجهٔ آن آمیزشهاست.

در کشور ایران، علاوه بر کرد و لر و بختیاری، عناصر ترك و ترکمن و عرب و بلوچ و اقلیتهای ارمنی، آسوری، گرجی، و غیره نیز زیست می‌کنند.

طوایف ترك و ترکمان در آذربایجان و کرگان و خراسان و مازندران و فارس و بعضی نواحی دیگر سکنی دارند. از طوایف ترك می‌توان شاهسون، افشار، قشقای، خلج، و شقاقی را نام برد. در خراسان در نواحی مرزی ایران و شوروی بعضی طوایف ترکمن (از جمله کوکلان و یموت) و نیز قبایلی از کرد و بلوچ سکنی دارند. کردها و لرها و بختیاریها در کردستان و لرستان و چهارمحال سکنی دارند. کردها مشتمل بر سکری، بلیاس، کرباخ، کلهر، گوران و سنجایی هستند، و در خراسان و قزوین و آذربایجان غربی نیز بعضی طوایف کرد دیده می‌شود. لرها به‌لر بزرگ و لر کوچک منقسم می‌شوند، ایلات کهگیلویه و بوستنی و لک نیز احتمالاً از الوار هستند. بختیاریها در چهارمحال و بروجرد و نواحی شوشتر و رامهرمز زندگی می‌کنند و مشتمل بر هفت لنگ و چهار لنگ می‌باشند، قبایل عرب مشتمل بر عشایر عرب خوزستان و بعضی ایلات فارس و خراسان است.

از لحاظ توزیع جمعیت، ۷٪ سکنهٔ ایران روستانشین هستند. تراکم نسبی کل جمعیت کشور ۱۱/۵ در کیلومتر مربع است. پر جمعیت‌ترین نواحی ایران از لحاظ تراکم نسبی جمعیت، باریکه‌های کنار دریای خزر، تهران و شمال غربی دریاچه رضائیه و نواحی کم‌وسعتی در اطراف مشهد و اطراف رود کارون است که در آنها تراکم جمعیت متجاوز از ۴ نفر در کیلومتر مربع می‌باشد.

بیش از ۹۸٪ سکنه ایران مسلمان و از این عده ۳٪ شیعه (مذهب رسمی کشور) و بقیه سنی (اکثر کردها، بلوچها و ترکمنها) و اسماعیلی و غیره هستند. جامعه کوچک زردشتیها (بین ۱۰/۰۰۰-۱۵/۰۰۰) نقر و اغلب در یزد و کرمان و تهران و اطراف آنجا سکنی دارند. اقلیتها یهودی (حدود ۴۰/۰۰۰)، ارمنی (حدود ۱۲۰/۰۰۰) و بیشتر در رضائیه، تبریز، تهران، فریدن، و جلفای اصفهان زندگی می کنند. آسوری (بیشتر در ناحیه رضائیه)، پرتستان و کاتولیک روسی نیز وجود دارد (ارقام به استناد سرشماری آبان سال ۱۳۳۵ ه.ش است).^۱

زبان رسمی ایران زبان فارسی است که نه فقط در ایران بلکه از گوشه های زاگرس تا پامیر و سیردریا گسترش دارد.

بر طبق سرشماری آبان ۱۳۳۵ ه.ش. جمع کل افراد بزرگتر از ۱۰ سال کشور ایران ۱۲/۶۹۰/۵۸۴ تن بوده است که از آن جمله ۱/۹۰۸/۴۸۴ (۱۵/۰۴٪) نفر دارای حد اقل سواد و بقیه (۸۵٪) بیسواد بوده اند. از جمعیت با سواد مذکور فقط ۱۷٪ یعنی ۳۲/۶۰۳ تن دارای تحصیلات عالی و ۱۸/۸۶٪ یعنی ۳۵۹/۹۷۹ نفر دارای تحصیلات متوسطه بوده اند.^۲

«یعنی علم تحقیق در جمعیت های انسانی... با اینکه قبل از قرن ۱۹

نیز سابقه داشته است ولی از آغاز قرن ۱۹ بسبب توسعه و تعمیم

دموگرافی

سرشماری و آمارگیری و دفاتر آماری سجل احوال متزایداً توسعه یافت، ولی از حدود آمار کمی جمعیت تجاوز نکرد. «کته» دامنه آن را بسط داد و «برتیون» آن را بصورت علمی مستقل بنیان نهاد. حالیه دو نوع دموگرافی^۳ تشخیص می دهند. دموگرافی کمی که، با استفاده از سرشماریها و آمارهای سجل احوالی و پرسشنامه های خاص، به بحث در پدیده های جمعیتی (رقم جمعیت، ساختمان جمعیت بر حسب سن و جنس و غیره، نسبت های درصد ازدواج و ولادت و مرگ) می پردازد؛ و دموگرافی کیفی، که در آن از دخالت عوامل زیست شناسی، و اقتصادی و اجتماعی و فکری در تغییرات کمی جمعیت بحث می شود.^۴

«احتمالاً اطلاع از تعداد نفوس، و شاید از ترکیب و طبقات مختلف

اطلاعاتی در پیرامون آن، از ایام قدیم از جهاتی و تا حدودی مورد توجه بوده است. رواج جمعیت ایران نوعی نظام اجباری در عهد ساسانیان، که بر حسب روایات شاهنامه

در نظر پادشاهی اردشیر بابکان، منتهی به ثبت نام تمام جوانان در دیوان سپاه می شده، اقدامات بعضی از شاهنشاهان ساسانی در تجدید مساحت اراضی، برای تقویم مالیاتها که از عامه مردم (بجز طبقات ممتاز) وصول می شده، چنگی مستلزم فرض وجود دفاتر ثبت و اطلاع از تعداد سرآزان و سؤدیان مالیات است، و ظاهراً همین دفاتر و سوابق در اوایل عهد اسلام، در دست

۲. همان.

۱. دائرة المعارف فارسی، به سرپرستی غلامحسین معاصی، ج ۱ ص ۳۲۲

3. demography

۳. دائرة المعارف فارسی، پیشین، «دموگرافی» ص ۹۹۵ (باختصار).

دهقانان، ممالک عمل در اخذ خراج بوده است. در عهد استیلاي مغول، غازان خان مقرر کرد «بیتکچیان» به ولایات روند و صورتی از اسوال همه دهات بردارند و این اقدام حاکی از توجه به احصاء جمعیت است. روایات بعضی سیاحان، مثل «بنیامین تودلائی»، «شاردن» و دیگران، که راجع به تعداد بعضی طبقات از تجار، کسبه، یهود، ارامنه ارقام و اعدادی به دست داده اند، نشان می دهد که در آن اوان بعضی دقائر ضبط و ثبت وجود داشته است.

در عهد ناصرالدین شاه قاجار، گاه بعضی شهرها سرشماری شده است. مثلاً بموجب یک سرشماری قم، که در ۱۳۸۴ ه. ق. صورت گرفت، جمعیت آن شهر ۳۸۲/۱۵ نفر بود، و در ۱۲۹۱ ه. ق. مطابق یک سرشماری دیگر، بالغ بر ۱۴/۰۰۰ شد. همچنین حاج نجم الملک، به فرمان ناصرالدین شاه با ۸ تن از شاگردان خود، شهر تهران را در مدت دو ماه سرشماری کرد، و بر طبق این سرشماری سکنه تهران، به استثنای سکنه عمارات خاصه سلطنتی، ۷۳۶/۱۵۵ تن بوده است... در این سرشماری، سکنه هر محله (با تفکیک اجاره نشین از صاحبان منازل شخصی) جداگانه تعیین شده اند، و سکنه تهران از جهت جنس، سن، مذهب، و غیره - در مواردی وضع زنان از لحاظ سن، وضع اجتماعی (زنان محترم، زنان تجار، کسبه، کتیرسیاه، دایه، خدمتکار و غیره) مشخص شده است و عدد خانه ها و بعضی ابنیه و تأسیسات تعیین شده است...

شاردن جمعیت ایران زمان صفویه را قریب ۴ میلیون نفر تخمین کرده است، در

سالنامه ایران گردآوری صنایع الدوله، جمعیت ایران در عصر ناصری ۳۳ کرور و ۶۰ هزار نفر تخمین شده است...

پس از تصویب قانون سجل احوال در ۱۳۰۴ ه. ش. کار سرشماری به مرحله جدیدی قدم نهاد. کاملترین سرشماری عمومی در سال ۱۳۳۵ به عمل آمد که بر طبق آن جمعیت ایران در آن تاریخ ۷۰۴/۹۵۴/۱۸ نفر بوده است. (در هر کیلومتر مربع ۱۲ نفر) جمعیت ایران از سال ۱۳۱۸ به بعد سرتباً افزایش می یابد اولین قانون مربوط به «سجل احوال» در ۱۴ خرداد ماه ۱۳۰۴ به تصویب مجلس رسید. شناسنامه یا سجل احوال سندی است که در آن تولد، ازدواج، طلاق و فوت و شماره اولاد زن و شوهر راثبت می کنند. در سال ۱۳۳۷ وظایف اداره آمار و ثبت احوال از یکدیگر تفکیک گردید.^۱

مختصات سیاسی و اجتماعی مردم ایران
ایران چه در دوران قبل از اسلام و چه در دوره بعد از اسلام، هیچگاه یک واحد سیاسی هماهنگ و یکپارچه نبود، یعنی اهالی و سکنه این مملکت، چنگی دارای اخلاق و سنن و زبان و نژاد واحدی نبوده، و حتی نمی توان ادعا کرد که در نتیجه مبارزات شدید سلاطین صفویه، علیه اهل تسنن، تمام مردم در دوره صفویه از مذهب تشیع پیروی می کردند، بلکه پیروان ادیان و مذاهب مختلف در قلمرو حکومت صفویه، زندگی می کردند.

دکتر لاکهارت ضمن بحث در پیرامون جمعیت ایران، می نویسد:

«در اواخر عهد صفوی، مردم ایران مثل امروز، از نژادهای گوناگون بودند و زبان و

آداب و رسوم آنها با یکدیگر فرق داشت. از یک طرف، عده‌ای در شهرها و دهکده‌ها ساکن و از طرف دیگر، جمعی چادرنشین بودند. تاجیکها، که باید کردها را نیز جزء آنها به‌شمار آورد، از نژاد آریایی و در اکثریت بودند. همچنین عده زیادی ترك و تركمن و عرب و بلوچ و اراهموی و افغان و گرجی و ارمنی و نیز جمعی قلیل کلیبی و صابئی در این کشور اقامت داشتند. اکثر آنها و تركمنها از اخلاف طوایفی بودند که دسته دسته از امپراطوری عثمانی آمده و از شاه اسماعیل اول، مؤسس سلسله صفویه پشتیبانی کرده بودند، عده دیگری از نژاد ترك مانند طوایف افشار و قشقایی، قبل از دوره صفویه به ایران آمده بودند.

در قفقاز نژادهای مختلفی وجود داشت. علاوه بر لزگیها و سایر طوایفی که در نواحی نواحی داغستان به سر می بردند گرجیها و ارمنه نیز در این منطقه می زیستند... بسیاری از آنها به خدمت نظام ایران درآمدند و بدین ترتیب در آن کشور پراکنده شدند. به علاوه در گذشته به اندازه‌ای از گرجیها به اسارت گرفته شده بود که خون گرجی در خانواده سلطنتی و طبقات عالی کهنه وجود داشت. گرجیها عیسوی، ولی اکثر آنها پیرو آئین ارتدکس بودند. هنگامی که شاه صفاسی بدیکی از بزرگان آنها تفویض می کرد وی بدون اکراه اسلام می آورد، ولی به آسانی به آئین دیرین خود باز می گشت. ارمنه پیرو کلیسای گریگوریان بودند که مطابق تصمیم مجمع «نالسدون» از مسلک ارتدکس جدا شده بودند. ارمنه بیشتر در دهات «چچور سغد» اقامت داشتند ولی عده زیادی از آنها در جلغای اصفهان و عده کمتری در همدان و سایر شهرها مقیم بودند؛ فقط گروه کوچکی از لزگیها و سایر طوایف داغستان که تقریباً بدون استثناء سنی بودند از اقیانوس ایران به‌شمار می رفتند.

در ایران اسماً طوایف «قیطاق» و «قراقیطاق» به رهبری «اوسمی» یارئیس، و طایفه «تموق» تحت فرمان «شمخال» زندگی می کردند. طوایف قیطاق و قراقیطاق در ناحیه‌ای واقع در شمال طبرستان می زیستند و همسایگان آنها در غرب طایفه غازی تموق، و در شمال طایفه تموق بود. رئیس این طوایف «اوسمی کبیر» نام داشت.

کردها بطور کلی در کردستان مقیم بودند، ولی عده‌ای از آنها در آذربایجان و خراسان و سایر ایالات زندگی می کردند. شاه عباس کبیر بعضی از این طوایف را تقسیم کرد تا هم سانس از مقتدر شدن آنها بشود و هم نواحی سرحدی را که در معرض هجوم تركمنها و سایر مردم مهازگر واقع می شد حفظ کند (طوایف قاجار و افشار هم به همین علل ستفرق و پراکنده شدند). در جنوب کشور، طوایف عرب در قسمت سفلی عربستان و در سواحل خلیج فارس و جزایر آن مقیم بودند و تقریباً همگی از آیین تسنن پیروی می کردند.

نیرومندترین طوایف شرق ایران غلجائیها و ابدالیها بودند. غلجائیها در اطراف قندهار و ابدالیها در ولایت هرات به سر می بردند. این دو طایفه سنی بودند ولی طایفه هزاره که از نسل مغول و ساکن نواحی کوهستانی شمال و غرب دره‌های هیرمند و ترناک بودند، آیین تشیع داشتند. طایفه «هزاره» به زبان فارسی تکلم می کردند ولی همسایگان غربی آنها به نام

«چهار ایماق» ترکی سخن می‌گفتند و مثل غاجائیها و ایدالیها سنی بودند.

زردشتیان بیشتر در یزد و کرمان اقامت داشتند، ولی عده‌ای از آنها هم در سایر شهرها زندگی می‌کردند؛ در اصفهان محله مخصوصی در جنوب زاینده‌رود، پایین‌تر از پل خواجه به آنها اختصاص داده شده بود. تعداد کلیه‌ها نسبتاً کمتر بود و اکثراً در شهرهای بزرگ مثل اصفهان می‌زیستند، و در این شهر، مثل زردشتیان، محله مخصوصی به نام «جوباره» داشتند. همچنین عده‌ای کلیمی در همدان و کاشان مقیم بود. صابئیها در عربستان در مجاورت هم- میهنان خود در بین‌النهرین به سر می‌بردند. اینهمه نژادهای گوناگون همچنانکه انتظار می‌رود به زبانهای مختلف سخن می‌گفتند. طبعاً زبان فارسی از همه بیشتر متداول بود، ولی لهجه‌های ترکی که به یکی از آنها در دربار صفوی تکلم می‌شد نیز رواج داشت. کردی، عربی، گرجی، ارمنی و پشتو جزء زبانهای معمول بود.

با آنکه شاه اسماعیل اول مذهب شیعه اثنی‌عشری را مذهب رسمی کشور کرده بود ولی آیینهای مختلفی وجود داشت. اکثر مردم از مذهب رسمی پیروی می‌کردند ولی همچنانکه گفتیم، کردها و افغانها (به استثنای هزاره) و بیشتر اعراب و عناصر غیر مسیحی در قفقاز و ساورای قفقاز، سنی بودند. اگرچه بطور کلی سنیها در اقلیت بودند ولی در بعضی نواحی اکثریت را داشتند، و گذشته از این، بدون استثناء مردمی جنگجو و نیرومند بودند. از آنجا که اطلاعات ما درباره تعداد مردم مختلفی که جمعیت ایران را در اواخر قرن هفدهم میلادی (یا زدهم هجری) تشکیل می‌داد بسیار کم است، رقم معینی نمی‌توانیم به دست بدهیم، و شاید در حدود ۸ تا ۱۰ میلیون نفر بوده ولی این خود حدسی بیش نیست.^۱

سورخان شوروی ضمن بحث در پیرامون دولت صفویه می‌نویسند: «سورخان خاور - شناس خارجی غالباً امپراتوری صفوی را یک دولت ملی ایرانی شمرده و می‌شمارند که بر اثر مبارزه ایرانیان علیه فاتحان ترک پدید آمد. این نظر نادرست است؛ نخست بدین سبب که در ایران قرن شانزدهم هنوز عناصر ناساد و پاشیدگی فئودالیزم و مقدمات رشد سرمایه‌داری وجود نداشت؛ به دیگر سخن، موجبات تشکیل ملت^۲ فراهم نبود. گذشته از این، در دولت صفوی قرن شانزدهم قوم ایرانی تسلط نداشت. و اینکه شاه اسماعیل صفوی لقب «شاهنشاه ایران» بر خود نهاد، نشان تقویت موقع سیاسی عنصر ایرانی در آن دولت نبود، زیرا لقب شاهنشاه ایران در آسیای مقدم و سیاه از عهد ساسانیان با تصور یک سلطنت «جهانی» و عمومی مربوط بود؛ همچنانکه در قرون وسطی چنین تصویری در اروپا، با لقب امپراتور روم، و در خاور دور با لقب امپراتور چین هم‌معنان بوده.

دولت صفوی بطور کلی از شاعی قبایل چادر نشین ترک بوجود آمده بود. در واقع در عهد شاه اسماعیل اول صفوی و نخستین جانشینان وی تا پایان قرن ۶ - ۷، در آن دولت، زمام امور به دست بزرگان چادر نشین آذربایجانی «تزلباش» بود، و ناموران

۱. لادیسلاکهارت، انقراض سلسله صفویه، ترجمه مسلمان قلی عماد، ص ۱۱ به بعد (به اختصار).

عالی‌مقام درباری و حکام ایالات و سرداران سپاه از میان آنان برگزیده می‌شدند. ارتش از افراد سپاهی قبایل چادر نشین مزبور مرکب بود.^۱

«... شاردن قلت جمعیت را در اثر چهار علت فرعی می‌داند که عبارتند

از فسق و فجور غیر طبیعی، افراط در زندگی تجملی، ازدواج در سن جوانی، مهاجرت دائمی به هند. سلکم در اوایل قرن حاضر جمعیت ایران را در حدود ۶ میلیون تخمین زده و سوانح ازدیاد جمعیت

را تقریباً همانهایی می‌داند که شاردن ذکر نموده... کرزن می‌نویسد: دکتر یولاک^۲ در گزارش خود، درباره ایران در ۱۸۷۳، علل عمده انحطاط جمعیت را عوامل زیر می‌داند: ۱) وضع نامساعد زنان، که شامل سهولت طلاق، ازدواج در سنین جوانی، و زود پیر شدن آنان در دوره طولانی بچه شیردادن، و کوتاه شدن دوره بارداری است. ۲) فقدان وسایل بهداشتی که نتیجه آن شیوع تلفات از امراضی مانند تیفوس، اسهال، وبا، طاعون و بخصوص آبله است. بعلت نبودن وسایل تلقیح، مرگ و میر اطفال در سن دو سالگی عامل مهمی محسوب می‌شود. ۳) جنگهای نابود کننده تاتارها و مغولها و افغانها، و حملات ترکمنها به ایالات شرقی، و فروش اهالی بعنوان برده در بازارهای خیوه و بخارا و جنگهای داخلی و کثرت متوفیات بین سربازان که قبل از آنکه به زندگی سربازی و ساخلوبی عادت کنند تعداد کثیری از آنها از بین می‌روند. ۴) مهاجرت عناصر و افراد غیر مسلمان از قبیل گبرها و مسیحیان و یهودیها به هندوستان و قفقاز و ترکیه. ۵) وقوع قحطی بعلت کمی باران و برف و شدت آن بعلت فقدان وسایل نقایه و ارتباطات و تعصب نسبت به تجارت گندم و یدئ. وضع قنوات و سوء اداره سلطنت.

کرزن در همان کتاب ص ۹۲ و ۹۳ ادامه می‌دهد و می‌گوید: والینسون در ۱۸۵۰ جمعیت ایران را ده میلیون نفر تخمین زده است ولی در ۱۸۷۳ در اثر بلیه وبا و قحطی، جمعیت به شش میلیون نفر تقلیل یافت.

نویسندگان دیگر در طی بیست سال اخیر جمعیت ایران را بین ۵ میلیون و ده میلیون ذکر کردند. در حقیقت هیچیک از این ارقام بر اساس منابع علمی و قابل اعتماد نیست، تا کنون در ایران سرشماری نشده و وسیله و دستگاه لازم برای اینکار وجود نداشته است. و فکر سرشماری مورد قبول روحانیان و علمای مذهبی نیست.»^۳

در ۱۹۱۸ قحطی و در پس آن حصبه موجب مرگ در حدود صد

هزار نفر در شهر تهران شد، در حالی که در مازندران ویا که بیماری

محلّی نیست و از ناحیه ولگا آمده بود، و همچنین حصبه عمده زیادی از جمعیت را

تلف کرد. در این ناحیه میزان متوفیات اطفال در حدود ۶۵ درصد تخمین زده

می‌شود. آبله فراوان است ولی اخیراً در اثر تلقیح واکسن رو به تقلیل می‌رود. در

۱) ل. و. بیگولوسکایا و دیگران، تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هجدهم، ترجمه کریم کشاورز، ج ۱۲ ص ۵۰۷.

2) J. E. Polak

۳) هنری بلیه، مردم شناسی ایران، ترجمه دکتر عبدالله فزایار، ص ۴۴ به بعد (بهاختصار).

قحطی و مرض

خمسه و آذربایجان تیپوسی که یک نوع تب سری است که بوسیله شپش انتقال می یابد، وجود دارد. یک نوع تب دیگر بوسیله شپش میانه یا غریب گز منتقل می شود. امراض دیگر از قبیل اسهال و اسهال خونی و سل و امراض چشم فراوان است. گفته شده است که قریب ۸ درصد مردم مبتلا به سوزاک و سفلیس می باشند...^۱

«به حساب جغرافیدان آلمانی ویشل^۲ هر مرحله از تکامل اقتصادی

وابطه جمعیت با تکامل اقتصادی

نسبت خاصی از تراکم جمعیت را ایجاد می کند. هنگامی که معیشت بر پایه شکار و ماهیگیری باشد مقدار تراکم، حدود ۸ نفر

در یک مایل مربع (۲/۸ کیلومتر مربع) است. این میزان در جامعه مبتنی بر معیشت شبنانی ۸ تا ۶۶ نفر، در جامعه ای که دارای کشاورزی ساده است ۲۶ تا ۶۴ نفر و در کشاورزی پیشرفته به ۶۴ تا ۱۹۲ تن می رسد. شهرهای صنعتی از این حدود هم فراتر می رود تا بجایی که در پاره ای از آنها چندین هزار انسان در یک مایل مربع زمین زندگی می کنند...

به نظر ویشل تمرکز جمعیت در شهرها موجب انتشار سریع بیماریهای واگیری و ایجاد اشکال در عبور و مرور و حمل و نقل و تهیه آذوقه برای مردم می شود. علاوه بر این زندگی شهری نه تنها در وضع اقتصادی و اجتماعی مردم آثاری باقی می گذارد بلکه روحیه و اخلاق و عادات و طرز تفکر و زندگی شهرنشینان را با دهشینان نمی توان مقایسه کرد.^۳

به نظر ژوبر^۴ بعلت ستمگری ماسورین، و اغتشاشات دائمی جمعیت

جمعیت و سکنه ایران در عهد فتحعلی شاه به نظر ژوبر

ایران به شش هفت میلیون نفر تقلیل یافته است. وی جمعیت ایران را به دو قسمت تقسیم می کند یکی عشایر که در مناطق کوهستانی، صحراها و چاکه ها در حرکتند؛ دسته دوم که به «تات» یا «تاجیک»

معروفند در روستاها و مناطق حاصلخیز و یا در شهر سکونت گزیده اند. عشایر به زندگی صحراگردی خو گرفته اند و از دزدی و راهزنی روگردان نیستند. در درون چادرهایشان با مهربانی و سلایمت زیست می کنند. آنها زندگی با آن شرایط دشوار را بر زندگی شهری و روستایی ترجیح می دهند و بیایاق را بر زندگی یکنواخت شهری ترجیح می شمارند و می گویند استراحت هنگامی لذت بخش است که به بهای کار و خستگی به دست آید، سردان، قوی هیکل و خوش اندامند و بطور کلی جنگاوران نامی و سلحشور نظیر نادر (که از ایل افشاریه) بود از میان افراد همین عشایر برخاسته اند. شهرنشینان بطور کلی سست و تنبل و راحت طلبند و جز در مواقع بسیار ضروری دست، به سلاح نمی زنند، حال آنکه صحرائنشینان همواره مسلح و آماده دفع دشمن می باشند... مهمترین قبایل ترک زبان عبارتند از افشار، قاجار، ترکمن، بیات، طالش، قراچورلو، قراگوزلو و شاهسون؛ از طوایف کرد؛ رشوند، شکاک، واردلان؛ از الوار؛ زند؛ قبلی و بختیاری؛ و از اعراب؛ بسطاسی، بنی کعب، و بنی حول. عده دیگری نیز هستند که در ولایات مختلف پراکنده شده اند.

۱. همان، ص ۱۹۵-۶.

2. Wiechel

۳. دکتر جمشید بهنام/ دکتر شاپور راسخ، مقدمه بی برجایه شناسی ایران، چاپ سوم، ص ۱۳ به بعد (به اختصار).

4. P. A. Jaubert

جمعی از اینان از اعتقاد سادها، پارتیان و باکتریاییها هستند. افراد هر قبیله همواره خود را وابسته بدقیله یا ایل خود می‌دانند.^۱

زوبر درجای دیگر می‌نویسد: «از قاسمی که شرقیها در باب جمعیت کنونی ایران و درآمد دولت اظهار می‌دارند بمراتب بیش از میزانی است که از کشوری با چنین وسعت و این نوع خاک و این طرز حکومت می‌توان انتظار داشت. ایرانیان بطور کلی، حتی طبقه روشنفکر مملکت به موضوع عدد و آمار چندان توجهی ندادند و عمدتاً یا سهواً در مورد عواید مملکت خود مبالغه می‌کنند.»^۲

سرهنگ دروویل در سفرنامه خود که در عهد فتحعلیشاه به رشته تحریر کشیده است در مورد جمعیت ایران چنین می‌نویسد:

اقداماتی که تا کنون برای تهیه آمار تقریبی جمعیت ایران به عمل آمده بی‌نتیجه مانده است. گمان می‌رود که این کار تا موقعی نیز که «بینگریگی» ها در ایالات مختلف ایران قدرت را بدست دارند بی‌نتیجه می‌ماند. زیرا بنا به اصول اداری کنونی ایران، اگر شاه مملکت، از تعداد واقعی نفوس استانها باخبر شود به تناسب، درخواست عایدات مالیه خواهد کرد. ولی این امر با منافع بینگریگیها یعنی استانداران به هیچ وجه وفق نمی‌دهد، از این رو حکام می‌کوشند که جمعیت مناطق زیر نفوذ خود را همواره دو برابر کمتر از آنچه هست وانمود کنند.

بی‌گفتگو پیش از هرج و مرجهای دوران شاه سلطان حسین صفوی، ایران جمعیت زیادی داشته است.

نظری به تعداد بشمارای از ده خرابه‌ها، که در سراسر ایران به چشم می‌خورد و همچنین توجه به وسعت شهرهایی که جز ویرانه‌ای از آن باقی نمانده است، روشن می‌سازد که پس از حمله افغانها کشور ایران هفت هشتم جمعیت خود را از دست داده است. اگر هر کس نظری به خاطرات شوالیه ساردن و تابلویی که ناسبرده از اصفهان و حوالی آن ترسیم نموده است، بیفکند و آن را با گزارشهای آقای «پی‌کو» در تاریخ انقلابات و اغتشاشات ایران بسنجد تصور درستی از مصائب و بلاهایی که در مدت یکصدسال بر سر ایران آمده است خواهد داشت.^۳

واتسن که در زمان ناصرالدین شاه به ایران آمده راجع به جمعیت ایران می‌نویسد که: «از پنج سیلیون تاده سیلیون تن اظهار داشته‌اند. چون در ایران آمارگیری به عمل نیامده ممکن نیست در این باره اطلاع درستی به دست آورد... ایران جمعیتی مرکب از نژادهای مختلف دارد. نسبت عمده‌ای از سکنه ایران را قبیله‌های بیابانگرد تشکیل می‌دهند. (که در بیلاق و تشلاق به سر می‌برند). سران قبایل تسلط فراوانی نسبت به افراد قبیله دارند. و تمام مراودات و مناسبات

۱. مسافرت به ایران و افغانستان، ترجمه محمود مصاحب، ص ۲۸۹ به بعد و ص ۳۰۶

۲. همان، ص ۲۰۴ (به اختصار).

۳. سرهنگ کاسپار دروویل، سفرنامه دروویل، ترجمه جواد مغنی، چاپ دوم، ص ۴۲.

بین حکومت و ایل بوسیله سران آنها انجام می‌شود. مالیاتها، خواه بصورت نقد و خواه بصورت جنس توسط رئیس قبیله وصول و پرداخت می‌شود و همه سربازان تعهدی خود را از بین افراد قبیله تحویل دولت می‌دهند. ریاست قبیله سوروئی است.

چادرهای تنابل به شکل کندو و مستور از روپوشهایی است. در نوك آن تمد ضخیم سیاهی می‌گذارند؛ فقط یک در برای آن تعبیه می‌کنند، نه پنجره‌ای دارد و نه بخاری. این وصف چادر ترکیمنی است که شامسونها و قبیله‌های دیگر به کار می‌برند، ولی ایلات مرکزی چادرهایی از نوع دیگر با سقفهای مسطح یا اندکی منحنی دارند.

جمعیت ایران شامل اعراب (در ناحیه خوزستان)، لرها، بختیاریها، کردها، فارسها، ارامنه، کلیمپها، گیلکها، بازندرائیها، بلوچها، زردشتیها، و ترکها (که بیشتر در آذربایجان و زلیجان سکونت دارند) می‌باشد... سکنه ایران را به دو طبقه می‌توان تقسیم کرد: یکی عده‌ای که در شهرها و دهات بسر می‌برند و طبقه دیگر، آنانکه چادر نشین اند. دسته اول قسمت عمده سال را در محل خود می‌گذرانند. قبیله‌هایی که در چادرها به سر می‌برند در فصول مختلف سال از محلی به محل دیگر حرکت می‌کنند و در موسم بهار گله و رسته خود را به مراتع عادی خود می‌برند. در فصل زمستان آنها در دشت در چادرهای سیاه خود برای مقاومت با هوای بسیار ناساعد آن آماده‌اند... ایرانیان تقریباً از هر تیره و طبقه‌ای که نام برده ایم سردمی سالم و نیرومند هستند شاید دلیل عمده کمی نسبی امراض مزمن یا ارثی در میان سکنه بالغ کشور این باشد که تمام کودکان در ایران در معرض چنان زندگی سختی قرار می‌گیرند که خواه و ناخواه اطفال ضعیف اسکان زندگی ندارند.»

احمد امین، که در او اواخر سلطنت ناصرالدین شاه به ایران آمده می‌نویسد: «سلکت ایران بیش از هفت میلیون جمعیت دارد، سکنه آن عموماً گندسگون، و مردم آن با وجود زیبایی طبیعی بعلت عدم رعایت بهداشت، قیافه‌هاشان دگرگونی کلی پیدا کرده است. شمال غربی آن، آذری، قسمت غربی کردی، جنوب و قسمت مرکزی آن فارسی تکلم می‌نمایند... در اصفهان، ارامنه و یهودیها ساکنند. ثروت عمومی بسیار کم است، فقط اقلیتی ثروتمندند و طبقه عوام در نهایت درجه فقر و محتاجند. زبان فارسی زبان رسمی سلکت است و سکاتیه با سفارتخانه‌های خارجی با این زبان صورت می‌گیرد. ادیان موجود عبارت از: شیعه، سنی، مسیحی، یهودی و زردشتی است. شیعیان به چهار فرقه، یعنی شیعیان اصلی، شیخی، بابی و علوی تقسیم شده‌اند. سنیها اکثراً در کردستان، و تعداد کمی نیز در قصبات اطراف شیراز ساکن می‌باشند.

شیعیان هنگام گرفتن وضو، با یک دست صورت خود را می‌شویند، و روی پای خود را سس می‌کشند، آب حوض را به گنجایش تقریباً به شرمکعب کمر می‌دانند، و از آب آلوده این حوض برای وضو استفاده می‌کنند... مردم بر حسب درجه ثروت، به زیارت حجاز، کربلا، و مشهد می‌روند. بعد از زیارت، نام محل زیارت را به اول اسم خود علاوه می‌نمایند؛ مانند حاجی حسین و مشهدی حسن. بر حسب وصیت اشخاص، همه ساله عده زیادی جنازه اموات از طریق

خالقین، به خاک بغداد نقل می‌شود.»^۱

سپس احمد امین از محل سکونت مسیحیان، یهودیان و زردشتیان سخن می‌گوید.

طرز معیشت مردم

واتسن در تاریخ خود می‌نویسد: «تمام کودکان در ایران از دوران

طفولیت در معرض چنان زندگی سختی قرار می‌گیرند که افراد نحیف

و سریش آنها از بین می‌روند و این روش چنان بوده است که گویی آیین اسپارتی که بنابراین

تمام اطفال ضعیف اسکان رشد و زنده‌گی نداشتند در میان آنان هنوز باقی است. هوای قسمت

شمالی ایران در زمستان بسیار سخت است و با وجود این سرمای شدید، کودکان خردسال

لباسی می‌پوشند که شکم را درست نمی‌پوشاند و به همین سبب، به نظر من، میزان مرگ و میر

و تلفات در میان اطفال ایرانی خیلی زیاد است و بیشتر کودکانی که از این وضع سخت جان

به سلامت می‌برند با قندرستی و نیرومندی به مرحله رشد می‌رسند.»^۲

در پیرامون جمعیت ایران

هائری رنه دالماتی که در عهد مظفرالدین شاه به ایران آمده است راجع

به جمعیت ایران چنین می‌نویسد: «جمعیت ایران دائماً رو به تقلیل

می‌رود. یکی از علل مهم این تقلیل، محیط رقت آوری است که زنان

در آن اسرار حیات می‌کنند. دختران رادر صخر سن وادار به ازدواج می‌نمایند و آنها مجبورند

دوره شیر دادن به کودکان را طولانی کنند و در نتیجه خیلی زود نشاط جوانی را از دست

می‌دهند. عدم نظافت و ندانستن دستورهای بهداشتی موجب تولید افکار موهوم و خرافاتی

شده است و در موقع بروز امراض مسریه، مانند تیفوس و اسهال و وبا و طاعون و مخصوصاً

آبله که قاتل کودکان است، به چیزهای موهومی متوسل می‌گردند.

تعیین رقم جمعیت ایران تقریباً غیرممکن است زیرا که سرشماری و اداره آمار و

شمارنامه در این کشور وجود ندارد. راجع به زمانهای بسیار قدیم هم نمی‌توان احوال مورخین

را معتبر دانست، و معلوم نیست که از روی چه مدرک و مأخذی نویسندگان قدیمی شماره رعایای

داربوش را ۵ میلیون نوشته‌اند... شاردن هم در عصر خود، رقمی به قلم آورده که مسلماً از

حقیقت دور است؛ او جمعیت ایران را در عصر خود، ۷ میلیون برآورد کرده است. نویسندگان

قرن نوزدهم به حقیقت نزدیکتر شده‌اند؛ سرجان ملکم در تاریخ ۱۸۱۵ جمعیت ایران را

۱ میلیون تخمین زده است...

ژنرال شیندلر^۳ در سال ۱۸۸۸ جمعیت این کشور را مطابق صورت زیر ۷۶۶۵۳۱۶۰۰

افر به قلم می‌آورد: شیعه ۶۸۶۰۶۰۰ سنی ۷۰۰۰۰۰ زردشتی ۸۰۰۰۰ یهودی ۱۱۹۰۰۰۰

ارسی ۴۳۰۰۰ نسطوری و کلدانی ۲۳۰۰۰^۴

«طبق نظر ابتهاج^۵، (ص ۲۷) جمعیت ایران از زمان سلطنت فتحعلی شاه

تقسیم جمعیت در ایران بتدریج رو به نقصان گذاشته. در آن موقع جمعیت ایران در حدود پنجاه

۱. ترجمه آقای محمود فروری، مجله بررسیهای تاریخی، سال نهم، شماره ۴ (بهاختصار).

۲. تاریخ ایران، دوره قاجاریه، پیشین، ص ۱۱ (ببصرف).

3. Schindler

۴. سفرنامه از خراسان تا بختیاری، ترجمه فرموشی (مترجم همایون)، ص ۱۲۵ (بهاختصار).

5. Guide book on Iran, Tehran, 1936.

میلیون تخمین زده می‌شود که با انتزاع قفقاز و ترکستان و بلوچستان از ایران پنجاه درصد تقلیل یافت. در سال ۱۹۳۵ دایرةالمعارف بریتانیا جمعیت ایران را ۱۵۶,۵۵۶,۱۵۵ نفر ذکر کرده است. شهرهای عمده و باجمعیت به طریق زیر ذکر شده است:

محل	جمعیت	محل	جمعیت
آبادان	۴۰,۶۰۵۵	زنجان	۴۵,۶۱۲
اردبیل	۴۴,۸۰۵	سلطان‌آباد	۵۴,۹۸۷
ارومیه	۴۹,۸۴۳	شیراز	۱۱۹,۸۵۰
اصفهان	۱۰۰,۱۴۰	قزوین	۶۰,۰۱۳
پهلوی	۴۱,۹۹۷	کرمان	۵۹,۵۲۵
تبریز	۲۱۹,۹۴۹	کرمانشاه	۷۰,۶۱۵۹
تهران	۳۶۰,۲۴۱	مراغه	۴۵,۳۷۲
رشت	۸۹,۸۷۶	مشهد	۱۳۹,۳۵۰
		همدان	۹۹,۸۵۲

بنا به گفته ابتهاج (ص ۲۸) در حدود ۱۴ میلیون از جمعیت ایران مسلمان شیعه... و تقریباً یک میلیون نفر که اغلب کردهای شمال غربی ایران می‌باشند، سنی هستند. هفتصد هزار نفر از کردها از فرقه شافعی پیروی می‌کنند. در بین ترکمنها و قبایل دیگر خراسان، عده‌ای حنفی هستند. اسماعیلیها تحت رهبری آقاخان در خراسان عده‌ای پیرو دازند. مسیحیها (اراسته، آسوریها) در حدود ۱۲۰ هزار نفرند؛ و ۴۵ هزار یهودی و ۱۴ هزار زرتشتی و صد هزار بهایی در ایران زندگی می‌کنند.

گرزن، سایکس و ویلسون نیز شرح کاملی راجع به مذاهب و عقاید دینی در ایران نوشته‌اند، ولی کتاب ابتهاج از آنجمله تازه‌تر است...»^۱

در ایران در بیست-سی سال اخیر در نتیجه مبارزه با آبله و مالاریا و توجه به مسائل بهداشتی میزان مرگ و میر نقصان یافته ولی در دهات همچنان میزان مرگ و میر زیاد است و مردم بی‌خبر مخصوصاً

جمعیت در ایران امروز

در مناطق جنوبی ایران هنوز برای درمان دردهای جنسی و روحی خویش به جادو و جنبل و وسایل غیر علمی دیگر متوسل می‌شوند. «رقمی که درباره مرگ و میر نوزادان در دهات داریم (تا ۱۲ ماهگی) نتیجه آمارگیری نمونه‌ای روستاهای جنوب تهران و بالغ بر ۲۱۶ در هزار است. چند آمارگیری محدود نیز که برای اطلاع از مرگ و میر نوزادان در محلات مختلف تهران انجام گرفته اعدادی را در همین حدود برای محلات جنوب شهر نشان می‌دهد... با این حال جمعیت تقریباً به میزان ۳۰ در هزار یا به عبارت دیگر ۳٪ در سال رو به افزایش است...»^۲

«از کل جمعیت شاغل ایران که در سال ۱۳۳۵ به ۹۰۸۰۰۰۰ نفر بالغ بوده است

۱- مردم‌شناسی ایران، پیشین، ص ۲۴-۶ (با اختصار).

۲- مقدمه‌ی پژوهشنامه‌شناسی ایران، پیشین، ص ۶۰ (با اختصار).

آمار وقایع چهارگانه استانه و فرمانداریهای کل کشور در سال ۱۳۵۱

نام استانه و فرمانداریهای کل	متولدین ذکور و اناث اعم از جاری و معوقه		مردمان ذکور و اناث اعم از جاری و معوقه		جمع	ازدواج	طلاق
	مرد	زن	مرد	زن			
استان مرکزی	۱۱۶۴۱۷	۹۶۱۶۰	۱۹۵۹۹	۱۱۰۹۲	۲۱۲۵۷۷	۴۵۵۲۴	۶۴۵۴
گیلان	۲۷۶۱۲	۲۶۵۵۴	۴۹۶۶	۱۷۳۱	۵۶۱۶۶	۱۳۲۹۶	۶۵۶
مازندران	۴۶۵۹۶	۴۴۵۶۲	۶۵۲۱	۲۲۸۱	۹۰۱۵۸	۱۵۲۳۸	۹۲۴
آذربایجان شرقی	۶۹۵۷۱	۶۵۴۷۲	۱۱۵۴۱	۵۲۸۵	۱۲۹۵۴۳	۲۵۵۶۷	۱۹۲۳
آذربایجان غربی	۲۸۶۵۱	۳۵۵۸۱	۵۲۷۵	۱۷۸۹	۶۲۴۸۲	۹۱۱۶	۱۱۷۵
کرمانشاهان	۲۱۶۵۷	۱۸۴۱۵	۳۵۴۹	۹۶۱	۴۵۵۲۲	۶۲۴۵	۹۶۵
خوزستان	۳۹۷۳۶	۳۷۲۵۱	۵۱۴۸	۳۵۸۹	۷۶۹۲۷	۱۳۹۹۵	۱۳۵۱
فارس	۳۷۹۹۵	۳۴۸۵۵	۴۹۹۶	۳۵۵۵	۷۲۸۴۵	۸۹۷۵	۳۵۶
کرمان	۲۲۴۲۴	۲۱۵۹۲	۳۸۸۹	۳۵۵۸	۴۴۵۲۶	۹۴۴۷	۶۷۵
خراسان	۵۸۲۵۱	۵۶۴۸۸	۱۲۴۵۷	۵۲۶۱	۱۱۴۷۲۹	۲۲۲۳۷	۲۱۶۴
اصفهان	۳۳۵۹۲	۳۲۴۳۲	۵۸۱۸	۳۳۷۹	۶۵۹۲۴	۱۱۲۹۲	۷۸۵
سیستان بلوچستان	۱۵۶۲۳	۱۴۴۱۱	۱۹۵۱	۷۳۸	۳۵۵۴۴	۱۹۴۱	۱۴۱
ماحلی	۹۵۳۵	۸۱۴۷	۱۲۶۳	۵۶۸	۱۸۴۸۲	۳۵۱۵	۲۶۵
کردستان	۳۵۱۵۸	۱۶۹۶۱	۳۵۲۳	۱۲۹۶	۳۷۱۱۹	۵۵۹۴	۶۳۵
همدان	۲۴۸۲۳	۲۵۳۸۲	۳۵۶۳	۹۱۵	۴۵۳۵۵	۷۲۴۵	۶۳۷
لرستان	۲۴۸۸۷	۲۳۲۸۹	۳۱۲۱	۱۱۳۱	۶۷۱۷۶	۳۷۹۷	۵۸۱
زنجان	۱۴۶۸۷	۱۳۱۳۴	۱۷۵۷	۶۳۴	۳۷۸۱۱	۳۱۵۲	۲۱۷
یزد	۶۱۹۶	۵۸۱۵	۱۴۳۵	۷۴۹	۱۳۵۵۶	۳۳۵۹	۱۲۹
بهارمحال بختیاری	۱۵۴۷۸	۹۵۱۸	۱۱۲۹	۵۲۸	۱۹۹۹۶	۳۵۹۶	۱۲۷
بوشهر	۷۵۹۴	۶۷۱۲	۸۵۵	۲۳۵	۱۳۸۵۶	۱۴۳۵	۱۳۴
ایلام	۷۶۱۵	۶۴۱۵	۶۱۶	۲۲۳	۱۴۵۳۵	۱۵۸۸	۶۶
فرمانداری کل سمنان	۳۹۲۱	۳۸۲۴	۱۳۵۵	۵۱۵	۷۷۵۵	۲۳۲۲	۹۹
کهنکلو به و پوراحمد	۵۹۸۳	۵۷۳۵	۶۱۴	۸۴	۱۱۷۵۷	۶۱۲	۳۹
جمع کل	۶۵۲۴۱۶	۵۹۶۹۵۶	۱۵۳۷۵۴	۴۶۱۴۲	۱۲۴۹۳۷۲	۱۴۹۸۱۲۶	۳۵۴۶۳

۵۵ درصد در مشاغل مربوط به زراعت، جنگلبانی، شکار و ماهیگیری کار می کرده‌اند و ۱۹ درصد به حرفه‌های صنعتی، عملیات تولیدی و مشاغل مربوط به آنها می‌پرداخته‌اند. از کلیه کسانی که به خدمات و اسوار اداری و متشیگری و فروشندگی و مانند آن می‌پرداخته‌اند، ۳/۶۳٪ ساکن شهرها هستند و ۷/۳۶٪ ساکن روستاها و از کسانی که به صنایع و معادن و کارهای مربوط به اینها شاغل بوده‌اند ۵۵٪ در شهرها و ۴۵٪ در روستا می‌زیسته‌اند، و حال آنکه از کلیه شاغلان کشاورزی فقط ۷٪ در شهر و ۹۳٪ در روستا سکونت داشته‌اند.

پس ضمیمه است که ده را سرکز فعالیت کشاورزی بدانیم. اما از طرفی باید قبول کرد که اینگونه فعالیت، انحصار به دیده‌ها ندارد، و از طرف دیگر باید تصدیق نمود که در خود مناطق روستایی نیز فعالیت‌های قدیم صنعتی (خاصه صنایع دستی چون کوزه‌گری، گلیم و قالی بافی) و استخراج معادن و حتی خدمات، حائز اهمیت است. در دیده‌های عادی نیز قسمت قابل ملاحظه‌ای از جمعیت غیر کشاورز چون پیله‌ور، خوش‌نشین، و مانند اینها در میان جماعت کشاورزان به سر می‌برند... اهمیت صنایع خانگی را در روستاها از اینجا می‌توان دریافت که از ۹۴٫۰۰۰ نفر کارکنان خانوادگی بیمزد (برطبق سرشماری ۱۳۳۵) فقط ۳۰۰۰۰ در شهرها و بقیه ۵۵۱۰۰۰ (۹۳٪) در مناطق روستائین به سر می‌برده‌اند، و جمع آثار صنایع خانگی (تهیه و تولید قالی، گلیم، زیلو و مانند اینها، پارچه بافی، نخ ریزی، پنبه و برنج پاک کنی، آسیا کردن غلات، تهیه کفش، تولید مواد غذایی، روغن کشی، صابون و شمع سازی و صنایع دیگر همانند) در کل کشور ۳۹۹۰۰۰ بوده است که ۳۰۱۰۰۰ واحد آن در نقاط روستایی قرار داشته‌اند (۷۵٪). - حتی در پاره‌ای استانها مانند خراسان، اصفهان، یزد، سیستان و بلوچستان شماره صنعتگران روستائین بیش از صنعتگران شهرنشین است. اما صنایع رایج در دهات بیشتر جنبه (خودبصرنی) دارد و غالباً بمنظور صدور به خارج و تأمین اضافه درآمد نیست... فعالیت‌های تجاری در روستاها بسیار ضعیف است.»^۱

عمر متوسط و بطور کلی جمعیت در ایران، امروز، رو به افزایش
افزایش جمعیت
 است. بعلافتقدان احصائیه و آمار، ما از سیر صعودی و نزولی جمعیت ایران در دوران بعد از اسلام، اطلاع دقیقی نداریم. آنچه از قرائن بررسی آید جمعیت ایران از دوره ساسانیان تا آغاز حمله مغول، بنحوی معتدل و یابا کندی، رو به افزایش می‌رفته و گاه و بیگاه در اثر جنگ‌های فتودالی، حمله بیگانگان، قحطی، وبا و طاعون، و مظالم و بیدادگریهای هیات حاکمه، عده‌ای از مردم به دیار نیستی رهسپار می‌شدند و سیر تصاعدی جمعیت برای مدتی دستخوش رکود می‌شد، و بار دیگر همینکه امنیت و آرامش نسبی پدیدار می‌شد، جمعیت در نقاط مختلف کشور به کندی رو به افزایش می‌نهاد.

پس از حمله مغول، و تیمور در اثر کشتارهای اجتماعی و فقدان امنیت اقتصادی، و ظلم و بیدادگری عمال حکومت، جمعیت ایران رو به کاهش نهاد.

در ایران عهد صفویه، از برکت امنیت نسبی، که از عهد شاه طهماسب به بعد پدید آمد، جمعیت ایران بار دیگر رو به افزایش نهاد، ولی این جریان پس از حمله افغانه، در اثر جنگهای مداوم خالها و ستفدین و مظالم و بیادگرهای نادر و سلاطین قاجاریه، بار دیگر متوقف گردید و در بسیاری نقاط، جمعیت ایران رو به کاهش نهاد و عده‌ای جلای وطن کردند. ولی در طی ۱۰۰ سال اخیر، در سایه امنیت و آرامش و توجه به امور بهداشتی، جمعیت ایران و عمر متوسط مردم نفوس صعودی دارد.

برای آنکه خوانندگان به سیر تصاعدی جمعیت در جهان امروز آگاهی یابند، یادآور می‌شویم که به نظر جمعیت‌پژوهان: «... عمر متوسط انسان در آغاز عصر فلز ۱۸ سال بوده است و این رقم در اروپای قرون وسطی به ۳۵ رسیده، و از آن پس به اقتضای تکامل اجتماعی بالا رفته است. اکنون عمر متوسط در جامعه‌های پیشرفته نزدیک ۷۰ است: در فرانسه ۶۶/۳ (سالهای ۵۱ - ۱۹۵۰)، در کانادا ۶۸/۶ (سالهای ۵۴ - ۱۹۵۰)، در ممالک متحد آمریکا ۶۸/۸ (سال ۱۹۵۳)،... با اینهمه هنوز عمر متوسط مشرق‌زمینیان بسیار اندک است و عوامل گوناگون مخصوصاً استعمار خارجی و استعمار داخلی سبب شده است که نسبت تعداد جوانان به پیران بسیار زیاد و پدیده «جوانی جمعیت» در جامعه‌های شرقی برقرار باشد... جمعیت زمین در سال ۱۹۵۰ در حدود ۵۰۰ میلیون تن و در سال ۱۸۵۰ نزدیک به یک بیلیون و ۲۰۰ میلیون نفر بوده، و از سال ۱۸۵۰ تا ۱۹۰۰ افزایش جمعیت صد درصد شد. جمعیت کنونی زمین در حدود سه میلیارد است.»^۱

صاحب‌نظران معتقدند که در قرن بیستم دو مسأله بسیار بزرگ، یعنی جمعیت در عصر حاضر فقر و انفجار جمعیت، در مقابل بشریت قرار دارد که باید در راه تعدیل هر دو سعی و تلاش فراوان مبذول دارد. فقر و گرسنگی، چنانکه گفتیم، پدیده بسیار کهن و قدیمی است و هزاران سال است که اکثریت بشر از آن رنج می‌برند، ولی افزایش جمعیت یک پدیده خیلی تازه و نوین است. «افزایش متوسط سالانه جمعیت که در طی سده‌ها کمتر از ۰/۳٪ بود و در پایان سده نوزدهم هنوز از ۰/۵٪ تجاوز نمی‌کرد ناگهان به سال ۱۹۴۲ به ۱٪ و امروز این رقم به ۲٪ رسیده است. این انفجار جمعیت به این صورت است که اگر در گذشته پیدایش سه میلیارد نفوس روی کره زمین در حدود سیصد هزار سال طول کشید، اکنون برای اینکه به نفوس حاضر سه میلیارد نفر دیگر اضافه شود بیش از سی سال وقت لازم نیست.

در آغاز ظهور مسیح تعداد افراد بشر از ۲۵۰ میلیون نفر متجاوز نبود و درست شانزده سده طول کشید تا این رقم دو برابر شد، یعنی به سال ۱۶۵۰ جمعیت جهان در حدود پانصد میلیون نفر بود که بعد از دو سده به یک میلیارد نفر بالغ شد. این رقم بار دیگر دو برابر شد. اما در فاصله‌ای کمتر از یک سده، زیرا به سال ۱۹۳۰ جمعیت جهان بیش از دو میلیارد بود. هر سه میلیارد به سال ۱۹۶۰ پشت سر گذاشته شد، باور کردنی است که در پایان سده بیستم، یعنی در مدتی کمتر از چهل سال دیگر، این رقم به شش میلیارد برسد. تنها به سال ۱۹۶۲،

۱. آگه برن و هم‌تف. زمینة جامعه‌شناسی، ترجمه ا. ج. آریان‌پور، ص ۲۵۲ به بعد (به‌اختصار).

۶۳ میلیارد نفر به جمعیت جهان افزوده شده است.

و اما آنچه یک واقعیت اساسی است این است که توده نفوس فقیر، آنها که از هم-
اکنون قادر نیستند جوابگوی نیازمندیهای فعلی خویش باشند، در تولید این افزایش سهم
اساسی را به عهده دارند... در حال حاضر کشورهای دچار کمبود غذایی در حدود سه چهارم از
جمعیت جهانی را در بر دارند و در طول چهل سال آینده، جمعیت آنها در حدود دو برابر ونیم
خواهد شد.^۱ مؤلف درجای دیگر می نویسد: «زودرسی سن ازدواج برای دخترها سبب می شود
که آنها بتوانند تعداد بیشتری فرزند به دنیا بیاورند... زنی که دره ۱ سالگی ازدواج می کند
بطور متوسط ظرفیت ده زایمان را دارد، اما زنی که در بیست سالگی ازدواج می کند تنها
ظرفیت ۷ فرزند دارد... در طول قرنهای داشتن اولاد بسیار، و خانواده بزرگ، آرمان همگی بوده
است، زیرا اولاد، چه از نظر اقتصادی و چه از نظر اجتماعی، قدرت و نیرو تلقی می شد، عقیم
بودن موجب شرمساری و فرزند بسیار موهبت خداوندی محسوب می شد.»^۲

ولی امروز به حکم شرایط جدید اقتصادی و اجتماعی، تقریباً تمام کشورها سعی می کنند
که میزان تولید را تحت بازرسی قرار دهند، و از افزایش نامحدود جمعیت جلوگیری کنند.
«حکومت چین در چندین نوبت خیلی درست و صحیح تذکر داده است که جمعیت چین
زیاده از اندازه نیست، اما با در نظر گرفتن سرعت آهنگ رشد اقتصادی رشد جمعیت سریع است.
آن خطر واقعی که بشریت را تهدید می کند برخلاف تصور برخی از نویسندگان در این نسبت
که تعداد جمعیت در سال ۲۱۰۰ بالغ بر ۳۲ میلیارد و یک سده بعد در حدود ۱۷۰۰ میلیارد
خواهد شد، خطر را نباید در افق سالهای ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ دید، خطر هم اکنون نمایان شده
است. کشوری مانند هند که در آستانه قحطی قرار دارد، نمی تواند فشار بار ۴ تا ۴ میلیارد
مصرف کننده تازه را بدون روبروشدن با یک فاجعه بر خود هموار کند... از سوی دیگر کاهش
سنگین تولید در فاصله درازمدت، دشواریهای جدید به وجود می آورد و موجب تسریع پیری
جمعیت می گردد. این امری است که اگر ترقیات اقتصادی قابل ملاحظه ای پیشایش صورت
نگرفته باشد، عواقب آن وخیم است. در ژاپن نسبت افراد بالاتر از ۶۰ سال به سال ۲۰۱۵ از
۸٪ به ۲۵٪ خواهد رسید، در حالی که نسبت افراد جوان از ۳۳٪ به ۱۶٪ خواهد رسید.»^۳

۱. اولکست، جهان سوم و پدیده کم‌رشدی، ترجمه منیر جزلی، ص ۹ به بعد.

۲. همان، ص ۱۲۲. ۳. همان، ص ۲۵-۲۲۸ (به اختصار)



۲. طبقات اجتماعی

در ایران

طبقات اجتماعی، در ایران

بطوری که از تاریخ ساده اثر دیاکونوف برسی آید در ایران، از آغاز هزاره دوم قبل از میلاد بطور محسوسی، آثار یک جامعه طبقاتی آشکار، و در بطن سازمان جماعت بدوی، بهره‌کشی از بردگان آغاز گردیده بود. «در این دوره، نخستین تقسیم بزرگ اجتماعی کار صورت گرفت و قبایل شبان‌پیشه و زراعت‌پیشه پدید آمدند. از دیگر سو بعضی قبیله‌ها در تولید انواع گوناگون مواد خام (مثلاً فلزات) و پیشه‌های گوناگون تخصص یافتند، و این تخصص بسته به ناحیه سکونت‌ایشان بود؛ مثلاً قبایل کوهستانی ناحیه واقع میان ساد و عیلام (در لرستان کنونی) چپره‌دستی فوق‌العاده‌ای در ساختن مصنوعات مفرغی به دست آوردند...»^۱

پیدایش حکومت عیلام و دولت ماد و هخامنشی بهترین معرف یک جامعه طبقاتی است. دولت‌هایی که در این دوره باستانی زمام امور را در دست گرفته‌اند هدفی جز حفظ نظام اجتماعی و طبقاتی و جلوگیری از عضیان بردگان و عناصر محروم نداشته‌اند. قرائن بسیاری نشان می‌دهد که در عهد هخامنشیان، «گنوماتا» علی‌رغم داریوش، ظاهراً متکی به طبقات محروم بود و با بخشودن مالیاتها و الغای بیگاری، می‌خواست از رشد روزافزون اختلاف طبقاتی جلوگیری کند. ولی چنانکه دیدیم، داریوش به کمک طبقات فرمانروا از این جنبش جلوگیری کرد. دیاکونوف در تاریخ خود، از جنبشهای خلق در آن دوران یاد می‌کند و می‌نویسد که پس از پایان کار گنوماتا، داریوش با قیاسها و مخالفت‌های زیادی روبرو گردید؛ از جمله شخصی به نام «فرورتیش» (فراتورت) که خود را از خاندان کیا کسار می‌شمرد، در رأس یکی از شورشها قرار گرفت. در صدر قیام دیگری یک نفر پارسی به نام «وهیزداته» قرار داشت که خود را مانند گنوماتا بر دیده پسر کوروش می‌خواند... در این که هدف هر دو قیام احیای نظامات زمان بر دپه دروغین (نظاماتی که داریوش ملغی کرده بود) بوده، شکمی نیست؛ ولی ممکن است که قیام کنندگان از آن حدود هم تجاوز کرده بودند زیرا که هر دو شورش بصورت نهضت خلق درآمد بود... شکمی نیست که افراد آزاد عادی ساد نیز در عضیان هم‌عنان فرورتیش بودند. بر روی هم جنبه عموسی و ملی قیام علیه داریوش مورد تردید نمی‌تواند باشد. مسلماً قیام سوم که در سرخیانا (بخشی از ایالات باکتریا) به رهبری شخصی به نام «فرادا» صورت گرفت نیز همگانی بود.

۱. دیاکونوف - تاریخ ماد ترجمه کریم کشاورز ص ۱۵۹ به بعد.

داربوش پس از یک رشته جنگهای خونین با مخالفین خود و خاموش کردن شورش بابل، به سوی ساد روی آورد و سرانجام فرورتیش را شکست داد.^۱

«در آن زمان، شیوه تولید برده‌داری، تقسیم کار، بسط و توسعه سازمانهای اقتصادی جامعه آن روز ایران را به جلوسازی زاند، و در مجموع گسهای ترقیخواهانه بود. از وضع اجتماعی و طبقاتی ایران در دوران حکومت اشکانیان، اطلاعات کافی نداریم. آنچه مسلم است در عهد ساسانیان، وضع و موقعیت هر یک از طبقات مشخص گردید؛ اکثریت مردم یعنی کشاورزان و پیشه‌وران فعالیتهای تولیدی را انجام می‌دادند و مالیات می‌پرداختند، و نجبا و اشراف و روحانیان جزء طبقه ممتاز به حساب می‌آمدند. تغییر موقعیت اجتماعی طبقات غیر ممکن بود و کسی که جزو طبقه کشاورزان یا پیشه‌وران بود نمی‌توانست در صف نجبا یا روحانیان یا دیوان قدم گذارد. همین مظالم و پیدادگریها سبب قیام مزدک و یاران او گردید. ولی چون این قیام بدان و ریشه عمیق اجتماعی نداشت. به دست خسرو انوشیروان سرکوب گردید. مقارن همین ایام، یعنی در دوره‌ای که ظلم و بیعدالتی سراسر ایران را فرا گرفته بود، اعراب در پناه دین جدید، متحد و متشکل شده بودند و به ملل همجوار وعده مساوات و برابری می‌دادند.

در عهد ساسانیان به حکایت نامه تنسر، مردم به چهار طبقه تقسیم می‌شدند و ذر بالای عموم طبقات پادشاه قرار داشت. طبقه اول اصحاب دین که شامل مغان، سوبدان، بخان اندرزیذ، هیربدان، دستوران، حکام و عباد و زهاد و سدره و معلمان می‌باشد. طبقه دوم، جنگجویان و سردان کارزار، که به دو قسمت سوار و پیاده تقسیم می‌شدند، و از حیث مراتب و اعمال بین آنان اختلاف فراوان وجود داشت. طبقه سوم شامل دیوان و حسابیان یا کتاب رسائل و حسابداران و قضات و دادوران و وقایع نگاران و اطباء و شعرا و بنجمنان می‌گردید. و طبقه چهارم که در حقیقت اکثریت زحمتکش جامعه را تشکیل می‌داد و شامل کشاورزان و پیشه‌وران و صنعتگران و بازرگانان می‌گردید؛ که از آن میان، گروههای اخیر جزو طبقات مولد جامعه بودند و بار سنگین مالیاتهای گوناگون را بر دوش می‌کشیدند.»^۲

«نامه تنسر» بهترین معرف حدود و قیود طبقاتی در آن روزگار است... فساد بیوتات و درجات دولوع است: یکی آنکه خانه را هدم کنند و درجه بغیر [حق] وضع روا دارند یا آنکه روزگار خود، بر سعی دیگری عزوبها و جلالت قدر ایشان بازگیرند، و اعقاب ناخلف در میان افتند، اخلاف اخلاف را شمار سازند، و شیوه تکرم فروگذارند، و وقار ایشان پیش عامه برود، چون مهنه به کسب مال مشغول شوند و از ادخار فخریاز ایستند و مصاهره با فرومایه و نه کفو خویش کنند، از آن توالد و تناسل، فرومایگان پدید آیند، که به تهجین (یعنی پست کردن) مراتب ادا کنند تا هلاک برای ترفیع و تشریف مراتب ایشان آن فرسود که از هیچ آفریده نشنیدیم، و آن، آن است که میان اهل درجات و عامه تمیزی ظاهر و عام با داید آورد. به مرکب و لباس و سرای و پستان و زن و خدمتکار، بعد از آن، میان ارباب درجات هم تفاوت نهاد به مدخل و مشرب و مجلس و سوتف و جامه و حلیه و ابنیه بر قدر درجه هر یک، تا خائها خویش نگه دارند، و

حظ و محل فراخور خود بشناسند؛ چنانکه هیچ عاوسی با ایشان مشارکت نکند در اسباب تمیض، و نسب و مناقحه بحظور باشد از جانبین... و من بازداشتم از آنکه هیچ مردم داده زن عامه نخواهد تا نسب بحضور مانده، و هر که خواهد میراث بر آن حرام کردم، و حکم کردم تا عامه مستغل اسلاك بزرگزادگان نخرند و در این معنی مبالغت روا داشت.^۱

باید دانست که قرتها قبل از ظهور و اشاعه نهضت اسلامی در تورات و انجیل نیز تعالیمی علیه ستمگران و مال‌اندوزان آمده بود.

چنانکه در تورات سفر تثئیه، باب ۱۵، آیه ۷ چنین می‌خوانیم: «اگر نزد تو در یکی از دروازه‌هایت در زمینی که پهلو خدایت به تویی بخشد، یکی از برادرانت فقیر باشد، دل خود را سخت ساز و دستت را بر برادر فقیر خود بپند.» همچنین در باب ۲۴، آیه ۱۴ مذکور است: «بر مزدوری که فقیر و مسکین باشد، خواه از برادرانت و خواه از غریبانی که در زمینت در اندرون دروازه‌های تو باشند، ظلم مکن.»

همچنین در انجیل می‌خوانیم: «گنجها برای خود بر زمین نیندوژید؛ جایی که بید و زنگ زیان می‌رساند و جایی که دزدان ثقب می‌زنند و دزدی می‌نمایند، بلکه گنجها بجهت خود در آسمان بیندوژید... زیرا هر جا گنج پوست دل تو نیز در آنجا خواهد بود.»^۲ همچنین در انجیل سرقس می‌خوانیم که عیسی به یکی از یاران خود می‌گوید هر چه داری بفروش و به فقرا بده ولی او ترشرو و محزون شده راه خود پیش می‌گیرد. عیسی در این حال به شاگردان خود می‌گوید: «...سهل‌تر است که شتر به سوراخ سوزن درآید از اینکه شخصی دولتمند به سلکوت خدا داخل شود.»^۳

مذهب اسلام چنانکه قبلاً اشاره کردیم مانند دیگر مذاهب، مردم را به رعایت حال فقیران، درماندگان، یتیمان و بردگان فرامی‌خواند، ولی به هیچ وجه بشریت را به انگی طبقات و مساوات اجتماعی و اقتصادی دعوت نمی‌کند.

چنانکه در قرآن آمده است: «...نحن قسمنا بینهم معیشتهم فی الحیوة الدنیا و رفعتنا بعضهم فوق بعضی درجات لیتخذ بعضهم بعضاً سخریا...»^۴: (بعضی از آنها را بالای بعضی، از جهت مراتب و درجات قرار دادیم تا برخی از ایشان بعضی دیگر را به کارگیرند).
نیز می‌خوانیم: «...والله فضل بعضکم علی بعض فی الرزق...»^۵ (خدا رزق بعضی از شما را بر بعضی دیگر فزونی داده است).

«انما الصدقات للفقراء والمساکین والعاملین علیها والمؤلفة قلوبهم و فی السرقاب والغارمین و فی سبیل الله و ابن السبیل...»^۶ (صرف صدقات، نیست مگر بخصم فقیران، عاجزان، ستصدیان اداره صدقات و برای تألیف قلوب و آزادی بندگان و قرض داران و در راه خدا و برادر رسانندگان).

«واعبدوا الله ولا تشركوا به شیئاً و بالوالدین احساناً و بذی القربی والیتامی والمساکین والجار ذی القربی والجار الجنب والصابغ بالجنب و ابن السبیل و ما ملکت ایمانکم...»^۷

۱. همان، ص ۱۹-۱۸ (یا اندکی اجتمار).
۲. منی، باب ششم آیه ۱۹.
۳. زخرف، آیه ۳۶.
۴. نعل، آیه ۲۱.
۵. توبه، آیه ۶۰.
۶. بای دوم، آیه ۲۵.
۷. نساء، آیه ۳۰.

ایندای یکتا را پرستید و هیچ چیزی را شریک وی نگیرید و نسبت به پدر و مادر و خویشان و یتیمان و فقیران و همسایه خویش و همسایه بیگانه و دوستان موافق و رهگذران و بتدگان و پرستاران که زبردست شمایند، در حق همه نیکی کنید).

به این ترتیب می بینیم که اسلام مطلقاً از مساوات اقتصادی و اجتماعی مردم سخن می گوید؛ حتی عده‌ای از سران عرب مساوات آدیان را موجب فتنای بشریت می شمردند و می گفتند: «لو تساوی الناس لهلكوا جميعاً».

قبل از آنکه وضع اجتماعی و طبقاتی ایرانیان را از روی کتب و آثاری که به یادگار مانده است مورد مطالعه قرار دهیم، نظریات علمی دانشمندان قدیم و جدید را در مورد مفهوم «طبقه» و «طبقات اجتماعی» اجمالاً ذکر می کنیم.

جرجی زیدان مردم را در عصر عباسیان به دو طبقه عامه و خاصه تقسیم می کند و می نویسد: هر یک از این دو طبقه دسته‌های کوچکتری همراه دارند.

خلیفه و خانواده او یعنی «هاشمیان» از حقوق و امتیازات فراوان برخوردار بودند. خلیفه در مواقع رسمی روی تخت می نشست، و هاشمیان در حضور وی برصندلی می نشستند و سایر مردم روی فرش یا توشک و امثال آن جلوس می کردند. هاشمیان غالباً مستعری و مکتوری معینی داشتند که از بیت‌المال می گرفتند؛ بعلاوه انعامها و جایزه‌هایی نیز از خلیفه دریافت می نمودند؛ به خصوص اگر خلیفه از آنها بیم داشت، دست و زبان آنها را با هدیه و جایزه می بست... آنها را به عیش و نوش مشغول می داشت و از فکر خلافت و فرمانروایی منعرف می کرد. به این ترتیب هاشمیان مانند شاهزاده‌های شرقی، مردم سعادت‌مند و مفتخوری بودند که از افتخارات و اسواول دولتی بدون انجام خدمت و احساس کمترین مسئولیتی بهره‌مند می شدند و عمر خود را در کاخها به عیش و نوش به سر می کردند. یکی از آنها سحمدین - سلطان هاشمی به استثنای اسلاک و استغلات پنجاه و چند میلیون درهم نقدینه داشت و درآمد روزانه وی، صد هزار درهم بود (سعودی، ج ۲، ص ۱۸۸).

دیگر از طبقات ممتاز آن دوران، غیر از هاشمیان، رجال دولت یعنی وزیران و دبیران و سران سپاه و کارسندان عالی‌رتبه دولت را باید نام برد که بیشتر از موالی و ایرانیان بودند (مانند آل برمک، آل ربیع، آل سهل، آل وهب، آل خاقان، آل فرات، آل خضیب، آل طاهر و غیره) و علاوه بر اینها سپاهیان، ندیمان، همستان، بزرگان، موالی و خدمتگزاران همگی کجایش از سزایی برخوردار بودند.

با اینکه در کتب مذهبی یهود و نصارا و اسلام مکرر در مذمت مال‌اندوزی و حرص و آل، تذکرات شدید داده شده است معذلتک هیچیک از تعالیم و اندرزهای مذهبی چنانکه باید در استقرار عدالت اجتماعی و اقتصادی در جوامع اسلامی مؤثر نیفتاده است:

در سوره توبه آیه ۳۵ می خوانیم

يَوْمَ يَحْمَىٰ عَلَيْهَا فِى نَارٍ جَهَنَّمَ فُتَكْوَىٰ بِهَا جِبَاهُهُمْ وَ جُنُوبُهُمْ وَ ظُهُورُهُمْ، هَذَا مَا كُنْتُمْ

لَا لِفُسْكُمْ فذوقوا ما كنتم تكفرون.

روزی که در آتش دوزخ (گلجهای زر و نقره‌یی که اندوخته‌اند) مشتمل گردد و با آنها پیداشانی‌ها پهلوها، و پشته‌های آنان داغ کرده شود (به آنها گفته می‌شود) این همان گنجی است که برای خود گرد آوردید بچشید گنجی را که برای خود نهادید.

به نظر فضل بن یحیی مردم چهار دسته‌اند:

داوری فضل بن یحیی در باره طبقات مختلف

اول پادشاهان که از روی شایستگی دارای آن مقام بلند هستند؛
دوم وزیران که بواسطه هوش و خرد، مقرب آستان پادشاهان گشتند؛
سوم بزرگان قوم که ثروت به دست آوردند، چهارم مردمی که بواسطه فضل و کمال خود را به آن دسته‌ها پیوستند؛ و بقیه توده مردم، مانند کف دریا و آب گندیده، چارپای احمق و نادان هستند و جز خواب و خوراک هدفی ندارند. روزی معاویه به احنف گفت مردم را برای من توصیف و تشریح کن، احنف چنین اظهار داشت: سراتی که بخت یاری کرده و آنها را برتر ساخته است؛ بازوانی که با نیروی تدبیر قوی گشته؛ اشخاصی که مال وسیله شهرت آنها شده؛ ادیبان و دانشمندانی که بوسیله علم و دانش به آن سه دسته پیوسته‌اند؛ و بقیه مانند چارپایان هستند، اگر گرسنه شوند دیوانه‌اند و همینکه سیر می‌شوند در خوابند. از حضرت علی بن ابیطالب (ع) راجع به طبقه محروم و بیخبر سؤال شد، فرمودند: هیچ رعاع اتباع کل ناعق، بمیلون مع کل میله! مانند پشه به هر بادی می‌چینند و هر کس صدا برآرد به صدای او می‌رقصد. چنانکه گفتیم، از عهد عمر که سیل غنایم و یاج و خراجها به مرکز خلافت روان گردید و بدون رعایت استحقاق بین مردم تقسیم گردید، اختلاف طبقاتی در جامعه اسلامی آشکار شد، و این تعارض و اختلاف

ظهور اختلاف شدید طبقاتی

از دوره بنی امیه و بنی عباس رو به فزونی نهاد.

... وصف ثروت و تجمل بازرگانان که در کتب ادب آمده است حیرت‌انگیز است. نعمت و ثروت یک بازرگان در نشابور چندان بود که مایه حیرت و اعجاب عبدالله طاهر می‌شد. یک آسیابان در عهد معتصم خلیفه چندان ثروت اندوخته بود که در هر روز تنها صد دینار صدقه می‌داد. دهقانان بزرگ و امیران محترم نیز مکتبهای هنگفت فراز آورده بودند، چنانکه یک دهقان خراسان - حمویه نام - در نزدیک بیهق چهار ماه، هارون خلیفه را با سوکب و چشم وی نگهداری نمود و هیچ از پذیرایی فروگذار نکرد. و همچنین یکی از بازرگانان طبرستان برای اینکه در راه مکه حشمت و ثروت خود را به رخ دیگران بکشد به جای هیزم کاغذ می‌سوزانید و به جای تره حریر سبز برخوان می‌نهاد و مردم را به خوان خویش می‌خواند. در برابر این مایه ثروت و تجمل که مایه ناز عده‌ای بود، عده‌ای نیز از درد و نیاز رنج می‌بردند. مسلم بن ولید شاعر دربار خلیفه گاه می‌شد که برای خرج روزانه و خرید گوشت و نان ناچار می‌شد کفش خود را بفروشد. ابوالشعمنق بسا که از بیجاسکی

خانه‌نشین می‌شد و در را به روی کسی نمی‌گشود. این حال شاعر بود که روی سؤال داشت، و کسانی بودند که متاع او را از بیم گزند زبانش - بخرند. حال دیگر فقیران، از این بدتر بود. از طبقات خرده‌پا کسانی پیدا می‌شدند که سقف خانه‌شان آسمان بود و گاه چندین روزگرسنه می‌ماندند. و هنوز صدای این شکمهای خالی و گرسنه را از اشعار شاعران آن دوره می‌توان شنید...^۱

تقسیم ثروت و درآمد بین طبقات

خلفا قسمتی از درآمد دولت را بابت حقوق کارمندان می‌دادند و بقیه را میان نزدیکان و طبقات خاصه، به عنوان انعام و جایزه و مستمری و غیره، تقسیم می‌کردند. آنها هم برای حفظ مقام خویش آن اموال را به زبردستان می‌دادند... به این طریق پول از دست خلیفه به دست وزیران و اسیران، و از دست آنان به زبردستان، و از دست آنها به دست بازاریان و کارگران و سوداگران می‌افتاد. و در واقع پولی که از کیسه مردم درآمده بود مجدداً به کیسه آنان برمی‌گشت.^۲

اینکه جرجی زیدان می‌نویسد که خلیفه مالیات را از مردم می‌گرفت و بین مردم تقسیم می‌کرد، خطاست؛ زیرا چنانکه می‌دانیم درآمد بیت‌المال در آن دوره از محل مالیاتها و جزیه‌هایی که از ملل تابع اعراب گرفته می‌شد تأمین می‌گردید، دولت عباسیان بطور متوسط، مالی ۳۰-۴۰ میلیون درهم مالیات می‌گرفت؛ در حدود ۶ میلیون آن به مصرف سازمانهای دولتی می‌رسید و بقیه به سبیل خلیفه خرج می‌شد. یعنی در معنی، رعایای ایران و عراق و مصر و دیگر کشورها کار می‌کردند و دولت نصف یا ثلث محصول آنها را می‌گرفت و به سبیل خود خرج می‌کرد. و برای اینکه سر و صدایی بلند نشود از پولهایی که از عرق جبین و کد یمن کشاورزان خاورمیانه گردآوری شده بود به فرزندان صحابه و بزرگان قریش می‌دادند و آنها را با پول و ملک مشغول می‌کردند و آنان هم از محل این پولهای حلال (۱) قصر می‌ساختند و کنیز و غلام می‌خریدند و به شاعران و ندیمان و حاشیه‌نشینان می‌دادند. امام موسی کاظم از مدینه به بغداد نزد مهدی خلیفه می‌آمد، خلیفه مقدار زیادی پول به آن حضرت می‌داد، و آن بزرگوار پولها را در کیسه‌ها ریخته میان اهل مدینه تقسیم می‌فرمود.^۳

گاه برای جلب محبت افراد قبایل به آنها ضیافت می‌دادند و حتی گاهی در کوچه و بازار خوان عمومی می‌گسترده و توده مردم را خوراک می‌دادند. به این ترتیب می‌بینیم که نه تنها در صدر اسلام بلکه در دوره خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس نیز، دولت هیچ برنامه اقتصادی صحیحی نداشت، و در مقام این نبودند که مردم را به کارهای مشر و سودمند بگمارند و در مقابل کار مفید اجتماعی، به اشخاص پول بدهند بلکه پولهایی که بزور از اقطار عالم اسلام گردآوری می‌شد، در سرکز خلافت بین اشخاص مختلف به عنوان مستمری، جایزه، انعام، صدقه، صلّه و جز اینها تقسیم می‌شد. و عده‌ای هم در نهایت فقر زندگی می‌کردند.

۱. دکتر عبدالحمین فردین کوب، تاریخ ایران بعد از اسلام، ص ۵۳۵.

۲. تاریخ تمدن اسلام، ج ۱۵ ص ۹۲. ۳. همان، ص ۹۵.

فقها و پرعیزکاران صدر اسلام و اوایل خلافت بنی امیه غالباً به نوعی کار و کسب اشتغال داشتند و حاضر نمی شدند انعام و جایزه خلقاً راقبول کنند و کلیه اعمال صواب و ناصواب آنان را صحیح بگذارند، اما با گذشت زمان، اکثر فقها و پیشوایان مذهبی سزه شیرین رشوه را چشیدند و با گرفتن انعام و جایزه از خلفاء، از روش انتقادی دیرین دست برداشتند. ذوالریسه شاعر می گوید: «پولهایی را که من به دست آورده ام ارث کسان من نیست، دیده ام نیست، از راه حرام (۱) هم نگرفته ام بلکه خدمت بزرگان رسیده ام و از آنان دریافت داشته ام.» همانطور که بزرگان بذل و بخشش می کردند مردم نیز مجبور بودند غیر از مالیات و عوارض گوناگون، به فرمانداران کنیز و غلام و رخت و لباس و پول و گاو و شتر و استر و غیره بدهند. فرمانداران نیز برای تثبیت وضع خود ناگزیر بودند مقداری از این هدیه ها را بطور مستمری (سالانه) به مقامات بالاتر بدهند و اگر هدیه ها در موعد مقرر نمی رسید، فرماندار، متهم به شمار می آمد و از کار برکنار می شد. این بود وضع اجتماعی و اقتصادی در جامعه اسلامی.

در دوره قرون وسطی خلقاً برای اکثریت مردم ارزش چندانی قابل نبودند. سوره نامداری چون ابوالفضل بیهقی بدون توجه به نقش تولیدی و اجتماعی مردم می نویسد: «خیمه مسلمانان ملک است، وستون پادشاه و طناب و میخها رعیت. پس چون نگاه کرده اید اصل ستون است و خیمه بدان پیاست. و هرگاه وی سست شد و بیفتاد، نه خیمه و نه طناب و نه هیچ ماند.» سقریزی در کتاب اغاثة الامة بکشف الغمة، طبقات اجتماع را بدینسان تقسیم کرده است: (۱) اهل دولت؛ (۲) توانگران، از قبیل بازرگانان و مفعمانی که در رفاه و آسایش به سر می برند؛ (۳) کسبه ای که نسبت به تجار طبقه متوسطی هستند و بازاریانی که معاش خود را از خرید و فروش به دست می آورند؛ (۴) فلاحت پیشگانی که به کار کشت و کاری پردازند و ساکنان مزارع؛ (۵) بینوایان و تهیستان که اکثریت فقیهان و طلاب علوم را تشکیل می دهند؛ (۶) پیشه وران و کارگرانی که در صنایع کار می کنند و مزد می گیرند؛ (۷) سستمندان و بینوایانی که از راه تکدی معاش خود را بدست می آورند...^۱

در جوامع ابتدایی مادام که وسایل تولیدی و فرهنگ جامعه مراحل رابطه وسایل تولیدی ابتدایی خود را طی می کند معمولاً افراد جامعه وضع اقتصادی و با طبقات اجتماعی یکسانی دارند و مالکیت خصوصی به مرحله ای نمی رسد که طبقات مختلف المنافع در برابر یکدیگر صف آرای کنند. در چنین جامعه ای امکانات اجتماعی تقریباً برای همه افراد یکسان است، و هر فردی می تواند بر حسب سن، جنسیت و نیروی بدنی و فکری خود به فعالیتی شریخش دست بزند. ولی پس از آنکه در اثر تکامل ابزارهای تولیدی تولید اضافی میسر گردید، عده ای بر آن شدند که از نیروی کار دیگران بهره برداری کنند. به این ترتیب اندک اندک، اختلاف طبقاتی و استثمار انسانی از انسانهای دیگر آغاز گردید. در این دوره است که در جنگها اسیران را به جای آنکه بکشند به عنوان غلام و برده مورد استثمار و

بهره‌کشی قرار می‌دهند و از حاصل کار آنان به نفع خود استفاده می‌کنند.

بنابراین پس از آنکه وسایل تولیدی رو به تکامل نهاد و بهره‌کشی انسانی از انسانهای دیگر امکان پذیر شد، جامعه به طبقات مختلف‌المنافع تقسیم گردید.

«یک جامعه دارای یک جهان بینی متجانس نیست، بلکه هر یک از طبقات جامعه بر این خود جهان بینی مخصوصی دارند و با موازین خاصی اسور و اشیاء را ارج‌گذاری می‌کنند... اعضای طبقه بالا عموماً از مالکیت خصوصی و آزادی فردی دفاع و با تقویت طبقه کارگر مخالفت می‌نمایند در صورتی که رفتار طبقات دیگر چنین نیست.»^۱ به قول یکی از دانشمندان، کسانی که در کلبه‌ای محقر و با شرایطی ناساعد گذران می‌کنند با قصر نشینانی که از محرومیت و ستم آگاهی ندارند یکسان فکر نمی‌کنند و جهان بینی و معتقدات واحدی ندارند.

هر کودک کی به هنگام زادن ضرورتاً به طبقه‌ای بستگی دارد و مطابق فرهنگ آن طبقه، دارای نوعی شعور طبقه‌ای می‌شود، و نیز سواقت پایگاه اجتماعی آن طبقه، اسکاناتی برای رشد و کسب سعادت می‌یابد. ولی از بستگی ابتدایی فرد به یک طبقه لازم نمی‌آید که فرد همواره در طبقه اصلی خود بماند. به عبارت دیگر، ممکن است شخص در جریان زندگی از طبقه اصلی بیرون رود و به طبقه دیگری پیوندد.^۲

سوریس داورژو دانشمند فرانسوی در پیرامون طبقات چنین می‌نویسد: «تاریخ کلیه جوامع تا امروز، تاریخ مبارزه طبقات است.» این جمله که بنائیه اشراکی^۳ سال ۱۸۴۸ یا آن آغاز می‌شود فکری به آن تازگی که تصور می‌شود، بیان نمی‌کند.

پیش از مارکس، بسیاری را اندیشه بر آن بود که تضادهای سیاسی از نابرابری دست‌های اجتماعی به وجود آمده است؛ این دسته‌های اجتماعی نابرابر، طبقات به معنی وسیع کلمه را تشکیل می‌دهند. وجه تمایز مارکس در این است که مبارزه طبقات را عامل اصلی تعارضهای سیاسی نموده و خصوصاً تعریف محکم و محدودی از طبقات به دست داده است...

در هر جامعه اختلاف میان صاحبان امتیاز که اسکان ارضای امیال و تمتع کامل از هستی خود را دارند، و ستمدیدگان که از محرومیت‌های کم و بیش بزرگ رنج می‌برند، اساسی است، دسته دوم تلاش می‌کنند تا جای دسته اول را که برای حفظ آن مبارزه می‌کنند، بگیرند. این تضاد تا آنجا که به قدرت مربوط می‌شود سیاسی است و همیشه هم به قدرت مربوط است، زیرا در دست داشتن قدرت یکی از مؤثرترین وسایل برای برخورداری از امتیازات و حفظ آنهاست... در ایالات متحده آمریکا پس از بررسی در باره «شهر میانه»^۴ یعنی شهرهایی که نماینده زندگی مادی و فرهنگ طبقه متوسط آمریکایی هستند شش طبقه اجتماعی به دست آورده‌اند: (طبقه بالای بالا، طبقه بالای پایین، طبقه میانه پایین، طبقه پایین بالا، طبقه پایین پایین). به دلایلی که در این کتاب در برابریکدیگرند، طبقه‌ای که برای زیستن چیزی جز نیروی کار خود ندارند، و طبقه‌ای که ابزارهای تولید را در دست دارد... همین اختلاف است که دو طبقه

۲. همان، ص ۱۶۲.

۱. (هیئت جامعه‌شناسی، پیشین، ص ۱۶۵) (باختصار).

با منافع متضادی می‌آفریند که یکی با دیگری مبارزه می‌کند... مالکیت خصوصی وسایل تولید، برای آن کسی که دارنده آن است امکان می‌دهد که قسمتی از کار کسی را که مالک نیست تصاحب کند. اگر از شیئی که ساخته انسان است همه چیزهایی را که در تولید آن به کار رفته (و از جمله وسایل معیشت کسی که آن را تولید کرده) برداریم، چیزی می‌ماند که همان ارزش اضافی است. سرمایه‌دار این ارزش اضافی را حفظ می‌کند و به کارگر فقط آنچه برای زیستن وی لازم است می‌دهد. البته در جوامع سرمایه‌داری جدید، فشار اتحادیه‌ها و احزاب کارگری با تصاحب کامل ارزش اضافی به مخالفت بز می‌خیزد. ولی تا هنگامی که مالکیت خصوصی وسایل تولید باقی است استثمار از بین نمی‌رود...

بدین سان، شیوه‌های فنی ابتدایی، نظام تولیدی و نحوه مالکیت دوران باستان را همراه با مبارزه اربابان با بردگان و دولت برده‌داران، موجب شده‌اند؛ شیوه‌های فنی کشاورزی قرون وسطایی، نظام تولیدی و نحوه مالکیت فئودال را همراه با مبارزه خانها با سرفها و دولتی از نوع دولت فرانسه پیش از انقلاب کبیر را خلق کرده‌است؛ و شیوه‌های فنی صنعتی، نظام تولیدی و نحوه مالکیت سرمایه‌داری را، همراه با مبارزه میان بورژواها و کارگران و دولت دموکراتیک غربی، به دنیا آورده است.

... هر نظام تولیدی (یا نحوه مالکیت چندین گونه رژیم سیاسی، یعنی چندین شکل مبارزه طبقاتی به وجود می‌آورد. دولت برده‌داران دوران باستان، گاه استبدادی از نوع استبداد مصری یا ایرانی، زمانی یک حکومت خودکامه از نوع حکومت خودکامه یونان، و زمانی یک دموکراسی از نوع دموکراسی آتن، و هنگامی یک اسپراتوری از نوع اسپراتوری روم بوده است. دولت فئودال (در غرب) از عدم تمرکزی مبتنی بر تیولهای مستقل از یکدیگر به سوی یک نظام پادشاهی متمرکز، از نوع لئونی چهاردهم تحول یافت. دولت بورژواگاهی یک دموکراسی غربی است و زمانی یک رژیم فاشیستی.

در دولت سوسیالیستی مبتنی بر دیکتاتوری طبقه کارگر، می‌توان رژیم شوروی و رژیمهای دموکراسی توده‌ای را از یکدیگر متمایز کرد... انواع دولتها چهارند: دولت برده‌داران، دولت فئودال، دولت بورژوا، و دولت سوسیالیستی. در درون هر یک از این انواع، چندین شکل دولت یعنی رژیمهای سیاسی، وجود دارند...»^۱

دو ورژه معتقد است، «پیش از قرن نوزدهم، توده‌های مردم، در بیشتر مواقع، از زندگی سیاسی خارج بودند؛ استثمار می‌شدند؛ اما نه وسایل ذهنی درک استثمار خود و تصور امکان رهایی خود را داشتند و نه وسایل مادی برای مبارزه با آن را. مبارزه سیاسی در میان گروهی محدود از یخبگان جریان دارد که اختلاف طبقاتی آنها بسیار اندک است؛ دسته‌های رقیبی که، برای بدست آوردن قدرت، جدال می‌کنند بر پایه طبقات مبتنی نیستند. رقابت میان سلطتها یا میان سلسله‌های مختلف پادشاهان، تعارضهای مسلکی یا مذهبی، زدوخوردهای میان طوایف و رقابتهای شخصی، از مبارزه طبقات اهمیت بیشتری دارند، و اینگونه کشمکشها بسیار کم به

۱. موریس دو ورنه، اصول علم سیاست، ترجمه دکتر ابوالفضل لاشی، ص ۸۱-۸۲ (با اختصار).

مبارزه طبقاتی بستگی دارند.»^۱

با این حال دو ورژه سنکر این معنی نیست که از روزگار قدیم، یعنی از هزاران سال پیش با اینکه نیروی دماغی مردم ضعیف بود و نمی توانستند بر نیرو و قدرت خود توقف یابند و در نتیجه کاملاً متشکل شوند، گاهی توده های مردم به صحنه سیاست می ریختند و «هرچه بر سر راه خود می یافتند درهم می شکستند ولی شایستگی ساختن چیزی را نداشتند. بدین سان شورشهای بردگان، شورشهای دهقانی، و بلوایهای دیگری در ادوار مختلف به وقوع می پیوست... بعد از شکست انتبار تا کوس، نخستین قهرمان شورشهای توده ای، که تاریخ نامش را ضبط کرده است. ۶ هزار برده را در لوکائی^۲ از ایلات روم قدیم، واقع در جنوب غربی شبه جزیره ایتالیا، قتل عام شدند و ۶ هزار شکنجه دیده را در طول راه آپین^۳ به دار آویختند.»^۴

در ایران قبل از اسلام نیز اختلاف طبقاتی بشدت حکومت می کرد، و فقط طبقات ممتاز از حقوق و آزادیهای برخوردار بودند.

دکتر گیشمن می نویسد: «کلیه کسانی که به طبقه ممتاز متعلق نبودند مجبور بودند به هر قسم خدمت تن در دهند؛ در ساختمان کاخ شاهی شرکت کنند، در تهیه مواد بکوشند کار صنعتگران را انجام دهند. از سپاهیان پذیرایی نمایند... روستایی موظف بود اسبان خود را برای چهار حاضر کنند... آزادی انفرادی بسته به اراده دولت بود و در حدود دو هزار سال در ایران اثری از آن نبود. بدیختی که ملت در آن غوطه ور بود مانع از آن می شد که وی به فکر پردازد و عدم عدالت اجتماعی را احساس کند.»^۵

در عهد ساسانیان، اختلافات طبقاتی فزونی گرفت. در دوره سلطنت قباد، مزدک از اختلاف شاه با طبقه روحانیان استفاده کرد و نظریات مساوات طلبانه خود را اعلام کرد: او گفت: «نابرابری و عدم مساوات در دنیا به جبر و قهر به وجود آمده است. خداوند کلیه وسایل معیشت را در روی زمین در دسترس همگان قرار داده است تا افراد بشر آن را به تساوی بین خود تقسیم کنند... پس باید از توانگران گرفت و به تهیدستان داد.»^۶ مزدک به کمک قباد به نفع طبقات محروم تدابیری برداشت ولی سرانجام روحانیان به کمک عمال خود قباد را خلع کردند و انوشیروان نوطه ای ترتیب داد و خود را پیرو آیین مزدک شمرد و کلیه پیروان مزدک را دریاغی فرا خواند، سپس ناجوانمردانه به کشتار آنان فرمان داد و در این جریان هزاران نفر به فرمان انوشیروان کشته شدند.

در جوامع بشری موقمی می توان از برابری و برادری سخن گفت که تضادهای شدید طبقاتی از میان بر خیزد و دولت و هیأت حاکمه از تمام سکنه کشور حمایت کنند و به همه امکان دهند که له تنها از ضروریات زندگی، یعنی خوراک و پوشاک و مسکن، بهره مند شوند.

۱- همان، ص ۸۸.

2. Lucanie

3. Apienne

۴. اصول علم سیاست، پیشین، ص ۱۹۸ (به اختصار).

۵. ایران از آغاز تا اسلام، ص ۹-۳۴۷ (به اختصار).

۶. کرمینسن، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی ص ۲۶۷ (به اختصار).

بلکه احتیاجات درجه دوم مردم، یعنی وسایل تفریح و تفتن و امکان رشد معنوی نیز در دسترس عموم قرار گیرد. در غیر این صورت، دولت تبدیل به دستگاه تعدی یک طبقه بر طبقه دیگر خواهد بود و با وسایل و امکاناتی که در اختیار دارد «این تعدی را قانونی و مستحکم می کند».

«در جامعه های صنعتی کنونی، مرزهای طبقه ای مانند حدود طبقه ای جوامع کشاورزی گذشته، قاطع و مشخص نیست. از این رو برخی از محققان، بخطاچنین پرداخته اند که جامعه صنعتی مثلاً ایالات متحد آمریکا از رده بندی طبقه ای آزاد است. ولی واقع این است که این جامعه ها نیز مانند جامعه های پیشین ساختمانی طبقه ای دارند. فقط مردم آنها بر اثر عواملی مانند تولید فراوان کالاهای مصرفی و بهبود مختصر زندگی طبقه پایین و تبلیغات دامنه دار حکومتها، از وضع طبقاتی خود غافل شده اند...»

بنا بر یک زمینه یابی که در این باره صورت گرفته است، ۷/۴ درصد مردم ایالات متحده آمریکا خود را جزو طبقه متوسط می دانند در صورتی که حداقل پنجاه درصد مردم آن کشور درآمد سالانه ای کمتر از هزار دلار دارند و به سختی معیشت می کنند... اکثر جوانان آمریکایی بندرت می توانند با از گلیم پدران خود فراتر بکشند و حتی به حرفه ای جز حرفه آنان پردازند... محققان از بررسی مناسبات پسران و دختران دبیرستانی یک گروه آمریکایی کوچک، دریافت که آنان در معاشرت با یکدیگر پایبند تمایزات طبقه ای هستند، به این معنی که ۶۵ درصد آنان صرفاً با اعضای طبقه خود معاشرت می کنند، و ۳۵ درصد با اعضای طبقه نزدیک به طبقه خود محسوس می شوند، و هیچگونه میعادگذاری یا معاشرتی بین پسران و دخترانی که به دو طبقه پایین و بالای جامعه تعلق دارند، صورت نمی گیرند... اعضای طبقه بالا و متوسط جامعه، در سایه قدرت مالی فراوان خود، بیش از اعضای طبقه دیگر امکان زنده ماندن دارند... زمینه یابی دقیقی که وودبری^۱ در باره مرگ نوزادان ایالات متحد صورت داده است، نشان می دهد که در هفت شهر از شهرهای ایالات متحد، شماره مرگ نوزادان در سال اول عمر با درآمد خانواده آنان نسبت معکوس دارد، و خانواده هایی که درآمد آنان در سال از ۴۰۰ دلار تجاوز نمی کند سه بار بیشتر از خانواده هایی که درآمد سالانه آنها به ۱۲۰۰ دلار می رسد، نوزادان خود را از دست می دهند.^۲

قبل از آنکه وضع اجتماعی ایران را از لحاظ طبقاتی در دوران بعد از اسلام مورد مطالعه قرار دهیم بطور اجمال وضع طبقات مختلف را در اروپا مورد بررسی قرار می دهیم تا خوانندگان بهتر به وجوه اشتراك و موارد افتراق بین دو جامعه شرق و غرب آشنا شوند.

مختصات اجتماعی قرون وسطی (در غرب) دانشمند آلمانی، اریش فروم، ضمن بحث در پیرامون مختصات اجتماعی جامعه اروپایی در قرون وسطی چنین می نویسد: دوران قرون وسطی یکباره در منطقه ای پایان نمی یابد و اجتماع جدید، یعنی عصر سرمایه داری یا بورژوازی، ناگهان در نقطه ای دیگر به وجود نمی آید. همه نیروهای اقتصادی

1. Woodbury

۲. زمینه جامعه شناسی، ص ۱۶۵ به بعد (به اختصار).

اجتماعی که خاص اجتماع جدیدند قبلاً در بطن جامعه قرون وسطی در سده‌های دوازدهم، سیزدهم و چهاردهم پرورش یافته بودند. اهمیت نقش سرمایه و تضاد بین طبقات اجتماعی در شهرها در اواخر قرون وسطی بالا می‌گرفت...

مکتب اصالت عقلی جدید، به این دوران به صورت عصری تاریک نگریسته است و خواسته نشان دهد که وجوه امتیاز قرون وسطی چیزی جز فقدان عمومی آزادی شخصی، استثمار نوده مردم از طرف یک اقلیت کوچک، خرافات و جهل، و بالاخره کوتاه فکری کهنه تنها مردم کشورهای دیگر بلکه کشاورزان حومه‌نشین را نیز در چشم شهرنشینان به صورت بیگانگانی خطرناک و شایسته بدگمانی جلوه‌گر می‌ساخت، نبوده است...

صفت بارز قرون وسطی فقدان آزادی فردی است. در این دوران هر کس به نقش خود در نظام اجتماعی زنجیر شده بود. کسی را مجال آن نبود که از یک طبقه اجتماعی به طبقه دیگر رود یا حتی از شهری یا کشوری به شهر یا کشوری دیگر نقل مکان کند. به استثناء معدودی، مردم در همانجا که چشم به دنیا گشوده بودند، مجبور به اقامت بودند و غالباً حتی به این اندازه آزادی نداشتند که آنطور که می‌خواهند بپوشند و بخورند. صنعتگر اجبار داشت ستاع خود را به بهایی معین و دهقان فراورده‌های خویش را در جایی مشخص که بازار شهر بود بفروشد. رساند. عضو یک صنف اجازه نداشت روز فنی کار خود را به دیگران که در آن صنف عضویت نداشتند بیاورد و مجبور بود دیگر اعضاء صنف را در هر خرید پر سود مواد خام سهم‌گرداند. حیات شخصی و اقتصادی و اجتماعی در سلطه قواعد و تکالیفی بود که تقریباً هیچ دایره‌ای از تابعیت از آنها معافیت نداشت.

اما با اینکه شخص به معنای جدید کلمه آزادی نداشت تنها و مجرد هم نبود. هیچکس از نقش خود در اجتماع جدا نبود. دهقان و صنعتگر و شوالیه، دهقان و صنعتگر و شوالیه بودند، نه افرادی که بر حسب اتفاق در این مقامات جای داشتند. نظام اجتماعی صورت یک نظام طبیعی متصور می‌شد... هر کس وارث موقعیت اجتماعی معینی بود... رنج و درد فراوان بود، ولی کلیسایی هم وجود داشت که با توجیه این رنج... تحمل آن را آسانتر می‌ساخت... و راهی برای یافتن بخشایش و رحمت الهی پیش پا می‌نهاد... هر چند جامعه به این ترتیب شکل یافته بود و به آدمی ایمنی می‌بخشید اما از سوی دیگر او را در بند نگاه می‌داشت. لکن این بند یا اسارتی که در قرون بعد از طریق قدرت‌گرایی و بیداد به وجود آمد یکی نبود...

در اواخر قرون وسطی، در ساختمان اجتماع و شخصیت آدمی تغییراتی پدید آمد؛ وحدت و تمرکز جامعه ضعیفتر شد، سرمایه، ابتکار فردی در اقتصاد، و رقابت اهمیت بیشتری یافتند و طبقه جدید و پولدار به وجود آمد؛ فردگرایی متزایدی که در همه طبقات اجتماع مشهود بود بر کلیه فعالیت‌های انسانی، سلیقه‌ها، رسوم، هنر، فلسفه، و علم کلام تأثیر می‌گذاشت... شدت این دگرگونی در اقتصاد و فرهنگ در ایتالیا بیشتر و انعکاسات آن در فلسفه، هنر و شیوه

زندگی در این سرزمین، روشنفتر از اروپای غربی و سرکزی بود. و در ایتالیا بود که برای نخستین بار فرد از جامعه فئودال بیرون آمد و بندهایی را که به وی ایمنی می داد و در عین حال در تنگنا گرفتارش می کرد، گسست... به گفته بورکهارت^۱ از سال ۱۲۳۱ میلادی هدف اقدامات سیاسی فردریک دوم بر آن قرار گرفت که «دولت فئودال را از ریشه براندازد و مردم را به آنبوهی فاقد اراده و وسیله مقاومت تبدیل سازد» که تا می توانند به خزانه سود برسند.»

نتیجه این ویرانی تدریجی ساختمان اجتماعی قرون وسطی ظهور فرد به معنای جدید بود. باز به گفته بورکهارت: «نخست در ایتالیا بود که این حجاب (ایمان و پندار و تعصبات کود کانه) از میان برافتاد و ساجش عینی دولت و هرچیز دیگر در این دنیا ممکن شد.»

... از اواخر قرون وسطی، صنعتگران در صنفهای مختلف گرد آمده بودند، هراستاد یک یا دو شاگرد داشت و بین تعداد استادان و احتیاجات جامعه رابطه ای موجود بود... عضو یک صنف اطمینان داشت با کاری که انجام می دهد قادر به زندگی است... اصناف راه هرگونه رقابت سخت بین اعضاء را می بستند و آنان را در خرید مواد خام، فنون تولید و قیمت گذاری به اجناسی به همکاری وادار می کردند... و اعضاء خود را در یک ایمنی نسبی نگاه می داشتند... ثبات نسبی موقعیت صنعتگران و تاجران، که از خصوصیات زندگی شهری در قرون وسطی بود، در اواخر این عصر به تدریج رو به تحلیل می گذاشت تا سرانجام در قرن شانزدهم بکلی از میان رفت... رنجش و خشم تاجر کوچک در برابر انحصارات، در رساله ای از مارتین لوتر که در سال ۱۵۲۴ میلادی به نام در باب سوداگری و دباخوانی به چاپ رسیده بیانی رسا دارد. «همه کالاها در اختیار آنهاست، و به تمام حیللهایی که ذکر شد آشکارا دست می زنند، قیمتها را به میل خود بالا و پایین می برند - به تاجر کوچک ستم روا می دارند... از قید کلیه قوانین ایمان و محبت آزادند.»

... وضع دهقانان بسرعت رو به خرابی می رفت. در ابتدای قرن شانزدهم اکثریت وسیع آنان مالک مستقل زمینی که در آن کشت می کردند نبودند و در مجالس شورای محلی که در قرون وسطی داشتن نماینده در آنها، نشانه استقلال طبقاتی و تساوی حقوق بود، کسی به نمایندگی از طرف آنها نمی نشست. اکثریت آنان طبقه ای وابسته بودند.

همراه با رشد اقتصادی سرمایه داری، در محیط روانی نیز تغییراتی آشکار می شد. در اواخر قرون وسطی، مفهوم زمان، به معنای جدید، پدیدار می گشت و روحی ناآرام و بیتاب زندگی را زیر نفوذ می گرفت، حتی دقایق نیز ارزش می یافتند. نشانه این معنای تازه وقت ساعتهای بزرگ شهر نورنبرگ است که از قرن ۱۶ تا به حال ربع ساعت را نیز اعلام می کنند. تعطیلات زیاد، کم کم به صورت بدبختی نمایان می شد. وقت به اندازه ای گرانبها شده بود که مردم احساس می کردند نباید هرگز آن را صرف کاری کنند که از آن بهره ای نمی برند. کار عالیترین ارزش زندگی محسوب می شد؛ و طرز فکر جدید در باره کار بعدی شدید بود که طبقه متوسط را در برابر مؤسسات کلیسیا، که تولید اقتصادی نداشتند به خشم بر می انگیزخت...

سرمایه داری موجب رهایی فرد شد - رهایی از نظم اجباری نظام تعاون، و رخصت آنکه هر کس به پای خود بایستد و به دنبال بخت روان شود. آدمی حاکم بر سرنوشت خویش

شده بود و مسئولیت سود و زیان اعمالش به خودش تعلق داشت. کوشش فردی بود که می‌توانست وی را کاسیاب کند و به استقلال اقتصادی برساند. آنچه همه در برابرش یکسان لیستند پول بود؛ و قدرت پول از اصل و نسب و طبقه می‌گذشت. این بود وضع جامعه اروپایی در لرون وسطی.^۱

وضع طبقات مختلف بعد از اسلام

در ایران قبل از اسلام، حدود و مقررات طبقاتی بشدت حکومت می‌کرد، انتقال طبقات و تغییر موقعیت اجتماعی و اقتصادی افراد جامعه تقریباً محال بود. اردشیر بابکان در وصیتنامه خود تأکید کرده بود که مقام و موقعیت هر یک از طبقات را ثابت و پایرجا نگاهدارند؛ «بترسید از بری که دم گشته یا از دمی که سر گشته»^۲ این حدود و قیود با نهضت مزدکی و قیام مردم در عصر قباد، اندکی سستی گرفت. ولی با روی کار آمدن انوشیروان و کشتار بیرحمانه وی از مزدکیان، بار دیگر وضع سابق تجدید گردید. در اواخر حکومت ساسانیان، بیش از هر موقع، آثار ظلم و تبعیض و اختلاف طبقاتی در بین ملل تابع امپراتوری ساسانی به چشم می‌خورد.

با پیدایش نهضت اسلامی و انتشار شعارهای بشردوستانه آن، مردم امیدوار بودند که اسلام به حمایت طبقات محروم برخیزد و به اختلاف عظیم طبقاتی و حدود و قیود پیشین پایان بخشد، ولی این آرزو کاملاً عملی نشد بلکه ۳۰ سال پس از رحلت پیشوای اسلام و سپری شدن عصر خلفای راشدین، روش آزادسنشانه آنان راه فراموشی سپرد، و چون حزب و جمعیت متشکل و مؤمنی برای رهبری مردم وجود نداشت و مردم نیز رشد کافی نداشتند، زمام کارها به دست کسانی افتاد که ظاهراً دعوی مسلمانان می‌کردند ولی عملاً به هیچیک از تعالیم اسلام و سنن خلفای راشدین عمل نمی‌کردند.

به همین جهت، دیری نگذشت که بار دیگر در شبه جزیره عربستان و کشورهای تابع آنجا، آثار اختلاف طبقاتی ظاهر شد. ناکفته نگذاریم که در صدر اسلام نیز در محیط جزیره العرب، اختلاف طبقاتی و عدم هماهنگی در سطح معیشت وجود داشت؛ چنانکه یک بار عمر بر زنی گذشت که کودکش از گرمگی می‌گریستند و مادر برای آرام کردن آنها آب را در دیگ ریخته بود و می‌جوشاند تا آنان را به اسید غذا از گریه و بیتابی بازدارد، عمر متأسف شد و اندکی آرد به او ارزانی داشت. در همین ایام، در عالم اسلام، کسانی بودند که از برکت غارت کشورهای همجوار، پول کلانی گرد آورده بودند و زرهای خود را با تبر می‌شکستند.^۳

اعراب پس از آنکه، در پناه اسلام، به فتح کشورهای غنی و وسیعی توفیق یافتند

۱. گریز از آزادی، ترجمه عزت‌الله فولادوند، ص ۶۳-۵۲ (به‌مناب و اختصار).

۲. نامه کسره، پیشین، (ملحقات) ص ۵۹.

۳. دکتر علی الوردی، نقش و عاظمه در اسلام، ترجمه محمدعلی خلیلی، ص ۸۴.

سالند فرمانروایان پیشین شرق، به غارت مردم و تحمیل مالیاتهای سنگین پرداختند و خود را آقا و دیگران را هوالی شمردند، و با اعمال سیاست تبعیض نژادی و تحقیر ملل غیر عرب، چنانکه (در جلد دوم) دیدیم، مقدمات قیاسهای استقلال طلبانه ملل شرق نزدیک را فراهم ساختند. پس از پایان حکومت بنی امیه و استقرار حکومت عباسیان، مکرر قیاسهای عمومی علیه بیدادگری اعراب و برای رهایی از حکومت بغداد صورت گرفت، ولی این جنبشها به دست سران عرب یا عمال ایرانی آنها سرکوب می شد، تا سرانجام با روی کار آمدن حکومت طاهریان، صفاریان، و سامانیان، مقدمات رهایی ایرانیان از قید حکومت عرب فراهم شد. با ظهور نهضت اسلامی، حدود و مقررات طبقاتی نسبت به دوره ساسانیان سست شد و انتقال طبقات از مرحله پایین به مرحله بالاتر، آسان گردید تا جایی که بعضی از غلامان به مقام وزارت و سپهسالاری و سلطنت ارتقاء یافتند. نظام الملک در فصل بیست و ششم سیاستنامه این مطلب را روشن می کند:

«هنوز در عهد سامانیان این قاعده بر جاهمی بوده است. بتدریج بر اندازه خدمت و هنر و شایستگی، غلامان را درجه می افزودند؛ چنانکه غلامی خریدندی و یک سال او را پداده در رکاب خدمت فرمودندی. این غلام را فرمان نبودی که پنهان و آشکار در این یک سال بر اسب نشستی و اگر معلوم شدی سالتش (گوشمال و تنبیه) دادندی، و چون یک سال خدمت کردندی و شاق باشی (غلام باشی) با حاجب بگفتی و حاجب معلوم کردی. آنگه او را قیابی و اسبی ترکی بدادندی... و چون یکسال با اسب و تازیانه خدمت کردی دیگر سال او را قراجوری (شمشیر سرکج) دادندی تا بر میان بستی، و سال چهارم کیش (تیردان) و قران (جای کمان) فرمودندی تا وقت برنشستن درستی، و سال پنجم زینی بهتر و لنگام مکوکب (ستاره نشان) و قیابی رومی دادندی و سال ششم ساقینی فرمودی یا اسب دادی و قدحی از میان درآویختی، و سال هفتم جامه داری و سال هشتم خیمه شانزده میخی و سه غلامکی نو خریده بدادندی و در خیل او کردندی... و هر سال جاه و تجمل و خیل و مرتبت او می افزودندی تا خیل باشی شدی. پس حاجب شدی. اگر شایستگی و هنر او همه جا معلوم شدی و کار بزرگ از دست او برآندی و مردم دار و خداوند دوست بودی، آنگه تا ۳۰ ساله نشدی او را امیری ندادندی و ولایت ناسزد نکردی. و البتکین، که بنده و پرورده سامانیان بود، به ۳۰ سالگی سپهسالاری خراسان یافت. روزی سی غلام خریده بود که سبکتکین پدر محمود یکی از ایشان بود، حاجب پیش آمد و البتکین را گفت که فلان غلام... فرمان یافت (یعنی سرد) آن... سیراث او به کدام غلام از زانی باید داشت. چشم البتکین به سبکتکین افتاد و بر زبانش رفت که بدین غلام بخشیدم. حاجب گفت ای خداوند هنوز این غلامک را سه روز پیش نیست که خریده ای و هنوز یکسال خدمت نکرده، باید که هفت سال خدمت کند تا بدین منزلت برسد... البتکین گفت من گفتم و غلامک شنید و خدمت کرد، و من از وی عطا باز نگیرم.»^۱

از این گفته ها بخوبی پیداست که پس از ظهور سلسله های مستقل و ایرانی، در ایران مقررات کاست رو به فراموشی رفته و انتقال طبقات از طبقه ای به طبقه دیگر امکان پذیر بوده

۱. سیاستنامه، به اهتمام هیوبرت دارک، ص ۱۳۳. (نقل به اختصار).

است، ولی مقام و موقعیت هریک از طبقات و ارزش فردی و اجتماعی هرکس مشخص بود، و هیچکس اجازه نداشت خارج از حدود خود قدسی بردارد یا افزون از مقام خود سخنی گوید، و این معنی را می‌توان به موقعیت یا منزلت طبقاتی افراد اجتماع تعبیر کرد. اینکه با استناد به مدارک تاریخی، موقعیت و ارزش طبقات مختلف را نشان می‌دهیم:

بیهقی گوید:

منزلت طبقاتی

و چنان خواندم که سردی خامل ذکر (گنجام) نزدیک بیهی بن-
 خالد البرمکی آمد و مجلس عام، از هرگونه مردم کافی و خامل، حاضر؛ مرد زبان
 برکشاد و جواهر پاشیدن گرفت و صدف برگشادن. تنی چند را از حاضران عظامیان
 حسد و خشم ربود، گفتند زندگانی وزیر دراز باد! دروغا چنین مرد، کاشکی او را
 اصلی بودی! بیهی بخندید و گفت: «هو بنفسه اصل قوی» و این مرد را برکشید
 و از فحول مردمان روزگار شد. و هستند درین روزگار ماگروهی عظامیان با اسب
 و استام و جامه‌های گرانباه و غاشیه و جناح که چون بدسخن گفتن و هنر رساندن چون
 خر بر یخ بمانند، و حالت و سخنشان آن باشد که گویند پدما چنین بود و چنین کرد.^۱
 همو ضمن داستان فضل ربیع یا ماسون، چنین می‌نویسد: «چون امیرالمؤمنین یار داد
 هر کس از اعیان، چون وزیر و اصحاب سناصب و ارکان دولت و حجاب و سپاهسالاران و
 و غیره و شریف، به محل و مرتبه خویش پیش رفتند و بایستادند و بنشستند و بیادامیدند. عبدالله
 طاهر که حاجب بزرگ بود، پیش امیرالمؤمنین ماسون رفت و عرضه داشت که «بنده فضل ربیع
 به حکم فرمان آمده است... فرمان چیست...» حضرت خلافت را شرم آمد و عاطفت فرمود و از
 سرگناهالی که کرده بود برخاست و عفو فرمود و مرتبت دست بوسی ارزانی داشت.»^۲

در کتب و آثار تاریخی مکرر از کلمه ترك و تاجیک سخن به میان آمده است، باید دانست
 که مراد از کلمه تازیک یا تاجیک همانا سکنه ایرانی نژاد بود که در سرزمین آباء و اجدادی خود
 زندگی می‌کردند در حالی که ترکان یا مغولان اقوامی بودند که بزور شمشیر بر ایرانیان یعنی
 تاجیکها فرمان میراندند. بیهقی گوید: «حاجب بزرگ علی بازگشت و همه بزرگان سپاه را از
 تازیک و ترك با خویشتن برد.»^۳ طغرل ساجوقی در جواب اندرزهای قاضی صاعد می‌گوید:
 «... ما سردمان غریبیم، رسمهای تازیکان ندانیم، قاضی به پیغام، نصیحتها از من باز نگیرد.»^۴
 «در جوامع الحکایات» آمده است که «چون ماسون رقم عفو بر جریده گناه فضل ربیع کشید
 گفت: اگر چه گناه عفو کردم اما حرمت او را ساقط گردانیدم. پس بفرمود که پیوسته بر در سزای
 که می‌آید باید که هیچکس او را تعظیم نکند و در جایگاهی نشیند که عوام الناس و
 بدمستکاران نشینند. حاجب او را گفت: امیرالمؤمنین نشستگاه تو اینجا تعیین کرده است و فرمان
 بر این جمله است که چون بیایی بدینجا نشینی. پس فضل فرمان او را مطاوعت نمود و آنجا
 نشست هر کس از خواص و امرا و بقریان که از خدمت امیرالمؤمنین بیرون می‌آمدند، پهلوی

۲. همان، ص ۶-۲۶ (به اختصار).

۱. تاریخ بیهقی، به تصحیح علی‌اکبر فیاض، ص ۵۲۵-۶.

۳. همان، ص ۸. ۴. همان، ص ۵۵۴.

او می‌نشستند و ساعتی با او غم دل می‌گفتند و او را تسلی می‌دادند. و این خیر به عبدالله طاهر رسید و او را بسیار ناخوش آمده نزدیک امیرالمؤمنین درآمد. عرضه داشت که این فضل ربیع، وزیر پدر و برادر تو بوده است و پنجاه سال شد که تا در بزرگی و سروری عمر گذرانیده، و محل او در دلها، و عظم او در چشمها بسیار است، و امیرالمؤمنین فرموده است تا او را بر درگاه سلطان در میان خلق نشانند، و هر بزرگ و مهتر از خواص حضرت تو که از اینجا بیرون می‌روند گذر ایشان بر وی می‌افتد و زمانی بجهت دل‌داری در نزدیک او می‌نشینند، و این شیوه، حرمت همه را زیان دارد و قاعده جمله باطل می‌شود.

امیرالمؤمنین گفت: «اکنون چه می‌خواهی؟ گفت، آنکه او را به حرمت پداری و دل بر وی خوش کنی. گفت، دل من بر وی خوش نشود اما بجهت خاطر تو چیزی که از وی بسته باز فرمودم و حرمت او را زیاد گردانیدم و در شمار سایر خدمتکاران خود منظم ساختم. چون او بازگشت، فضل را کسی خبر داد که عبدالله طاهر در حق تو چنین پرسشی کرد و تیماری داشت و مقرر گردانید که چون به در سرای آید، دو خادم با وی سواره آیند و به جایگاه بهتر از آن نشینند...»

همچنین از مطالعه دو مورد زیر، می‌توان تا حدی به روابط و مناسبات طبقات مختلف با هم واقف گردید:

«معتصم خلیفه، رسول به خراسان فرستاد به نزدیک عمرو بن لیث، رسول پیغام‌هایی داد و عمرو را خادمی بود ملازم خدمت وی بود، حاضر بود. رسول عمرو را گاه تهدید دادی و گاه تلافی فرمودی و امید دادی. خادم در جواب رسول گفت: آنکس که نه به خواننده تو آمده است از راندن تو نگریزد، پس اگر به تهدید تو برگردد تلافی بسیار از چه کنی؟ عمرو حاجب خود را فرمود که خادم را بیرون برند و صد چوب بزنند و هزار درم عطا دهند؛ و فرمود سخن نیکو بود ولی از خادم بی‌ادبی بود که نه به پایه خویش گفت.»

«آورده‌اند که سلطان یحیی‌الدوله محمود سبکتکین، انارالله بزهانه،

مدتی بود که برخواهر ایاز مفتون شده بود... می‌خواست که او را در

عقد خویش آورد لیکن اندیشه می‌کرد که مبادا ملوک و سلاطین او

را بدان عیب گفتند و خواص او را بدان نکوهند. پس مدتی در آن می‌پیچید. ابونصر مشکان

می‌گوید که شبی در خدمت سلطان بودم. چون مجلس خالی شد، سلطان پای دراز کرد، پس

بیرا فرمود که پای سرا بمال. سرا یقین شد که هر آینه با من سری خواهد گفت. پس فرمود

حکیمان گفته‌اند که راز از سه کس نباید نهفت؛ یکی از طیب استاده، دوم از ناصح شفیق، سوم

از خدمتکاران مصلح و عاقل... فرمود مدتی است که آن سر پوشیده (یعنی خواهر ایاز) را

می‌خواهم که به نکاح خود آورم، اما می‌گویم که نباید که سلوک اطراف‌سرا به خفت عقل و

زلت رای نسبت کنند... در هیچ تاریخی خوانده‌ای که پادشاهان بنده و موالی خود را در عقد

آورده‌اند یا نه؟ ابونصر گفت، من خدمت کردم و گفتم در عالم بسیار بوده است؛ و ملوک سامان

موالی خود را بسیار در عقد آورده‌اند. و عالمیان این معنی را جز به کمال عفت و دیانت پادشاه حمل

نکنند. و برای پادشاه پوشیده نماند که مباد در آن وقت که به ترکستان می‌رفت، در شهر اسفراین،

عشق محمود
به خواهر ایاز

دختر دهقانی بخواست که الوشیروان از او ستولد شد. و در تاریخ عجم خوانده‌ام که بهرام گور دخترگازی بخواست... بعد از دو روز خواهر ایاز را در عقد خود کرد...»^۱

سلطان سعود به منزلت طبقاتی رجال دوران خود اشاره می‌کند: «... این اعیان و بندگان را بر مقدار محل و مراتب بباید داشت که پدربان و از آن ما اند.»^۲ عقیبی می‌نویسد: «اعیان و اقارب و زبده سواکب خویش را به خدمت به رسالت سلطان فرستاد.»^۳

در نامه‌ای که رشیدالدین طوطا به یکی از عمال دولتی نوشته است، طبقات مردم بدین نحو توصیف شده‌اند: «فلان ادا م‌الله تمکینه، بدانند که اهل آن خطه... سه طبقه‌اند: یک طبقه آن‌دکی در اظهار شعار خدمت و اخلاص ما خواهند کوشید و بدان سبب در بارگاه ما لباس حرمت و اختصاص خواهند پوشید؛ طبقه دوم آن‌دکی مکنون ضمائر ایشان مکر است و از اقوال و افعال مظلم ایشان این معنی توان دانست؛... و طبقه سوم آن‌دکی ایشان را عامه... الهله و اسراء الاهل والولد خوانند؛ و این طبقه ارباب صناعات و اصحاب زراعاتند، نه وفای بلوک دانند و نه جفا... کار ایشان ترتیب معاش و تدبیر انتعاش زن و فرزند است... اکنون این مثال اصدار افتاد و فلان را، ادا م‌الله تمکینه، فرموده آمد تا این طبقات مردمان را ببیند و یک یک را علی‌التحقیق بداند. هر که را در سر وفای درگاه و در سینه صفای بارگاه ما باشد، استمالت کند و از مجلس ما مواعید خوب دهد و به خدمت حضرت ماقستد؛ و هم الطبقة الاولى. هر که را چنان یابد که از سکاگرد و سبائید مکر او ایمن نتواند بود، او را مستقر کند و ولایت را از خبث مضرت... او پاک گرداند؛ و هم الطبقة الثانية. و هر که متورع باشد... او را برقرار بدارد... به تعرضات فاسد و تحکیمات زائد ترجیحاند؛ چه بصالح ولایت به حرف و صناعات چنین مردمان منوط باشد و مناظم طبقات خلق به کدیعی و عرق جبین ایشان مربوط و مضبوط؛ و هم الطبقة الثانية...»^۴

در کتاب *الموصل الى التوسل بهاء الدین محمد بن مؤید بغدادی*، در منشور ولایت (جند) و نالیف سنگین حکومت و فرمانروایی بتفصیل بیان شده است؛ و ما در اینجا با رعایت اختصار و حذف مکررات، جمله‌ای چند از آن کتاب نفیس را، که مربوط به طبقات مردم و راه و رسم حکمرانی است نقل می‌کنیم: «چون ایزد جلت قدرته... ابواب خزانه «توتی الملک بن تشاه» برما گشاده است... و منصب ما به درجه نسبت ظل الله برده... لازم است... نقش «الشفقة علی خلق الله بر صحیفه دل و صفحه خاطرینگاریم.» سپس به حکمران جند تعالیمی می‌دهد و از جمله می‌گوید: «... به هر وقت بارعام دهد... و راه وصول همگان به بارگاه خویش گشاده دارد و سخن مظلومان و ظلم بیچارگان بواجبی بشنود... تا اهل طغیان از خوف تدارک او، دست عدوان کشیده دارند و درماندگان از نعمت و راحت او بی‌نصیب نمانند و در انصاف، میان قوی و ضعیف، و ضعیف و شریف، و بعید و قریب... تفاوت جایز ندانند، و با خلایق، که جمله اسانت خالقند، طریق

۱. سیدافینی، «منامات ابوسرمسکان»، مجله مهر.

۲. ابوالنصر عبدالجبار عقیبی، ترجمه تاریخ عجمی، ص ۲۹۲.

۳. نامه‌های رشیدالدین و طوطا، چاپ کلکته، ص ۲۷.

۴. تاریخ بیهقی، پیشین، ص ۲۸۲.

مرحمت و شفقت سپرد! چه عدل و نیکوکاری شجره‌ای است که ثمره آن نفع و برخورداری باشد... فرمودیم تا الطاف خویش اصناف آدمیان را، بر اختلاف طبقات و تفاوت درجات ایشان، شامل دارد، و مقاصد هریک علی حدالاسکان بواسطه تمکن خود حاصل آرد و دقیقه «انزلوا الناس منازلهم» بوقور خویش سرعی دارد.

سادات را، که ثمره شجره رسالت و در دریای ثبوتند، موقر و مکرم و مقتدی و معظم دارد... ائمه و علما را، که ورثه انبیا و حفظة بیضه دین خدایند... به چشم اعزاز و احترام ملحوظ دارد... از مقتضای قول و حکم فتوای ایشان عدول و تجاوز جایز نشمرد... و قضات و حکام را که در اسضاء احکام و فصل خصومات، امراء شرع و اسماء خدایند، به تحصیل حق ضعیفان دست قوی دارد. و البته به نقصان رونق مجلس قضا دست ندهد... تا حقوق مستضعفان مستهلک نشود... و اهل صلاح و ستصوفه را، که اوتاد زمین و اولاد یقین و افراد روزگار و واقفان حقیقت کار و سالکان طریقت حقتند، به نظر عنایت و حسن رعایت خویش مخصوص گرداند و از حصص صدقات، که به صدق نیت... دهند، محفوظ گرداند... و وجوه شایخ و رعایا را، که ودایح آفریدگار و سادۀ اسداد روزگارند و نظام پادشاهی به نظام حال ایشان منوط است در جوار رحمت خویش دارد.

... و سزایان و دهاقین را، که سبب آبادانی عالم و محصل ارزاق بنی آدمند (از تصرف ظلم متجنبد و سپاه و از بیگار متغلبه) محصون دارد و آمال ایشان، در مصالح زراعت، به حصول بقرون گرداند و سبب عدل را شحنة کار ایشان سازد تا هر کس، به اطمینان دل، به زراعت و عمارت پردازد که حفاظت ملک بی وساطت لشکر صورت نیندد. و جمع لشکر بی اتفاق اسوال مسکن نگردد؛ و کسب مال بی عمارت و ولایت دست ندهد؛ و تزیین عمارت بی سایه سیاست پادشاه میسر نشود؛ و تقدیم ابواب سیاست جز بر قانون عدلست راست نیاید؛ که «لاملک الا بالرجال و لا رجال الا بالمال و لا مال الا بالعمارة و لا عمارة الا بالعدل بالسیاسة».

و محترفه و اهل اسواق را از تحمل اعباء شاق محفوظ گرداند تا کارهای خلائق فرومانند. و طوایف حشم و ابناء متجنبد که نگهداران حریم دولت مملکت و حافظان حوزه ملکنند... همگان را به خوش سخنی و گشاده رویی بنده مطواع و چاکر مخلص خویش گرداند... و اصحاب دیوان را بگوید تا سواجب بر ایشان سوفر دارند، و از ظلم بر رعیت مستغنی گرداند... هر که را که در نیکو خدمتی آثار مرضی پدید آید، مواجب بیفزاید؛ چه در نهاد سیاست هیچ حالت قادح تر از آن نباشد که قومی در خدمت جانسپاری کنند و از عواطف پادشاهانه محروم مانند و گروهی از طاعت تقاعد نمایند و از بطش ملکانه نجات یابند... اما اگر از زمره حشم بجزیی خایف در پناه توبه گریزد و دست در دامن اعتذار زند، او را از لذت عفو و نعمت رحمت خویش بی نصیب نگرداند... فی الجملة در جملگی احوال و افعال بر جاده خیرالامور رود.

و فرمودیم تا غزات و مجاهداتی را که کمال فضیلت ایشان معلوم و مقرر است... به سزید نعم و فیض کرم... راغب کند... چه تقویت بازوی اسلام و تربیت نهال شریعت... جز بواسطه ترغیب این طایفه... میسر نشود.

و فرمودیم تا ثغور و سرهای حد را به سردان گزیده و دلیران کار دیده... که با حوادث زمانه همزاد آمده و به تیغ و تحفظ مذکور و به سردانگی و فرزانیگی مشهور... معمور دارد... و به هیچ وقت از این جماعت خالی نگذارد.

و فرمودیم تا در حفظ و حراست راهها بروفق عقل و کیاست، احتیاط و سیاست به جای آرد و تنظیف آن از دزدان و مفسدان واجب دارد و حفظ مسالک از لوازم ضبط مسالک داند، و بازرگانان و ابناء سیبیل را به هیچ سیبیل، ناخوشدل و مشوش خاطر نگذارد. چنانکه اسوال و دناء ایشان از فتک و سفک بصون باشد و از نهب و غارت مأسوف. چه ایشان پیکان رایگان و ثناگویان بیطمع باشند. ذکر خوب از حکایت ایشان منتشر شود، و نام بد از شکایت ایشان سایر گردد... و فرمودیم تا در سیاست اصحاب جرایم، که از دعایم شهریاری و لوازم جهاننداری است، قدم بر جاده بینت و تحرز نهد و به منتهای احتیاط و قصارای اندیشه برسند... نه بر پی داعیه هوا و میل طبیعت، و متابعت عقل و سکینه کند نه مطاوعت خشم و کینه... یا تانی حکم باید فرمود که چون ایام خشم به سرآید و ثوبت رضا درآید، عوض آن دادن و تلافی آن فرمودن در تحت قدرت فطرت بشری... نیاید... اما در حق جماعتی اشرار، که برهتک استار و سفک دناء اشرار، دلیری نمایند... ابقائی که سبب... فساد کلی باشد، جایز ندارد.

و فرمودیم تا در مهمات که سالج شود... با بزرگان حشم و مقدمات خدم و معتمدان و ثقات و کاردیدگان و دهات، که عقل کامل ایشان گره گشای بند نوایب... باشد... بر قضیت «و شاورهم فی الامر» رود، و به استبداد رأی خویش، در بند استعداد دفع آن نشود... و عزایم در کارها بعد از تدبر وافی و تفکر کافی به اسضاء رساند و حزم و احتیاط را دیدبان سیادت و عنوان سعادت داند، و تا تواند از محاربت، بجانب نماید و رأی مشاورت را بر جنگ و محاصمت تقدیم دهد...

و فرمودیم تا در عقود و عهود مخالفان و سوافاقان، نقض و خلف روا ندارد... تا دلها بر مودت و متفق گردد.

و فرمودیم... در دیوان خویش، کارکنان و اصحاب مناصب چنان نصب کند که به امالت و صیانت موصوف باشد... تا با رعایا طریق «جمالت و حسن معاشرت سپرند... و به اصحاب انلاک جز به قانون معین و مال مقنن رجوع نکند، و رسم نو و قراری محدث که منال آن اندک و وبال آن بسیار باشد... نهد، و اگر نهاده باشد در رفع و دفع آن مبالغت کند... هر که بر ضعفا تسلط پیش گیرد... در عزل او تردد و توقف از طبع دور دارد... در پایان این منشور به کلیه «... امرا و کبرا و حشم و خدم و ائمه و اسم و سادات و قضات و مشهوران و سایر رعایا و خاصه ساکنان جند... توصیه شده است که حکمران جدید را تأیید و تقویت نمایند.»^۱

یارتولد برای نشان دادن حقوق اجتماعی طبقات مختلف می نویسد:
وضع مردم
 در قرن ششم هجری (قرن ۱۲ میلادی) بیش از پیش، توده های مردم را همچون نیروی کار می شمردند و نیرویی می دانستند که می باید مطیع صرف

باشد. کاتب سرکردی داستان لطیفه آسیر جالب توجهی را درباره سلطان سنجر نقل می کند که گویا گفته بوده دفاع از توانگران در برابر ایداه و توهین به ناتوانان، بیش از دفاع ناتوانان در برابر خود کامگی توانگران ضرورت دارد. توهین به ضعیفان از طرف اقویا جز ظلم چیزی نیست، و حال آنکه توهین به اقویا از طرف ضعیفا هم ظلم است و هم دسواهی و بدنامی و ننگ.

اگر عامه نامس سر از ریقه اطاعت پیچند هرج و مرج کامل حکمفرما خواهد شد. «خردان کارهای بزرگان راسی کنند و بزرگان کارهای خردان را نتوانند کرد.» یعنی مردم عامی و عادی می خواهند مانند بزرگان زندگی کنند، و کسی باقی نمی ماند که کارهای مردم عادی و عامی را انجام دهد.

جالب توجه تر از این فکر ارتجاعی، نظری است که درباره «سحترقه و برزگران» اظهار شده است. در یکی از اسناد رسمی زبان سنجر، چنین نوشته شده است: «نه زبان ملوک دانند و نه حقایق وفاق و لایه شناسند و نه شقاق، قصارای کار ایشان ترتیب معاش و تربیت انتعاش زن و فرزند است، لاجرم همیشه از سلامت رسته اند و به سلامت پیوسته.»^۱ جاحظ، ضمن توصیف آیین شرفیابی طبقات مختلف نزد پادشاه،

آیین شرفیابی و موقعیت طبقات

چنین می نویسد:

نخست بزرگان و جاهمندان درآیند، و این گروه را با طبقات کهنتر نباید آییختن. و ناچار این تشریفات را سرپرستی است که می باید طبقات سه گانه را ردیف کند و از هر طبقه، هر کس که حاضر است، جدا سازد و بیش از همه نخستین طبقه را بار دهد. چون این طبقه درآیند به همانجا توقف کنند که قرارگاه ایشان است و نباید سلام کنند تا پادشاه به جواب بچبور نگردد؛ و به همین اندازه که پادشاه ایشان را نگرد بیدرنگ با نیایشی کوتاه و مختصر شاه را دعا کنند و بیرون شوند؛ و پس از ایشان طبقه دوم درآیند و به جای خود قرار گیرند و کمتر ایست کنند، و چون زبان به نیایش برگشایند از آنچه جاهمندان گفته اند کمتر باشد؛ و از آن پس سوبین طبقه درآیند و وظیفه این گروه تنها همین است که خود را به شاه بنمایند و بیرون شوند؛ زیرا عادت پادشاهان همواره بر این بوده است که طبقه سوم را حق توقف و دعا کردن نباشد.^۲

سیرسید ظهیرالدین بن سید نصیرالدین سرعشی (۸۹۲-۸۱۵ ه.ق) ضمن گفتگو در نواید علم تاریخ، می نویسد: «گذشتگان این جهان و سکان این زمان از پنج قسم خالی نیستند قسم اول انبیاء و اولیاء... قسم دوم سلاطین کامکار و خلفای نامدار... چون سلاطین حال... را از احوال سلاطین ماضیه وقوف به حاصل آید از آن عبرت گیرند... و به تحقیق بدانند که: آنچه از گذشتگان مانده است نام نیک است... اطاعت سلطان عادل و جابر، همچنان که بر احوال

۱. ترکستان نامه، ترجمه کریم کشاورز، ج ۲، ص ۷۸۴.

۲. تاج (اخلاق الملوك)، ترجمه حبیب الله بوخت، ص ۱۸۱.

اصحاب گذشته لازم بود، برایشان هم لازم است تا امور عالم بر تهج صواب جاری گردد و بر عدل و نظام ایشان طوعاً و کرهاً رضا باید داد؛ همچنان که از سخیر صادق (ع) سرور است که:
«وتروا السلطان و بجلوهم قالهم ظل الله فی الارضین اذا کالوا عدولا فان لم تکنوا عدولا فلیهم الاجر و علیکم الصبر.»^۱

بعضی از صاحب نظران در صحت این حدیث تردید کرده اند و مدلول آن را با حدیث منسوب به حضرت امیر، که می فرماید (دشمن ستمگران و یار ستمکشانشان باشید.) مباین و معارض می داند و می گویند: «باید از سلطان عادل پیروی کرد و با شهریار بیدادگر جنگید.»

در دوره قرون وسطی چنانکه گفتیم پایگاه یعنی مقام و منزلت طبقاتی هر کس مشخص بود و معمولاً هیچکس نمی توانست پای را از گایم خود فراتر گذارد. بیهقی می نویسد: «خداوند (یعنی مسعود) ... حلیم و کریم است ولیکن بس قهار است و هر کسی زهره آن دارد که نه به اندازه پایگاه خویش با وی سخن گوید...» در منابع گوناگون ادبی و تاریخی مکرراً از پایگاه سخن به میان آمده است:

ببخشید رستم گناه ورا	فزون کرد از آن پایگاه ورا
چو خسرو ببیند سپاه ترا	همان سردی و پایگاه ترا

- فردوسی

«... منصب قضا پایگاهی عظیم است...» - سعدی

پایگاه وزرا یافته نزدیک ملک	از نکودانی و دانایی و تدبیرگری
-----------------------------	--------------------------------

- فرخی

مرا نیز از آن پایگاهی رسد	به اندازه سرکلاهی رسد
---------------------------	-----------------------

- نظامی

مقام، منزلت، منصب، سکانت، قدر، حرمت، مقدار، حد، رتبت، رتبه، جایگاه، و درجه تعالیش همان مفهوم پایگاه و منزلت طبقاتی را دارند.

در فادنامه ابن بلخی چنین می خوانیم: «... سوم آنکه بر خاندان و تخمه ما، جز آزادگان فارس را ولی (فرمانروا) نگردانی...»^۲

طرز تفکر قدما نسبت به لوده مردم	مسعودی در مروج الذهب می نویسد: «از جمله اخلاق عامه این است که نالایق را به پیشوایی برگیرند و فرومایه را برتری دهند و غیر عالم را عالم شمارند، که حق را از باطل تشخیص نمی توانند»
---------------------------------	--

«... مجالس علما را بین که فقط خواص اهل تمیز و سروت و خرد در آن جای دارند، و همه جماعت عامه یا به دنبال خرسباز یا دف زن و عثری روانند یا به لهو و لعب سرگزند یا به شعبده بازان تردست دروغ زن مشغولند و به قصه پردازان دروغ ساز گوش فرا می دهند، یا در اطراف کتک خورده فراهم شده یا بر به دار آویخته ای گرد آمده اند. چون بانگشان زنند پیروی

۱. تاریخ طبرستان و دیوان و ماژندران، با مقدمه دکتر محمد جواد مشکور، به کوشش محمدحسین تسبیحی.

۲. مسعودی (به اختصار). ۲. فادنامه، ص ۵۷.

کنند و چون صیحه‌ای را بشنوند از جا بروند.

... پیغمبر (ص) وصف اینان کرد، که فرمود: مردم دو گروهند عالم و متعلم. و جز آنها فرومایگانند که خدا بدانها اعتنا ندارد. از علی (ع) نیز سائند این نقل کرده‌اند که درباره عامه گفت: فرومایگانند بیروان هربانگ زن، به نوردانش روشن نشده و به رکنی محکم پناه نبرده‌اند.^۱ صاحب کتاب التوصل الی الترمذی، ضمن منشور ولایت چند، به نام شاه، به والی تعلیم می‌دهد که به موقعیت طبقاتی هر یک از افراد اجتماع توجه کنید: «... و فرمودیم تا الطاف خویش اصناف آدمیان را بر اختلاف طبقات و تفاوت درجات ایشان شامل دارد و مقاصد هر یک علی حد الامکان، بواسطه تمکن خود حاصل آرد و دقیقه «انزلوا للناس منازلهم» به وفور شهادت خویش سرعی دارد...»^۲

در کتاب قابوسنامه، عنصرالمعالی خطاب به فرزند خود از «تخمه پاك» و اصل و نسب خویش یاد می‌کند و می‌گوید: «... چنان زندگی کنی که سزای تخمه پاك تست که ترا ای پسر، تخمه بزرگ و شریفست و ز هر دو طرف کریم‌الطرفینی و پیوسته ملوک جهانی...»^۳ عنصرالمعالی در باب ششم، در مقام اندرز به فرزند خود می‌گوید که به اصل و نسب خود فریفته نشود. «... یعنی بزرگی، خرد و دانش راست نه گهرو تخمه را، و بدان نام که مادر و پدر نهاد همدستان مباش که آن نام نشانی باشد؛ نام آن باشد که تو به هنر بر خویشتن نهی... سقراط گوید: هیچ گنجی بهتر از هنر نیست و هیچ دشمنی بدتر از خوی بد نیست و هیچ عزیزی بزرگوارتر از دانش نیست و هیچ پیرایه بهتر از شرم نیست... چنان باش که يك ساعت از تو نگذرد تا دانشی نیاموزی.»^۴

در کتاب کليلة و دمنه نیز به اصل و نسب و ارزش هر یک از طبقات اشاره شده است. «برهنم جواب داد که «لكل عمل رجال»؛ هر که از سمت موروث و هنر بکتسب اعراض نماید و خود را در کاری اتکند که لایق حال او نباشد و موافق اصل او، لاشك در مقام تردد و تحقیر افتد... مرد باید که بر عرصه عمل خویش ثبات قدم برزد (ورزد) و به هر آرزو دست در شاخ تازه نزند...»^۵

«و میان پادشاهی و دهقانی به رعایت ناسوس فرق توان کرد؛ و اگر تفاوت منزلها از میان برخیزد و اذائل مردمان در موازنه اوساط آیند، و اوساط در مقابله اکابر، حشمت ملوک و هیبت جهانداری به جانی ماند و خلل و اضطراب آن بسیار باشد.»^۶

میرسید ظهیرالدین مرعشی، ۸۱-۸۹۲ ه. ق در تاریخ طبرستان و رویان ضمن بحث در قواید علم تاریخ جامعه‌ی بشری را از «پنج قسم» یا به اصطلاح امروز از پنج طبقه خالی نمی‌داند:

۱. خروج الذهب، ترجمة ابوالقاسم باينده، ج ۲، ص ۳۹ (به اختصار).
۲. التوصل الی الترمذی، پیشین، ص ۱۹ به بعد.
۳. قابوسنامه، به اهتمام دکتر یوسفی، ص ۴. همان، ص ۲۲ و ۲۴.
۴. ابوالمعالی همراه منشی، کليلة و دمنه، تصحیح و توضیح مجتبی مینوی، ص ۳۴.
۵. همان، ص ۳۴۵.

قسم اول- «انبياء و اولياء ...» قسم دوم: «سلاطين كاسكار و خلفای نامدار و شاهان دارای اقتدار...» قسم سیم: «زهاد و عباد و گوشه نشینان و معتكفان عتبة جلال الوهیت اند...» قسم چهارم: «حملة سلاح و ارکان دولت پادشاهند.» قسم پنجم: «آرباب حرث و اصحاب نسل و بدو سلطان ولایات و ساکنان سوق و تاجران با وقوف، و اهل فسوق و فجورند، چون این طایفه نیز بر اسوال گذشتگان ابناء جنس خود وقوف حاصل کنند، بدانند که: در این دنیا آنچه دلیل بر بخت و خسران آنها گشته بود کدام است...»^۱

با اینکه در کتب و آثار قرون وسطی از پایگاه و منزلت طبقاتی مکرر سخن به میان آمده است، گاه افراد لایق یا ماجراجویان زمان، سنن جاری را زیر پا می گذاشتند و از پایگاهی بخت به مقامی ارجمند می رسیدند؛ مانند اکثر سلاطین و اسرائی که پس از اسلام روی کار آمدند که بسیاری از آنان در آغاز کار در شمار غلامان و بردگان بودند.

گاه افراد وابسته به طبقات ممتاز در اثر اشتباهات سیاسی و یا خشم و غضب سلاطین، از مقام و موقعیتی والا به خاك سیاه می نشستند و در صف محرومین و ستمکشان قرار می گرفتند. ابو عبدالله محمد بن عبدوس الجهشیری از قول میمون بن هارون، می نویسد:

پس از نگوئبختی برمکیان به عتابه مادر جعفر بن یحیی که روز عید قربان در کوفه بود، گفتند: شکفت انگیزترین چیزی که دیده ای چیست؟ گفت: من در چنین روزی خود را در وضعی دیدم که یکصد ندیمه به دور من جمع بودند، و لباس و زیورآلات هر یک از ایشان با لباس و آرایش دیگری تفاوت داشت؛ اما امروز اشتهای خوردن گوشت را می کنم و به آن دست نمی ندارم.^۲

این تاثیر ذیل وقایع ۶۱۱ می نویسد... «خوارزمشاه، محمد بن تکش... کبیر موقعیت اجتماعی را که در ابتدای کار شتردار بوده است و با توسل به درگاه خوارزمشاه، از ترابه دادن شتر، کارش به امیری کشیده بود... و دارای شجاعت و دوراندیشی بی نظیری بود» به جنگ حرین محمد فرستاد... و کرمان جزو حکومت خوارزمشاه شد.^۳

موضوع قیام کردن و به احترام اشخاص از زمین برخاستن، و غایب شدن، و صدق یا ذیل مجلس نشستن و جز اینها در دوره قرون وسطی مسائل مورد توجه بود و به موقعیت اجتماعی و طبقاتی اشخاص ارتباط تمام داشت.

بیهتی در داستان بردار کردن حسنگ وزیر، منزلت طبقاتی حسنگ و موقعیت اجتماعی بوسهل را چنین تصویر می کند: «چون حسنگ پیامد خواجه بر پای خاست، چون او این مکرمت بکرد همه اگر خواستند یا نه، بر پای خاستند. بوسهل زوزنی بر خشم خود طاقت نداشت برخاست نه تمام و بر خویشتن سی ژکید. خواجه احمد او را گفت «در همه کارها ناتماسی.» وی

۱. تادویخ طبرستان، به کوشش محمد حسین تسیلی صفحه صدودو

۲. کتاب الوزا... ترجمه ابوالفضل طباطبائی، ص ۳۰۸.

۳. ابن الاثیر، الکامل، ج ۱۲، ص ۱۲۵ (نقل به اختصار از: احمد علی خان زوزیری کرمانی، تادویخ کرمان (سالاریه)، به کوشش دکتر ابراهیم باستانی یادری، چاپ دوم، ص ۳۳۳ تا ۳۳۵).

لیک از جای بشد... و خواجه بزرگ روی به حسنگ کرد و گفت خواجه چون می باشد و روزگار چگونه می گذارد؟ گفت، جای شکر است. خواجه گفت دل شکسته نباید داشت که چنین حالها مردان را پیش آید... بوسهل برآشفت و حسنگ را «سگ قرمطی» خطاب نمود. حسنگ گفت: سگ ندانم که بوده است... این خواجه که مرا این می گوید مرا شعر گفته است و بر د سرای من ایستاده است. اما حدیث قرمطی به (بهتر) از این باید، که او را بازداشتند بدین تهمت نه مرا، و این معروف است... بوسهل بانگ برداشت، خواجه بانگ بر او زد و گفت: این مجلس سلطان را که اینجا نشسته ایم هیچ حرمت نیست؟^۱

گاه بر سر قیام کامل یا «نصف القیام» و عدم رعایت این قبیل سنن، بین مردم (مخصوصاً طبقه روحانیان که به این مسائل کوچک دنیائی توجه مخصوص داشتند) اختلافات و کدورت های سختی بروز می کرد:

روز محفل اندر آمد آن ضیا	بارگه بر قاضیان و اصفیا
کرد شیخ اسلام از کبر تمام	این برادر را چنین نصف القیام
گفت آری بس درازی بهر سزد	اندکی زان قد سروت را بدزد؟

- مولوی

بطوری که در قابوسنامه آمده است، سلطان محمود از خلیفه بغداد خواست که منطقه ماوراءالنهر را به وی بخشد. چون خلیفه امتناع کرد، او را تهدید کرد که با هزار پیل خاک دارالخلافت را به غزنی آرم. پس از چندی، پاسخ خلیفه رسید که اول نامه «الم» و آخر آن «الحمد لله...» بود. چون بزرگان از کشف رمز نامه درمآوردند خواجه ابوبکر قهستانی که هنوز درجه نشستن نداشت زنان به سخن گشود و گفت: چون خداوند او را تهدید کرده بود که خاک دارالخلافت را به پشت پیلان به غزنی آرم، خلیفه نیز متقابلاً نوشته است که «الم ترکیف فعل ربک به اصحاب الفیل» یعنی جواب پیلان سلطان را خداوند می دهد. محمود از این پاسخ متنبه شد و «ابوبکر قهستانی را خلعتی گرانبه فرمود و او را فرمود تا در میان ندیمان نشیند... بدین یک سخن، درجه بزرگ یافت»^۲

«کسی که در محافل بزرگ و یا در مجالس امرا و سلاطین و قضاة به آواز بلند، نام و القاب واردین را می گفته و تعیین جا و محل واردین با وی بوده است «معرف» نامیده می شد. سعدی گوید:

نظر کرد قاضی در او تیز تیز	معرف گرفت آستینش که خیز
ندانم که برتر مقام تو نیست	فروتر نشین یا برویا بایست»

بطوری که از تاریخ بیهقی برمی آید خواجه ابوالمظفر برغشی وزیر سامانیان بود و مقام و موقعیت ممتازی داشت. پس از چندی از سیاست کناره گرفت و به نیشابور رفت و عزلت گزید و به قول بیهقی «سلام کس نرفتی و کس

غاشیه دار شدن

۱. تاریخ بیهقی، پیشین، ص ۱۱۹ به بعد (به اختصار).

۲. مولوی، کتاب فیها فیه، یا تمحیحات و حواشی بدیع الزمان فروزانفر، ص ۳۵۸-۹ (حواشی و تعلیقات).

۳. منتخب قابوسنامه، نفیس، ص ۲۳۸.

را نزد یک خود نگذاشتی و با کس نیامیختی.» یک روز چون دید ابوالقاسم رازی از راه قوادی و سلام‌نشی، به مقامی رفیع رسیده و غاشیه‌دار شده است سخت ناراحت شد و غاشیه خود را به دور افکند و گفت: «چون ابوالقاسم رازی غاشیه‌دار شد محال باشد پیش ما غاشیه برداشتن. این حدیث به نیشابور فاش شد و خبر به امیر محمود رسید، طیره شد و برادر را بی‌امانت کرد... در باب غاشیه و جناح فرمان رسید و تشدیدها رفت. اکنون هر که پنجاه درم دازد و غاشیه تواند خرید پیش او غاشیه می‌کشند. پادشاهان را این آگهی نباشد، اما سنیان و نجاسوسان برای این کارها باشند تا چنین دقایقها لبوشانند.»^۱

اسب خواستن یکی از احتراماتی که برای طبقات ممتاز قائل بودند این بود که چون این بزرگان به محفلی می‌رفتند هنگام بازگشتن برای ادای احترام، حاجب بانگ می‌زد که اسب وزیر یا سردار را بیاورید و این خود معرف موقعیت اجتماعی اشخاص بود.

اصطلاح اسب‌خواستن در شاهنامه فردوسی نیز به چشم می‌خورد:

همه شب همی لشکر آراستند ز در، باره پهلوان خواستند
خروشی برآمد ز درگاه شاه که اسب سرافراز شاهان بخواه

چون این عهد و خلعت بیاراستند پس اسب جهان پهلوان خواستند

نکوهش بکن عاقلی را که در صف برای نشست خود آخر گزیند
- خاقانی

مرانشست به دست سلوک و پیران است ترا نشست به ویرانی و ستوران بر
- عنصری

صدر نشین صدرنشین به کسی گفته می‌شود که مرتبت او در جلوس، بالاتر است همه باشد؛ سعدی گوید:

بود که صدرنشینان ما به گاه قبول نظر کنند به بیچارگان صف نعال

در آن حرم که نهندش چهاربالش عزت جز آستان نرسد خواجگان صدرنشین را
سعدی در بوستان، باب چهارم، ضمن بحث در قضیات تواضع، به توصیف سرگذشت خود می‌پردازد و نشان می‌دهد که چگونه در محیط اجتماعی عصر سعدی، منزلت و موقعیت اجتماعی هر کس معین و مشخص بود، و درباریان و عمال و گماشتگان بزرگان در رعایت آن کوشا بودند، چنانکه سعدی را که بطور ناشناس با لباس ژولینه به منزل قاضی شهر وارد شده بود، چون سر و وضع مناسبی نداشت، نوکر قاضی او را از صدر مجلس بلند و در پایین مجلس جایی برای او تعیین می‌کند و خطاب به سعدی می‌گوید:

نه هر کس سزاوار باشد به صدر کرامت به فضلست و رتبت به قدر
به عزت هر آن کو فروتر نشست به خواری نیفتد ز بالا به پست

در همین حکایت، سعدی بنحوی استادانه صحنه مجادلات لفظی عالم‌نمایان آن دوران را تصویر می‌کند و می‌گوید:

گشادند در هم در فتنه باز
توگفتی خروشان شاطر به جنگ
یکدیگر بیخود از خشمناکی چو ست
یکدیگر بر زمین می‌زدی هر دو دست

در آن موقع، سعدی با بیان رسا و استدلال محکم خود مطلب را روشن می‌کند و به جدال عالم‌نمایان پایان می‌دهد و مورد عنایت قاضی سیزبان خود قرار می‌گیرد و آرزای خیرخواهی به او و دیگران می‌گوید:

خرد باید اندر سر مرد و مغز
بسعد سعد سلمان و دیگر صاحب نظران نیز به مسائل طبقاتی عهد خود توجه و اشاره می‌کنند؛ از جمله سعد می‌گوید:

اگر رئیس نیم یا عمیدزاده نیم
ستوده نسبت واصلم زدوده فضیلت

نه در صد عیون اعمالم
نه از عدد وجوه اعیانم

گرچه اسلاف من بزرگانند
نسبت از خویشان کنم چو گهر
مسعود سعد در اشعار زیر بسختی به نظام اقتصادی عصر خود اعتراض می‌کند و مظلالم و خصوصیات یک جامعه طبقاتی را نشان می‌دهد.

نرسید دست من به چرخ بلند
تسستی کرد سخت ناهموار
این نیابد همی به دفع پلاس
آنکه بسیار یافت ناخشنود
ورنه بگشادمیش بند از بند
بیش و کم در میان خلق افکند
و آن نپوشد همی ز ناز پروند
و آنکه اندک ریود ناخرسند

دولت اندر هنر بسی جستم
گوئیا آب و آتشند این دو
افضل‌الدین بدیل خاقانی در یکی از منشآتش از وضع آشفته دوران خود شکایت می‌کند و می‌گوید:

«یک صدق نی و صد هزار تهنگ» و دو دو بی هنران و کار، کار بد گهران.
بر تن ناقصان قیای کمال
بیهنر خوش چو گل، که بر کمرش
هنری، سرفکنده چون لاله‌ست
یک سرفله نیست کز فلکش
نیست آزاده را قبا نمدی
به طراز هنرنده و خسته‌اند
کیسه جز لعل ترند و خسته‌اند
که کلاهش مگر ندوخته‌اند
بر کله صد گهرند و خسته‌اند
که صدش پاره درند و خسته‌اند

سگ چیزی بمرد در بغداد کفش جز به زرتدوخته‌اند
و اگر درین باب مبالغت کرده شود، صد هزار جگر پاره از توك قلم فرو چکد، و دایمان
روزگار طوفان خونابه بگیرد.

آن به که عنان قلم یاز کشیده شود...»^۱

اکثر متفکرین و صاحب نظران ایران بدون اینکه راهی برای مبارزه
با اختلاف عظیم طبقاتی نشان دهند، به اصول و نظام ظالمانه اقتصادی،
طبقاتی، و اجتماعی عصر خود حمله و اعتراض کرده‌اند؛ چنانچه شاعر
بلند پایه ما فردوسی طوسی در شاهنامه در پایان «پندنامه انوشیروان»،
به نظام غلط و ظالمانه اقتصادی عهد ساسانیان و قرون بعد اشاره

امراض متفکرین و
صاحب نظران به نظام غلط
اقتصادی و اجتماعی
دوران خود

آورده است:

رسیده کلاهش به ابرسیاه
ز بخشش فزونی نداند ز کاست
ستاره بگوید که چونست و چند
همه بهر او شوربختی بود

گزارف زمانه براندازه نیست
یکی را کند زار و خوار و نژند
که دانست راز جهان آفرین

دل اندر سرای سپنجی ببند
یکی را به دریا به ماهی دهد
نه آرام و خورد و نه جای نهفت
بپوشد به دیبا و خز و حریر

تن آسانی و ناز و بخت بلند
گاهی بر فراز و گاهی در نشیب
بدان کوش تا دورسانی ز رنج

یکی را به خاک افکند مستمند
دگر زو شود خوار و زار و نژند
یکی را زچاه اندر آرد به ماه
یکی را به دریا به ماهی دهی
یکی را کند خوار و زار و نژند

یکی مرد بینی که با دستگاه
که او دست چپ را نداند ز راست
یک از گردش آسمان بلند
فلک رهنمونش به سختی بود
و در جای دیگر می فرماید:

چنین بود تا بود و این تازه نیست
یکی را برآرد به چرخ بلند
نه پیوند با آن نه با اینش کین

چنین است کردار چرخ بلند
یکی را همی تاج شاهی دهد
یکی را برهنه سر و پای و سفت
یکی را دهد نوشته و شهد و شیر

یکی را همه بهره شهدست و قند
یکی را همه رفتن اندر وریب
چنین است رسم سرای سپنج

یکی را برآرد به چرخ بلند
یکی را برآرد به ابر بلند
یکی را ز ماه اندر آرد به چاه
یکی را بر آری و شاهی دهی
یکی را دهد تاج و تخت بلند

فردوسی از فقدان تأمین اقتصادی و اجتماعی در عهد خود شکایت می‌کند:
 الا ای بر آورده چرخ ببلند
 چه داری به‌پیری سرامستند
 چو بودم جوان برترم داشتی
 به‌پیری سراخوار بگذاشتی
 مرا کاش هرگز نپروردیسا
 چو پرورده بودی نیازردیسا
 بجای عنانم عصا داد سال
 پراکنده شد مال و برگشت حال
 دوگوش و دو پای من آهوگرفت
 تهی دستی و سال نسیروگرفت
 قبل از فردوسی، ابوالحسن شهید بلخی شاعر عهد ساسانی به تعارض مال و منال
 دنیوی با «دانش» در عهد خود اشاره می‌کند:

دانش و خوانسته است نرگس و گل
 هر که را دانش است خواسته نیست
 که به‌یک جای نشکفتند به‌هم
 هر که را خواسته است دانش کم

اگر غم را چو آتش دود بودی
 دزین گیتی سراسرگر بگردی
 جهان تاریک بودی جاودانه
 خردمندی نیابسی شادمانه
 ابوطیب مصعبی، شاعر دوره ساسانیان، به‌وضع آشفته اقتصادی دوران خود حمله می‌کند
 و می‌گوید:

چرا زیرک‌اند پس تنگ‌روزی
 چرا عمر طاووس و دراج کوتاه
 چرا ابلهان (است) پس بی‌نیازی
 چرا سار و کرکس زید در درازی

پس کسا کاندر گهر و اندر هنر دعوی کند
 بسا کسا که بره است فرخنده^۱ بر خوانش
 همچو خر در یخ بماند چون‌که برهان بود
 - فرخی
 و بس کسا که جوین نان همی نیابند سیر
 - رودکی

عسجدی شاعر دربار محمود از جفای روزگار نسبت به «اهل هنر» و «احرار» شکایت
 می‌کند:

فغان زدست ستم‌های گنبد دوار
 فغان زسقلی و علوی و ثنابت و سیار
 جفای چرخ بسی دیده‌اند اهل هنر
 از آن به‌هرزه شکایت نمی‌کنند احرار
 ابوالفضل بیهقی، مورخ نامدار غزنویان، اصل و نسب را به‌چیزی نمی‌گیرد و می‌گوید:
 «عظاسی و عصباسی پس نیکو باشد ولیکن عظامی به‌یک پشیز نیرزد»^۲
 «... چون ادب فضل و ادب نفس و ادب درسی ندارد، همه سخنش آن باشد که پدرم
 چنین بود»^۳

قبل از بیهقی محمد جریر طبری، مورخ معروف عهد ساسانیان، نیز از خواری و مذلت

۱. نان ممتازی که منزه‌سته و پادام دارد. ۲. تاریخ بیهقی، ص ۴۰۸.

۳. ملو اکبر دمخدا، اعثال و حکم، ج ۱، ص ۴۶.

استمندان راج می برد و با اختلاف طبقاتی مخالف بود؛ وی می گوید:

«دو صفت است که هرگز نمی پندم؛ کفران نعمت در توانگران و خواری و هذلت در استمندان»^۱ خطیب بغدادی می نویسد که «در ایامی که ابن جریر طبری با دوستان خود در مصر بود، پس از چندی همگی تهنیت شدند. کارگوشگی به جایی رسید که تصمیم گرفتند قرعه بزنند به نام هر یک آمد برود و برای دوستان گدایی کنند...»^۲

ناصر خسرو علوی شاعر روشن دل با افتخار به «خون» و مفاخر آباء و اجدادی را به یاد بسطره می گیرد:

گویی که از نژاد بزرگانم
گفتاری آسدی تونده کرداری
ای فضل کمتری تو ز گنجشکی
گر چه ز پشت جعفر طیاری
بیچاره زنده ای بود ای خواجه
آنک او ز مردگان طلبد یاری

چه سود چون همی ز تو گند آید
گر تو به نام احمد عطاری
طب پدر ترا ندهد نفسی
تو چون که گرد خویش همی خاری

گر بر قیاس فضل بگشتی مدار دهر
جز بر مرقم ماه نبودی مقرر سرا
لی نی که چرخ و دهرند آند قدر فضل
این گفته بود گاه جوانی پدر مرا
دانش به از ضیاع و به از جاه و ملک و مال
این خاطر خطیر چنین گفت بر مرا

یکی را بی هنر مال از عدد بیش
یکی با صد هنر دلتنگ و دلریش

چيست این یاد و بیروت خواجهگی
سیم دارم فاضلم باری کیم
برای نان چه ریزی آبرویت
جمال الدین عبدالرزاق اصفهانی
که آتش بهت زان نان دریغا
عطار

در حکایت دیوانه عطار و اعتراض او بر اسلاک و ثروت نامحدود عمید نشاپور نیز بالکفا اعتراض به بیعدالتیهای اجتماعی بگوش می رسد شیخ فریدالدین عطار می گوید: «این دیوانه به نشاپور می رفت دشتی دید فراخ که در آن گاو بسیار می چرید، پرسید که این گاوها سال کیست، گفتند سال عمید نشاپور، از آنجا گذشت صحرایی دید پر از اسب، گفت این اسبها از آن کیست، گفتند از آن عمید نشاپور. باز بجایی رسید باره ها و گوسفند های بسیار، پرسید این همه کله از کیست گفتند از آن عمید، چون بشهر آمد غلامان بسیار دید پرسید ایها از کیست، گفتند، بندگان عمید نشاپورند درون شهر سرایی دید آراسته که مردم به آنجا می رفتند و می آمدند پرسید این سرای از آن کیست؟ گفتند این اندازه ندانی که سرای عمید نشاپورست؟ دیوانه دستاری کهنه بر سر داشت از سر برگرفت و به آسمان پرتاب کرد که خدایا

این راهم به عمید نشا بود ده از آنکه همه چیز را بهوی داده‌بی - که می‌تواند طنز لطیفی را که در عمق داستان، پربعدالتهیهای اجتماعی بانگ اعتراض برآورده است نادیده بگیرد؟ آنگاه که بینوایان، درماندگان و شوریده‌حالان به سخن درآیند براینگونه تضادها و تناقضها انگشت می‌گذارند و اعتراضات را با ساده‌دلی خاصی که دارند تا به دستگاه خلقت هم سرایت می‌دهند و تا بمشیت الهی...»^۱

اوحدالدین انوری طبقات محروم را به‌اسماک و قناعت دعوت می‌کند:

آل‌سوده منت کسان کم شو
تا بتوانی حذر کن از منت
شک نیست که هر که چیزی دارد
لیکن چو کسی بود که نستاند
چندانکه مزوت است در دادن
رشید و طوطا ضمن قصیده‌ای از فقر توأم با استغنائی طبع، و فضل بیکران خود سخن

می‌گوید:

صدراء بفر تو که نهشتم به عمر خود
زانها نایم که بر در هر کس کنم قرار
گر مال نیست، هست مرا فضل بیشمار
بل فضل به مرا که بسی در شاهوار
ابوالفرج روسی نیز به وضع اسفناک خردمندان و جوانمردان اشاره می‌کند:

گردون ز برای هر خردمند
گیتی ز برای هر جوانمرد
از بهر هنر در این زمانه
جز آب دو دیده بی نشوید
بر اهل هنر جفا کند چرخ
سوزنی سمرقندی شاعر هزل گووی بند و بار قرن ششم نیز از مقام ارجمند هنر سخن می‌گوید!

اندر جهان چو بیهنری عیب و عار نیست
فخر از هنر نمای و به اهل هنر گرای

عبدالواسع جبلی نیز از رنج روحی فضلا و اهل علم یاد می‌کند:

وز هردو نام ماند چو سیمرخ و کیمیا
شد دوستی عداوت و شد مردی جفا
هر قاضی به زاویه‌ای مانده منتحن
با یکدیگر کنند همی کبر هر گروه
آگاه نه‌گز آن نتوان یافت کبریا
آزاده را همی ز تواضع رسد بلا
با اینهمه که کبر نکوهیده عادت‌یست

۱. نه شرقی، نه غربی - انصافی، «زبان و فرهنگ ایران» دکتر نرین کوب، ص ۲۴۴ به بعد.

بابا ماهر عریان، شاعر نامدار ایرانی، در اشعار زیر به وضع آشفته اقتصادی در قرن پنجم هجری حمله می‌کند و می‌گوید:

اگر دستم رسد بر چرخ گردون
بکی را داده‌ای صد ناز و نعمت
نظامی گنجوی گاه و بیگاه در آثار و اشعار خود، مردم را به عدالتخواهی و مبارزه با ستمگران فرا می‌خواند و از سر خیرخواهی به ستمکشان روزگاری می‌گوید:

پایین طلب خسان چه باشی
گردن چه نهی به هر قفایی
چون کوه بلند پشتی کن
چون سوسن اگر حریر بافی
غساری خلل درونی آرد
می‌باش چو خار حربه بر دوش
بپوش کن است حیف و بیداد

فخرالدین اسعد گرگانی، ضمن توصیف پادشاهی ۸۳ ساله رامین، از مدینه فاضله‌ای سخن می‌گوید که در آن از رنج و درد و اختلاف طبقاتی اثری نیست:

یکی رنج و دوم درد و سوم عم
به فرش گشته سه چیز از جهان کم

ز دله‌اگشت بیدادی فراسوش
سه جستی گرگ بر میشی فزونی

از پدر مرده سلاف ای جوان
از هنر خویش گشا سینه را
گر نه سگی چون خوشی از استخوان
مایه مکن نسبت دیرینه را
- امیر خسرو دهلوی

نظامی گنجوی به فرزند خود اندرز می‌دهد که از راه کار و کوشش، مقام و منزلتی کسب نهد و به پدر خود نیابد.

عالم منشین نه وقت بازیست
دانش طلب و بزرگی آموز
جائی که بزرگ بایدت بود
چون شیر بخود، سپه‌شکن باش

می‌دهد دست فلک نعمت اصحاب یمین
وانکه او را ز خری توبره باید بر سر
به گروهی که ندانند یمین را ز شمال
فلکش لعل به دامان دهد وزر به جوال
- کمال‌الدین اسماعیل

سعدی، با اینکه سردی اشعری و محافظه کار است با نظام اجتماعی و طبقاتی عصر خود بسختی مخالف است؛ چنانکه در بوستان می گوید:

گرفتم کز افتادگان نیستی
چو افتاده بینی چرا هستی؟

من از بینوایی نیم روی زرد
نخواهد که بیند خردمند ریشی
که سرد، ارچه بر ساحل است، ای رفیق

غم بینوایان رخم زرد کرد
نه بر عضو مردم نه بر عضو خویش
نیاساید از دوستانش غریقی

یکی اول از تندستان منم
منقص بود عیشی آن تندریست
چو بینم که درویش مسکین نخورد
یکی را به زندان درش دوستان

چو ریشی بینم، بلرزد تنم
که باشد به پهلوی بیمارست
به کام اندرم لقمه زهر است و درد
کجا ساندش عیش در بوستان

توانگر خود آن لقمه چون می خورد

چو بیند که درویش خون می خورد

کسی زین میان گوی دولت ربود
سیاه اندرون بسا شد و سنگدل

که دریند آسایش خلق بود
که خواهد که سوزی شود تنگدل

کسی نیک بیند به هر دوسرای

که نیک می رساند به خلق خدای

خوشتن را نیک خواهی نیک خواه خلق باش
آدمیت رحم بر بیچارگان آوردن است
آنچه نفس خویش را خواهی حرامت سعدیا

زانکه هرگز بد نباشد مرد نیک اندیش را
کادمی را تن بلرزد چون بیند ریش را
گر خواهی همچنان بیگانه را و خویش را

سعدی آشفتنگی وضع اجتماعی و اقتصادی دوران خود را در اشعار زیر نشان می دهد:

اگر روزی به دالمش برفزودی
به نادان آنچنان روزی رسالد

ز نادان تنگ روزی تر نبود
که حد دانا در آن حیران بمالد

اوقتا ده است در جهان بسیار
کیمیاگر ز غصه سرده و رنج

بی تمیز ارجسند و عاقل، خواز
ابله اندر خرابه یافته گنج

یک روز خرج مطبخ تو قوت سال ماست

یک سال مردمی کن و یک روز روزه گیر

سعدی در جنلات زیر به تنایح شوم فقر و احتیاج اشاره می کند:

«... درویشی را با سخنی (پلیدی) برخیزی بگرفتند با وجود شربساری و بیم سنگساری

گفت: ای مسلمانان زر ندارم که زن کنم و قوت جنگ ندارم...»^۱

در بوستان می گوید:

پدر سر به فکرت فرو برده بود
سروت نباشد که بگذارش

یکی طفل دندان برآورده بود
که من نان و برگ از کجا آرشی

بناظر سعدی:

که در آفرینش ز یک گوهرند
دگر عضوها را نمائد قرار
نشاید که نامت نهند آدسی

بسی آدم اعضای یکدیگرند
چون عضوی به درد آورد روزگار
تو کز سحت دیگران بینی

گاه در آثار منظوم و منثور سعدی، آثاری از یک اجتماع طبقاتی، یعنی جامعه‌ای که در آن سنگران و ستمکشان و گرسنگان و سیران در برابر هم قرار گرفته‌اند، به چشم می‌خورد. سعدی با آنکه در گلستان خود را «پرورده نعمت بزرگان» معرفی کرده، و بعلت نزدیکی با سلاطین و ابراء مصلحت طبقاتی خود را در دفاع از حقوق آنان تشخیص داده است، معذک در آثار خود کمابیش مناظر دلخراش اجتماعی و مظالم حکمرانان، و سالوس و ریای روحانی - نمایان را بطرزی جالب و دلنشین بیان کرده است. سعدی در گلستان نشان می‌دهد، در اجتماع که تولد ذوای همه دردهاست فرزند در انتظار مرگ پدر می‌نشیند و گاه برای مرگ او نذر و نیاز می‌کند؛ «بیهان پیری بودم در دیار بکر که مال فراوان داشت و فرزند خوروی. شبی حکایت کرد که مرا به عمر خویش بجز این فرزند نیست. درختی در این وادی زیارتگاه است... شبهای درواز درهای آن درخت برحق بنالیده‌ام تا مرا این فرزند بخشیده است. شنیدم که پسریا رفیقان آمدند همی گفت: چه بودی گر من آن درخت بدانستمی کجاست تا دعا کردمی و پدر بمردی: خواجه شادی کنان که پسر عاقل است و پسر طعنه‌زنان که پدرم فوتت.»

در حکایت دیگری وضع روحی و اخلاقی پولپرستان را بیان می‌کند:

توانگری بخیل را پسری زنجور بود، نیکخواهانش گفتند مصلحت آن است که ختم ازانی کنی از بهر وی، یا بذل و قربانی. لختی بر اندیشه فرو رفت و گفت ختم قرآن اولیتر که گله دوراست. صاحب‌دلی بشنید و گفت ختمش بعلت آن اختیار آمد که قرآن بر سر زبان است و زرد در میان جان.

سعدی در طی حکایت «جدال سعدی با مدعی» از اختلاف عظیم طبقاتی در عصر خود و مفاسدی که از آن ناشی شده است پرده برمی‌دارد و از مدعی می‌پرسد: «هرگز دیده‌ای... بینوایی به دندان درلشسته، یا پرده عصومی دریده و یا کفی از معصم (یعنی مچ دست) بریده، الا بعلت درویش... اغلب تهیمنستان دامن عصمت به معصیت می‌آیند و گرسنگان نان دهبانند...»

ملای رومی در جمله‌ای کوتاه، ماهیت عصر خود را آشکار می‌کند:

هر که او بیدارتر پردردتر
هر که او آگاهتر رخ زردتر

ببید ز کالی طی حکایتی طنزآمیز، وضع اقتصادی طبقات محروم را مجسم می‌کند:

... جنازه‌ای را بر راهی می‌بردند، درویشی با پسر بر سر راه ایستاده بودند. پسر از پدر پرسید که بابا در اینجا چیست؟ گفت: آدمی. گفت که جایش می‌برند؟ گفت به جایی که نه خوردنی باشد نه پوشیدنی، نه نان و نه هیزم و نه آتش، نه زر، نه سیم، نه بوریا، نه کلیم. گفت: بابا مگر به خانه ما می‌برندش.^۱

شرف‌الدین هرون جوینی، پسر صاحب‌دیوان، از فضایی قرن هفتم که در سال ۶۸۵ به اسرارغون به قتل رسید، اصل و نسب و مال و منال را شرط بزرگی نمی‌داند به نظر او:

قیامت سرد از هنر باشد	نه ز دینار و از گهر باشد
سرد باید که دانش آموزد	تا ز هر کس بزرگتر باشد
خاک بر فرق بهتری کاو را	آلت خواجگی پدر باشد

گاه اختلاف طبقاتی در اسرارزدواج نیز مشکلات بزرگی ایجاد می‌کرد: هروی در تاریخ‌نامه هرات در ذکر اول کتاب خود، آنجا که از تاریخ پیدایش شهر هرات سخن می‌گوید، می‌نویسد: «در همان دورانی که شهر هرات رو به وسعت و گسترش نهاده بود، میان ایشان منازعت و عداوت هر چه تمامتر حادث شد؛ بواسطه دختری که بکارتش را در صحرا شخصی از اشراف زایل گردانید و آن دختر از آن شخص حمل گرفت. چون مشایخ و اعیان آن قوم را از آن حالت نضیحه و حادثه شنیده خبر شد... برای صلاح و نجات و فلاح جانبین خواستند که آن دختر را بدان شخص دهند تا آتش فتنه انطفا پذیرد، اقارب و قبایل آن شخص از آن معنی ابا کردند و گفتند که آن دختر اصل و نسب ندارد و ما اصلی و گوهریم بدین واسطه میان قوم دختر و قوم آن شخص مجادلت و مناصمت ظاهر گشت... یا هم به محاربت و مقاتلت بیرون آمدند و بسیاری را از یکدیگر به قتل رسانیدند...»^۲

اوحدی سراغه‌ای در این خصوص، گوید:

پارسا باش و نسبت از خود کن	پارسا زادگی ادب نبود
کرد نام پدر چه می‌گرددی	پدر خویش باش اگر سردی
چون تفاخر کنی به نام پدر	چون ندانی نهادگام به در

حافظ برای اصل و نسب ارزشی قائل نیست:

تاج شاهی طلبی گوهر ذاتی بنمای
ورخود از تخمه جمشید و فریدون باشی

وی از فقدان نظم و حساب در عصر خود شکایت می‌کند:

دختران را همه جنگ است و جدل با مادر	پسران را همه بدخواه پدر می‌بینم
اسب تازی شده مجروح به زیر پالان	طوق زرین همه در گردن خسر می‌بینم

این زمین، که به سال ۷۴۹ در گذشته است، از بی‌ثباتی موقعیت طبقاتی خلق و

دگرگونیهای اجتماعی آن روزگار شکایت می‌کند و می‌گوید:

۱. کلیات عیند زاکانی، تصحیح عباس انبال، به اهتمام روزنامه‌نگار، ص ۲۰۰.

۲. سفین سعیدین مقبول‌الهروی، تاریخ‌نامه هرات، تصحیح زهرالسیدی، چاپ کلکتا، ص ۲۲.

چه گویم گردش گردون دون را
 جوانمردان و آدم زادگان را
 که خس را بر سر اوج آسمان برد
 ز بهر نالشان آب از رخسان برد
 که ننگ آید مرا خود نالشان برد

محمد بن هندوشاه نخبجویی نیز در کتاب دستورالکاتب از تغییر ناگهانی موقعیت طبقاتی نوریسیدگان شکایت می کند و می نویسد: «... جمعی که پیش از این خرسواری نمی دانستند، اکنون بر باد پایان رومی سواری می کنند و بر اسبان تازی چوگان بازی، ناچار سواران را پیاده و توانگران را بی سرمایه می باید.»^۱

دیگر از مدارکی که معرف طبقات مختلف اجتماعی است کتاب تزوکات تیموری و شرحی است که از امیر علی شیر نوایی به یادگار مانده است. از مراجعه به تزوکات تیموری می توان به وضع طبقات و اصناف آن دوره کمابیش آشنا گردید: ۱ - سادات و علما و شیوخ و مشاورین نزدیک سلطان؛ ۲ - اصحاب رأی و تدبیر و اهل تجربه که بواسطه این صفات از میان مردمان انتخاب می شوند؛ ۳ - زهاد و پرهیزکاران؛ ۴ - امرا و سران لشکر که در امور نظامی مشاور سلطان بودند؛ ۵ - سپاه؛ ۶ - ندما و معتمدین سلطان؛ ۷ - وزرا و منشیان سلطان که مسئول رها، رعیت و تنظیم امور رعایا بودند؛ ۸ - اطباء، منجمین و مهندسین؛ ۹ - مورخین و واقعه نگاران؛ ۱۰ - متشرعین و متکلمین و اصحاب دیانت؛ ۱۱ - صنعتگران و کارگران ذی فن که امور آنان را به کارهایی از قبیل ساختن قصور و اسلحه و تجهیزات می گماشت؛ ۱۲ - سیاحان و مسافران که تیمور را از احوال سایر ممالک آگاه می کردند.

امیر علی شیر نوایی وزیر دانشمند سلطان حسین بایقرا نیز فهرستی از اصناف مردم در ایامه دوم قرن لهم ذکر نموده است که نموداری از انواع صنوف و مشاغل آن روزگار است: ۱ - سلطان؛ ۲ - امرا و بیگها؛ که شامل شاهزادگان هم می شود؛ ۳ - نواب؛ ۴ - وزراء؛ ۵ - صدور و پساولان و چاوشها؛ ۶ - قره چریک؛ ۷ - قضات؛ ۸ - مفتیان؛ ۹ - مدرسین؛ ۱۰ - اطباء؛ ۱۱ - شعرا؛ ۱۲ - کتاب؛ ۱۳ - مکتب داران؛ ۱۴ - ائمه مساجد؛ ۱۵ - مقربان؛ ۱۶ - حفاظ قرآن؛ ۱۷ - نقالها؛ ۱۸ - وعاظ؛ ۱۹ - خوانندگان و نوازندگان؛ ۲۰ - منجمین؛ ۲۱ - تجار؛ ۲۲ - پیشه وران و کسبه خرد؛ ۲۳ - شحنگان یا رؤسای قوای تأمینیه؛ ۲۴ - دارو شنگان؛ ۲۵ - عسرها؛ ۲۶ - سارقین و قاتلین؛ ۲۷ - غریب زادگان (منظور معر که گیران و شعبده بازان و کولیهاست)؛ ۲۸ - سائلین؛ ۲۹ - قوشچیان و شکارچیان؛ ۳۰ - خدام؛ ۳۱ - شیوخ؛ ۳۲ - دراویش؛ ۳۳ - کدخدایان و کدبانوها (ازواج و زوجات).

از مطالعه در این طبقه بندی تا حدی به اصناف و طبقات و مسورین انتظامی و مشاغل اجتماعی آن دوره می توان پی برد. از حدود و حقوق اجتماعی زنان اطلاعی در دست نیست، ولی بطور کلی یاسای چنگیزخان و تزوک تیموری له تنها از حقوق و اختیارات آنان چیزی نکاست بلکه برای آنان آزادی بیشتری در نظر گرفت.^۲ از زنان نابدار این دوره مهدعلیا گوهر -

۱ - دستورالکاتب، به تصحیح عبدالکریم علی ادغلی، بخش یکم، ص ۴۴۹.

۲ - برای کسب اطلاعات بیشتر، رک: شیرین بیانی، زن در ایران عصر مغول.

شاد آغا، زن شاهرخ است که زنی متنفذ و کاردان بود؛ همچنین سرای ملک خاتم، زن امیر- تیمور، و شاد ملک آغا از زنان مؤثر و کاردان این دوره‌اند. کلاویخونیز در سفرنامه خود، از شرکت آنان در مجالس بزم و باده‌گساری سخن می‌گوید.

استاد مینورسکی در حواشی و تعلیقاتی که بر تذکرةالملوک نوشته راجع به طبقات حاکمه در عهد شاهطهماسب و شاهعباس اول و شاهصفی، با توجه به مندرجات کتاب عالم‌آدا و نخلد برین چنین می‌نویسد:

در زمان شاهطهماسب، امراء برحسب ایل و قبیله‌ای که بدان منتسب بودند، مشخص می‌گشتند. ایلات ترکمن، که مقدم بر دیگران بودند، عبارت بودند از: شاملو و استاجلو و ترکمن و روملو و ذوالقدر، و افشار و قاجار و تکلو و حسنلو. بر این نه ایل، جغتای را که ظاهراً از قبایل ترک مغول یا خاندانی است از آسیای مرکزی (که غالباً به خراسان اطلاق می‌شود) باید افزود. سپس نوبت قبایل و کوه‌نشینان ایرانی می‌رسد که عبارت بودند از: طالش کردان؛ روزکی و سیاه‌منصور و بازوکی و اردلان و چنگی؛ لران؛ عباسی (فیلی)؛ و اسرای شیخوند؛ و خاندان عرب به نام کمونه. جمعاً ۱۱۴ امیر در دفاتر دیوان عالی ثبت بود؛ و این عده اشراف ایل یا عشیره بودند که فرمانداران عالی نظامی و حکام و مصادر عالی امور از میانشان برگزیده می‌شد. و از این ۱۱۴ تن، اسکندربیک منشی در عالم‌آدا ۷۲ تن را به عنوان معتبران و بزرگان هر طبقه و «اویماق» نام می‌برد. در این فهرست منلخص، قزلباش را ۶۰ محل و جغتای را ۵۰ محل، و کردان را ۴۰ محل، و شیخوند را ۲۰ محل، و اعراب را یک محل است و جمعاً ۹۰ محل از آن ترکان و ۱۲۰ محل از آن غیر ترکان است. و از سیزده تن اخیر، ده تن در زمره اشراف ایل یا عشیره به شمارند. بلافاصله پس از این امراء، از لحاظ رتبت، سپاهیان و ملازمان قرار داشتند. عالم‌آدا در حق آنان چنین می‌گوید: یوزباشیان عظام و ارباب مناصب و قورچیان و سایر ملازمان درگاه زمان حضرت شاه جنت‌مکان (مقصود شاهطهماسب است) در حین ارتحال، شش‌هزار نفرند؛ از آنجمله چهار هزار نفر قورچی، یک‌هزار و پانصد نفر سایر جماعت از قورچیان‌داش و یساولان و یوکاولان و غیر ذلک. در میان این گروه، یساولان و قورچیان معتبر و ایشیک آقاسیان و یساول پاشایان قور و دیوان، و میرشکاران و توپچی‌باشیان و جمعی کثیر از هر طبقه و هر طایفه بودند که به پایه امارت رسیدند اگرچه به رتبه امارت سرفراز نشده بودند اما در اعتبار کمتر از امراء نبودند و هر یک فراخور حال، نوکران کار آمدی داشتند از پنج‌نفر تا پنجاه نفر. چنانکه شش‌هزار کس ملازم خاصه پادشاه بودند و ملازمان ایشان و نوکران به شمار صحیح درآمد؛ حسب‌التخمین بیست هزار کس می‌شدند بلکه زیاده. و آواز جلادت و شجاعت گروه قورچی به مشابه‌ای بود که در هر معرکه که یکصد نفر قورچیان شاهی بودند با یک‌هزار نفر از سایر طبقات چشم برابر بودند.^۱

تاجیکان طبقه اشرافی بکلی جداگانه و خاص بودند... اینان از خاندانهای باستانی ایرانی بودند که علم و ادب و هنر نویسندگی را به ارث داشتند. اعضای دوائر و ادارات را این

مردم تشکیل می‌دادند و مشاغل و مناصب نظارت و منشیگری و پزشکی و ستاره‌شناسی و کارهای هنری و صنعتگری از آنان بود. و در زمره این گروه اقلیتی ناچیز از ترکمانان وجود داشتند که به روش و شیوه همکاران خویش کاملاً خوگرفته و مجذوب آن شده بودند.

طبقه بزرگ روحانیان نیز با این تاجیکان اتحاد و بستگی نزدیک داشتند. خون‌سای و تازی برخی از سادات و مقدسین را تمایل و کشش سیاسی نبود، و بطور کلی روحانیان معرفت‌طلب ایرانی بودند. تغییر ناگهانی مذهب از تسنن به تشیع در زمان شاه اسماعیل اول، ضربه سختی بود که بر بسیاری از روحانیان فرود آمد و از آنجمله گروهی نیز گوشمال دیدند و تبعید گشتند.

روحانیان از لحاظ اقتصادی (بخصوص در امور قضایی) از یک سو با منشیان و کار-گزاران حکومت سروکار داشتند و از سوی دیگر با خرده‌مالکین (در اداره اوقاف یا امور مربوط به مالکین) راجع به مالکین اطلاعات ما بس اندک است. برخی از آنان در پایتخت می‌زیسته‌اند و راه به دربار نیز یافته بودند، صاحب عالم‌آدا می‌گوید: جمعی دیگر از اکابر و اعیان طبقه مالکانه در درگاه معلی بودند. بعضی راه خدمت داشتند اگر چه به سهمی از سهمات جهان اعتداس نیافته بودند اما در مجلس بهشت‌آئین مشیر بودند.^۱

... بطور کلی دور نمای جامعه عهدشاه طهماسب با جوامع ایران زمان شاه اسمعیل اول با اسیلاف ترکمان وی مشابه و یکسان است. در نتیجه اصلاحات شاه عباس اول، وضع بسیار متفاوتی حاصل آمد. شاردن در جلد پنجم سفرنامه ص ۲۲۴ و ۲۲۵ می‌نویسد: شاه عباس برای اینکه قلمرو منقسم بیان حکام مختلف را یکی سازد و متحدگرداند ناگزیر گشت چون کشور در گانه‌ای آن را بگشاید و فتح کند. این منظور را با درهم شکستن افراد سپاهی سابق و خاندانهای قدیم کشور، جامعه عمل پوشانید، و از آن پس، روحانیان حتی مردم کشور را با آمیختن با اقوام و ملل و مذاهب دیگر سرکوب کرد. نویسنده چنین به سخن پایان می‌دهد: در ایران دیگر طبقه اشراف وجود ندارد. همچنانکه در تمام بشرق زمین چنین طبقه‌ای نیست. شخص محترم محسوب نمی‌گردد مگر با نیل به درجات و مقامات مهم و عالی، یا ابراز لیاقت و شایستگی و به خصوص داشتن ثروت. (ص ۲۹۰). این معدوم ساختن و هموارگردانیدن طبقه اشراف را شامه صفتی که ایوان مخوف ایران به‌شمار است، بطور بیرحمانه‌تری ادامه داد.^۲

بطوری که از کتاب اسکندریک بر می‌آید افراد هیأت حاکمه یا از بین افراد محترم اهل لرزبانش برگزیده می‌شدند یا از گروه امرائی که غلام درگاهند انتخاب می‌شدند. این غلامان که اکثر آنان قفقازیان و گرجیان مسلمان و تربیت یافته دربار صفوی بودند، گاه به جای امرای لرزبانش و حکام ممالک، به امارت ایل و حکومت تعیین می‌شدند. «در فهرستی که از این قبیل غلامان داده می‌شود نخست نام اسماعیلیخان برده شده است، و او کسی است که به جانشینی پدر معروف خود اتقوردی‌خان (ارسنی جدیدالاسلام) بیگلربیگی فارس و توابع گردید و اختیار

۱. همان، ص ۱۲۲.

۲. سازمان اداری حکومت صفوی، ترجمه مسعود رحبایا، ص ۲۵-۲۶ (به اختصار).

انتخاب و تعیین حکام خرد را نیز داشت.

پسر اسماقلی خان، صفی قلی خان به جای خان لاره که حکومتی موروثی داشت، منصوب گشت، و برادر وی جانشین رئیس ایل قاجار، که در آن ایل مقامی مهم و حساس به شمار می آمد، گردید.

صفی قلی خان دیگری که به «گرچی» معروف بود بیگلربیگی بغداد، حتی متولی بقاع متبرکه عراق گشت. استرآباد تحت حکومت خسروخان، و مشهد تحت حکومت منوچهرخان که هر دو گرچی بودند، اداره می شد... از مجموع ۸۹ میر، ۷۴ تن از قزلباش، و نقطه ۱ تن از غلامان بودند؛ و لذا پنج یک کارها به دست غفاسری جدید افتاد که ترقی و تعالی آنان برهون لیاقت شخصی بوده، نه ودائت و اصل و نسب.^۱

طبقات در عهد صفویه
«اینک در ایران سی و دو قبیله یا خانواده‌ی اشرافی هست که دارای حق استیاز و برتری هستند حکومت بطور کلی بیست این خانواده‌ها سپرده شده است، هر فرمانداری که برای شهرهای مختلف برگزیده و بزبان فارسی «حاکم» خوانده می شود بلااستثنا یکی از اشراف است و از میان افراد این ایلات برخاسته است داروغگان باشهرداران نیز از همان طبقات هستند اماء شاه هرگاه از آنان ناراضی شود. آنانرا بمیل خود تغییر می دهد.»^۲

بطوری که از تاریخ آذاکلی ارمنی برمی آید، از عهد شاه عباس دوم تا پایان حکومت آقامحمدخان، در ایران سه طبقه با قدرت تمام فرمانروایی می کردند؛ اول نظامیان و همکاران شاه، دوم ایلاتی که مورد حمایت و آلت اجرای مقاصد شاه بودند؛ سوم روحانیان این وقتی که به نام دین، ثروت کلانی به دست آورده بودند.

به نظر مؤلف «ستم التواذیح»... از جانب پادشاه باید زی هر صنفی از اصناف فاس از سرد و زن و بزرگد و کوچک معین و مقرر باشد که هر کس در زی خود، داخل و از زی خود نتواند بیرون رفت تا آنکه شریف و وضع و مخدوم و خادم و خاص و عام و سپاه و رعیت و هر صنفی از صنف دیگر ستاز و معروف باشد... مواجب چاکر را باید به قدر خدمت و شائش قرار داد و او را باید قدغن نمود که به قدر مواجب خود لفق و کسوه صرف نماید و بیشتر ننماید، که اگر بیشتر نماید و مقروض گردد؛ خیانت و دزدی پیشه کند...»^۳

وضع اقتصادی طبقات مختلف در عهد قاجاریه

در ویل که در عهد فتحعلی شاه به ایران آمده است در سفرنامه خود می نویسد: «در ایران نیز مانند تمام کشورهای که اصول فلودالیته در آن حکمفرماست، افراد جامعه به دو طبقه ثروتمند و مالک بزرگ و مردمان بیانه حال تقسیم می شود. البته پیشه‌وران و دهقانان جزو هیچ یک از این دو طبقه به حساب نیامده است، زیرا وضع آنها به حدی فلاکت بار است که حتی غالباً آنها را

۱. همان، ص ۲۶-۲۵ (به اختصار). ۲. دون ژوان ایرانی، ترجمه مسعود رحمتی، ص ۶۷.

۳. ستم الحکماء (ستم التواذیح)، به اهتمام محمد مغیری، ص ۲۲۶ (به اختصار).

جزو المراد ملت نیز محسوب نمی‌دارند.

منبع دارایی ثروتمندان معمولاً مالکیت روستاها و مزارع و ریاست بر قبایل چادرنشینی است که حقوق مخصوصی از آنان دریافت می‌کنند. قبایل چادرنشین به هر جا که خیمه برافرازند ناچار از پرداخت حقوق مخصوصی به دولت‌اند. عده‌ای از ثروتمندان نیز ثروت خود را از مقام مهم دولتی و یا درباری به دست می‌آورند. آنها حقوق دیوانی را پرداخته و به میل خود از مردم خراج می‌گیرند... و دهقانان را به بیگاری و اسی دارند. قدرت می‌توان دهکده‌ای یافت که حقوق و باج آن، تمام بطور نقدی پرداخت شود. غالباً بهره مالکانه و حقوق دیوانی، جنسی و از محصول گندم و جو و پنبه پرداخت می‌شود. اما کسانی که به زراعت اجناس دیگر مشغولند، باید مبلغ معینی وجه نقد بپردازند.

یکی از روستاهایی را که دارای دوپست خانوار بوده و سالانه به میزان هزار و هشتصد خروار غله و پانصد تن پنبه محصول برمی‌دارد، در نظر بگیریم. بنا به قراردادی، که یک نسخه از آن در دست رئیس دهکده است، میزان سهم مالکانه و باجی که باید به دولت پرداخت شود معلوم است. اگر از این بابت ششصد خروار غله و دوپست من پنبه مقرر شده باشد، مالیات به نسبت محصول هر خانوار بین دهقانان سرشکن می‌شود، و هر که محصول بیشتری برداشت، باید کسری مالیاتی را جبران کند. در موارد غیر عادی و کمبود محصول، میزان بهره مالکانه تقابل می‌یابد... هر ده علاوه بر تحویل حقوق قنودالی، باید مرغ، کره، سرشیر، خربزه، و چوب برای ساختن خانه‌ها و کاه برای علیق اسبان، و افرادی برای بیگاری در فصول مختلف (غیر از هنگام درو) در اختیار ارباب بگذارد. استفاده از بیگاری غالباً به بیعت‌التیهای بزرگی منجر می‌شود. در کتاب خاطرات حاج سیاح، که در زمان ناصرالدین‌شاه نوشته شده، وضع طبقات محروم چنین تصویر شده است: «... کار معاش چنان بر اهل کرمان تنگ است که اهل سیستان بدان از ایشان بیشتر در رفاه بودند... اهل کرمان از شدت اضطراب اولاد خود را به شالبافی و اربابانی می‌فرستند که اگر کامل و استاد شدند، ده شاهی اجرت، و الا سه یا چهار شاهی می‌گیرند و اگر خطایی... دیده شود، سوزن به دست آنها می‌زنند... خیاطی و لباس‌دوزی با زنان است به نسبت خیلی نازل. از صد خانه یکی قدرت ندارد شب چراغ روشن کند، بسیاری هستند که چند روز نان نیاخته با شلغم یا چغندر (اگر پیدا شود) می‌گذرانند. انسان به میدان می‌رود و می‌بیند مردم بیچاره هر یک پاره‌نمدی پوشیده که به تنش فرو رفته، پشته‌ای از میز در پشت از صحرا آورده و به جزئی وجه می‌فروشد؛ و برای این پشته، که بیش از ده شاهی نمی‌فروشد، دو روز کار کرده با وجه آن باید امرار معاش کند و مالیات دیوان را بپردازد... از شدت پریشانی، زن و دختران را که به و سالکی رسیده یا نرسیده به مقاطعه می‌دهند یا به اسم صیغه و متعه یا فروش، هر چه بگویی سزااست. در مدرسه نمدالان و سایر مدارس، طلبه‌ها کارشان صیغه دادن زن و دختر است که به خود زنها یا کسان ایشان وجهی داده، زنها را برای این کار اجاره می‌کنند، و به مردم صیغه و مقاطعه می‌دهند و وجه اجاره را داده، بقیه دخل ایشان است... در مدرسه نمدالان،

هر کس که وارد می‌شد قلیان می‌دادند، بعد می‌پرسیدند زن می‌خواهی یا دختر جوان؟ قیمت را طی کرده، آخوند خود صیغه می‌خواند، بعد یا آن شخص به منزل زن می‌رفت یا زن را به منزل خود می‌برد، و گاه شبها به حجرات طلاب برای آنها با آشنایان ایشان هم می‌آوردند. و از این وجوه، مالیات دیوان و خدمتانه باسورین داده می‌شود. این زن بیوه به مدارس آمدن و شبانه متعه طلاب شدن و پول گرفتن، اختصاص به کرمان ندارد، در تمام شهرهای ایران، طلاب عزب در مدارس... غالباً زن می‌آورند و متعه می‌کنند یک‌شنبه یا چند ساعته. حتی در کرمان و نجف هم متداول است لکن به دیگران دادن و اجرت گرفتن مختص به کرمان است. غالباً توپچیها در آنجا پولدار هستند... و پول قرض می‌دهند...»^۱

حاج سیاح در ص ۱۷۳ کتاب خود، می‌نویسد: «... همه جا مردم ایران در فشار جهل و ظلم هستند، ابدأ ملتفت نیستند که انسان هستند و انسان حقوقی دارد.

سلاها و امراء خواسته‌اند ایشان نادان و مرکب مطیع آنان باشند و انصافاً هم خوب به مقصود رسیده‌اند.» بطور کلی، در دوره قاجاریه، رکود، عدم تحرک، و انحطاط شدیدی در تمام شؤون مدنی، اجتماعی، و اقتصادی مشهود بود. فروریچارد در سفرنامه خود می‌نویسد: «... طرز زندگی در مشرق زمین، از دیرباز تا کنون تغییری نیافته، به عبارت دیگر، به همان اندازه که کوه ماه از زمان حاجی بابا و یا هارون الرشید با ماه امروزی تفاوت پیدا کرده، زندگی کنونی مشرق زمین نیز با سابق تفاوت یافته است.»^۲

وضع طبقات ممتاز نباید تصور کرد که تمام افراد طبقات ممتاز در ناز و نعمت به سر می‌بردند، بلکه گاه در بین اشراف و روحانیان و شاهزاده‌ها نیز افرادی بودند که در شرایط رقت‌باری زندگی می‌کردند؛ اعتماد السلطنه می‌نویسد:

«در حینی که بندگان همایون به سلام سردر تشریف می‌بردند یکی از شاهزاده‌ها در سر راه ایستاد و فریاد کشید پادشاهها همه‌اش به خود جواهر می‌بندی. از حال ما صله ارحام خود که نان شب نداریم بیخبری. شاهزاده را گرفتند، چوبش زدند و حبسش نمودند. اما عطوفت همایونی سبب شد که ده تومان به سادراو و اولادش انعام دادند...»^۳

حکیم‌الملک فقر عمومی را چنین بیان می‌کند: ابراهیم حکیم‌الملک در شرح حال خود می‌گوید:

من وقتی تحصیلاتم در فرانسه تمام شد و دیپلم دکترای خود را در طب گرفتم، به ایران آمدم، یک مطب باز کردم. مریضهائی که پیش من می‌آمدند من می‌دیدم که همه‌شان بیپویز و بینوايند، نه تنها حق ویزیت نمی‌گرفتم بلکه بهشون پول هم می‌دادم که بروند دوا بخرند و خودشان را معالجه کنند. یکی دو سال اینطوری گذشت، دیدم اینطوری که نمی‌شود زندگی کرد؛ من باید از جیب خودم هم پول به مریضها بدهم ناچار مطبم را جمع کردم.^۴

۱. خاطرات حاج سیاح، ص ۶۵ (به اختصار). ۲. سفرنامه فروریچارد، ترجمه مهین‌دخت صبا، ص ۴۲.

۳. روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه، به اهتمام ابرج افشار، ص ۱۰۰۰.

۴. نقل از: راهنمای کتاب، سال هاردم، شماره‌های ۶۵، ص ۲۸۲.

عبدالحسین مسعود انصاری می نویسد: تا پایان سلسله قاجاریه کمابیش اصل و نسب مورد توجه بود:

... پدرم از طرف سادر بزرگ خود، مرحومه ضیاء السلطنه دختر ارشد فتحعلیشاه که زوجه میرزا مسعود وزیر دول خارجه شد، نتیجه فتحعلیشاه می شد، خدیجه سلطان خاتم، دختر شاهزاده امان الله میرزا نوه فتحعلیشاه بود، نتیجه خاقان مغفور بودن حال به درد کسی نمی خورد؛ متاعی است که امروز خریدار ندارد، ولی در آن روزگار اصل و نسب خیلی اهمیت داشت و مشاغل مهم مملکتی بیشتر به کسانی داده می شد که اصل و نسب داشته باشند.^۱

ناصرالدین شاه علی رغم میل مادرش، خواهر خود عزت الدوله را به عقد نکاح امیر در آورد (۲۲ ربیع الاول ۱۲۶۵) فرانت می نویسد: با این زناشویی مهدعلیا سخت مخالفت ورزید، از آنکه می ترسید بر نفوذ امیر نظام بیفزاید، و این امری طبیعی بود. اما شاه به حرف مادرش گوش نداد و در این کار اصرار داشت، و می گفت سعادت سلطنتش بسته به وجود امیر- نظام است. افراد خاندان سلطنتی در اندرون، سخنان طعنه آمیز می گویند که پسر نوکر قائم مقام (۱) با خواهر شاه تازه و دختر شاه سابق دست به دست داده اند.^۲

حاج مخبر السلطنه هدایت در کتاب خاطرات و خطرات، به اسکان تغییر موقعیت اجتماعی افراد طبقات مختلف اشاره می کند، از جمله می نویسد:

«در دوره اخیر، حاج محمد ابراهیم خان اعتماد الدوله، که جدش از جدیدالاسلامهای ایران بوده؛ میرزا شفیق صدراعظم؛ یا حاج محمد حسین خان اصفهانی... یا میرزا تقی خان اتابک؛ و یا میرزا آقاخان؛ یا میرزا حسین خان سپهسالار؛ یا میرزا علی اصغر خان اتابک هیچ کدام امیرزاده نبودند و ایل و طایفه نداشتند، به کفایت مقام یافتند و چه بسیار:

پسران وزیر ناقص عقل به گدائی به روستا رفتند
روستای زادگان دانشمند به وزیری پادشا رفتند

نادری یا خود پهلوی کی بودند و به کجا رسیدند. شاهزاده ها و خانزاده ها چه شدند.»^۳
در جریان نهضت مشروطیت، محمد علی شاه، که علمدار مستبدین بود، می گفت: من (الطیبه خدمتگزار) «سها باشم و داضی نمی شوم مشهدی باقر بقال برای من مقرری سلطنتی معین کند.» (مشهدی باقر بقال از وکلای مجلس بود).

الواع خلايق در اصفهان در دوره ناصرالدین شاه قاجار، میرزا حسین خان، پسر محمد ابراهیم- خان تحویلدار اصفهان، در کتابی که به عنوان جغرافیای اصفهان به رشته تحریر کشیده است، از جغرافیای طبیعی و انسانی و آسار اصناف شهر، بتفصیل سخن گفته است؛ و ما برای اطلاع خوانندگان، قسمتی از تبعات او را درباره انواع خلايق، که بسیار ارزنده و دقیق است، در اینجا نقل می کنیم:

۱. عبدالحسین مسعود انصاری، زندگانی من ونگاهی به تاریخ معاصر ایران و جهان، ج ۱ ص ۱۰.

۲. فریدون آدمیت، امیرکبیر و ایران، ص ۶۵۹.

۳. خاطرات و خطرات، ص ۲۴ (به اختصار). ۴. خاطرات حاج سیاح، پیشین، ص ۵۹۲.

در وصف انواع خلایق، و این نمره مشتمل بر یکصد و نود و نه نوع است؛ نوع یک: نوع مجتهدین و فضلا - در اصفهان بسیارند و به شماره در نمی آید. هیچ ولایت در روی زمین مانند این بلد فقیه و عالم ندارد، زیرا که جمعیت خواص و اسباب سهولت معاش، از حیث آسایش هوایی و مکانی و ماکولی و مشروبی و غیره، من جمیع جهات، در این ولایت جمع است. ... محصلین علوم از بلاد در اینجا اجتماع می کنند و فارغ التحصیل که می شوند، برای ریاست بلدان به اوطان معاودت می کنند، و برخی جهت فراغت و استراحت اقامت را ترجیح می دهند. قریب الاجتهاد فراوان، و مجتهد سجاز از صد نفر متجاوز، مفتی جایز الفتوی و جامع الشرایع متعدد. سپس از عده ای از فضلا و علمای صاحب مسند و متمصب عصر خود نام می برد. و بعد از طلاب و محصلین علوم در اصفهان سخن می گوید و می نویسد که از برکت موقوفات، مدارس در این شهر فراوان است. بعد خانواده ای چند از علما را که هر کدام «سلسله» محسوب می شوند، نام می برد. سپس از حکمای الهی و سران این گروه نام می برد، و مخصوصاً از صلاحین نائینی به نیکی یاد می کند، می نویسد که وی مدت ۶۰ سال با تقوی و پاکدامنی زندگی کرده و تحفه و نیاز از احدی نپذیرفت. برای امرار معاش به دهات اطراف می رفت، و از راه خوشه چینی مقداری جو دستگیرش می شد و تمام سال با آن زندگی می کرد؛ یعنی شبانه روز دوسه سیر آن را با سنگ و چوب نیم کوب می کرد، و با آب و نمک در دیزی گلی می پخت و می خورد و به طلاب علوم مختلف درس می داد، و فیضش به مردم بسیار می رسید. تمام ذراپی او دو قران ارزش نداشت.

سپس از سادات عالی درجات و مشایخ و سلاسل ایشان اسم می برد، و با این بیان، به بحث در پیرامون طبقه روحانیان پایان می دهد، و تحت عنوان نوع هفتم، از اکابر و اعیان ولایت و خانواده هایی که منسوب به صفویه، قادرشاه، و کریمخان زند هستند، و دیگر خانواده های متعین آن دوران، تحت عنوان «سلسله مرجوم...» اسم می برد. و از اقدانات آنها و اولاد و احفاد هر سلسله سخن می گوید.

در نوع هشتم از میرزایان استیفا و سلاسل ایشان، که از قدیم در جزو ارباب قلم اصفهان، صاحبان منصب و مستند بوده اند، یاد می کنند، و از خانواده هایی که از دیرباز از «ستولی» برخوردار بودند، اسم می برد.

در نوع نهم، از ارباب مناصب، که از قدیم و زمان سلاطین صفوی تا کنون مشاغل آنها اسماً موروث گردیده و رسماً متروک شده، نام می برد و سپس می نویسد:

«بواجب منصبها را همه سال محض رعایت دیوان اعلی، به صیغه ستبری و وظیفه سرحیت می فرمایند، الا دوسه منصب که کماکان در کار و برقرار است. نایب الصدر قدیم، وزیر مالیات، وکیل الرعایای سابق، ارباب قلم، عمال و مخربین، وکیل مالیات، وکلای بلوکات و توابع، وزراء بلوکات و توابع، وزیر صاحب توجیه، وزیر موقوفات، وزیر وظایف، محتسب، منجم باشی، نقیب، کلانتر، نایب کلانتر، مشاغل که از مناصب بسطوره تا بحال معمول است، کلانتری است و نقابت.»^۱

سپس نویسنده به بحث خود در پیرامون طبقات ممتاز و کارمندان دیوان پایان می دهد، و از گروه های مختلف اجتماعی جدا جدا مطالبی ذکر می کند؛ از جمله در مورد اطباء، می نویسد که تا سی چهل سال قبل، اطبا در این شهر بسیار بودند، ولی در حال حاضر (در عهد ناصرالدین-شاه) بیست و پنج، شش نفر بیش نیستند. سپس می گوید، روضه خوانها، که طیبیان روحانیدند، به کسب طبای جسمانی، در این سالها ترقی کرده اند؛ بطوری که در عهد خاقان مغفور، ده پانزده نفر بیش نبودند و حال، از صد نفر متجاوز، و در محرم و صفر، نصف آنها متوقف و مابقی متفرق بلادند. بعد، نویسنده تحت عنوان نوع ۱۲، از علمای هیأت و نجوم و رسم و جفر و عدد و هندسه و جبر و مقابله و جرائقال و مناظر و سزایا و سایر فنون ریاضی از علوم غریبه و غیره، که از عهد صفویه شیوع داشته، سخن می گوید و می نویسد، در عهد مزبور، جمعی از دانشمندان به تصحیح و تنقیح کتب علمی پرداختند، و آنها را به کمک خوشنویسان، در چند نسخه آماده کردند، قسمتی را در کتابخانه حضرت رضا و قسمت دیگر را در کتابخانه دولتی مدرسه چهار باغ محفوظ می داشتند، و از این کتب چند نسخه در کتابخانه های خصوصی نیز بود؛ ولی در نتیجه فتنه افغانها و حوادث ناگوار دیگر، بسیاری از آنها دستخوش غارت گردید، و قسمتی دیگر را بهرور دهور بید و موریانه ضایع کرد، ولی از عهد خاقان مغفور که صنعت باسه و چاپ در ایران معمول شد، بار دیگر در راه پیشرفت علوم، قدسهایی برداشته شد. سپس نویسنده علما و دانشمندان عصر خود را با ذکر رشته تخصصی آنها نام می برد.

مؤلف در نوع ۱۳، از گروه خوشنویسان نام می برد و می نویسد: «بعد از استادان

بنفلسین و متأخرین و معاصرین، چه در هفت گونه این مقله و چه در نسخ و نستعلیق و تعلیق و شکسته، هم در تذکره خطاطین شرح حالشان را نوشته اند، هم برای العین دیده شده اند...»^۱ بعد نام خداوندان این هنر را از عهد صفویه به این طرف، ذکر می کند.

نویسندگان، شعراء و ارباب ذوق را جزو گروه نوع ۱۴ ذکر می کند، و می نویسد: پیشرفت صنایع جدید و نفوذ تمدن غرب متاع این جماعت را بی خریدار کرد؛ بطوری که «سالها است مدیحه بخرج نمی رود و خوش آسند پیشرفت نمی شود، شاعر با شعوران این زمان اغلب به مصارف مکاسب می رسد، شعر و نظم را فرع کار قرار داده اند.»^۲ سپس نویسنده به ذکر اسامی خوشنویسان می پردازد.

در نوع ۱۵، از دراویش و فقرا، که اهالی کسوتند، سخن می گوید، و برای آنها هفت سلسله قائل است، که رسوم و آدابشان هنوز در اصفهان برقرار است. «هر سلسله که دستورشان تکدی و استکلاش باشد، خواه مجرد و خواه صاحب عیال، در هر حال نشیمنگاهشان در اصفهان است و سیاحتگاهشان اطراف بلاد عالم.»^۳

در نوع ۱۶، از گروه و انواع لوطی سخن رفته است که می توان گروهی از آنها را هنرپیشگان آن دوران به شمار آورد، به قرار زیر:

«قسم اول لوطیهای شیری که شیر نگاه می دارند و در ولایت می گردانند... قسم دوم، لوطیهای تنبک بدوش، که بعضی از آنها خرس و سیمون می رقصانند، اینها سه چهار دسته.

اند. قسم دیگر لوطی حقه‌باز که کارهای خارج از عادت می‌نمایند؛ از قبیل چشم‌بندی و شعبده و لمیات و امثالها. اینها سابق در اصفهان متعدد بودند و این زمان، به‌طهران و بلاد دیگر متفرق شده‌اند... قسم دیگر لوطیهای بندیاز و چوبینی پا، اینها یک دسته‌اندگاهی در اصفهان می‌آیند و اغلب به ولایات دیگرند. قسم دیگر لوطیهای خیمه‌شب‌باز که شبهای عیش و عروسیها خیمه‌شب‌بازی بر پا می‌کنند، و صورتی از مقوا ساخته‌اند که از پشت پرده متصل می‌نمایند و می‌ربایند، و اقسام رنگها و صداها و حوئا و آوازا از زیر خیمه بروز می‌دهند؛ و این بازی گویا در این زمان در اصفهان متروک شده، نشانی از این الواط پیدا نیست. قسم دیگر، لوطیهای سر-خوانچه استاد اقبال بقال، حکمای قدیم «بقال بازی» را بنا بر مصالح چند، اختراع نموده‌اند. ظاهراً این بازی را در عیشها اسباب طرب و ضحک قرار داده‌اند، و باطناً مفید نواید بسیاری است. در سیاست مدن... بنای بازی مزبور در آن بوده که اعمال لاشایسته از هر کس به‌ظهور رسد، علی وجوه‌الاقبح، به‌تمثال لغو و اقوال اشنع، تقاید آنها نماید که قبایح را مجسم و در نظرها مشهود و محسوس کنند؛ تا از راه دفع فاسد به افسد، منحرفین را منفعل سازند؛ در حقیقت، اینگونه الواط آئینه مقبحات سردمند، لغویات اینها اغلب با ثمر است. «ا سپس می‌گوید، این جماعت هنرمند یک بار در محضر سلطان «بی‌اعتدالیهای اترک و مستحقظین و مستوفیان و مباشران را تمام ظاهر کردند. همان روز از خاصیت این حکمت عملی، سوکلین ممنوع، متهمین معاف، بقایا بخشیده شد...»^۱ سپس می‌نویسد: همه این الواط مناسب‌دان و لطیفه‌پرداز و بدیهه‌گو، و ظریف و بیاسزه، و هر یک در مضاحک مشهور به‌نوعی که عباراتشان نوشتنی بود... سابق زیاد بودند و چندین دسته؛ اکنون بسیار کمند و به طهران و سایر بلاد متفرق.

«قسم دیگر لوطیهای زبردست خونخوار و اشرار شارب‌الخمر غماز قمارباز و لاطی و زانی و دزد؛ و همیشه از این نوع اصفهان بسیار داشته، بیشتر باعث خرابی ولایت هم همین الواط بودند. شرح کارهای سخت و اعمال جاهلانۀ آنها در اینجا گنجایش ندارد. الحمد لله به‌نیروی عدالت این دولت ابدآیت، تمام قلع و قمع شدند که نشانی از آنها باقی نیست.»^۲

در نوع ۱۷، نویسنده کتاب از عملجات مچه‌داران شترقربانی، سخن می‌گوید و با شگفتی می‌پرسد که معلوم نیست این قواعد و رسوم و قانون، که تا به‌حال باقی است بنا و بنیادش از عهد صفوی است یا خیر؟ سپس، موزونی بودن این مشاغل و مناصب و کارد و تبر و ساطور و بندق و طاووس و دیگر ابزار کار این جماعت، سخن می‌گوید و از اختلافات فراوانی که بین جماعت حیدری و نعمتی در اجرای مراسم شترقربانی روی می‌داد، با تأسف یاد می‌کند و می‌نویسد:

«... هر دسته را که راه می‌دادند، علی‌رغم یکدیگر، اوضاع و اسباب زیاد فراهم می‌آوردند؛ از جمله و غیره فقره به فقره با ترتیب و نظام؛ هر کدام هزار نفر متجاوز جمعیت دارند. مقدمه‌الجیش اوباش چوب‌به‌دست، پهل‌سواران مکمل و مسلح، دنبال آنها شترسواران از نیزم‌داران سپاه مخالف و شبیه‌خوانان سیاهپوش و اسراء کربلا و هودجهای زری و اوضاع بازار

۱. همان، ص ۸۶-۸۷.

۲. همان، ص ۸۷.

۳. همان، ص ۸۸-۸۷.

شام که متأخرین الحاق نموده... دستجات دهات هم هر کدام با سه چهار جمعیت و سازهای کوس و سرنا و سنج و جریده‌های بزرگ و علمهای بلند بسیار می‌آیند و می‌روند و به دستجات خیدری و نعمتی شهری ملحق می‌شوند. روز عید قربان، در هر سال، به همین متوال، هر دسته از جای خود حرکت می‌کند و از محلات و بازارهای شهر عبور می‌کنند تا وارد میدان نقش جهان می‌شوند... این جماعت پس از عبور از مقابل حاکم به مصلی و نحرگاه شتر می‌رسیدند بعد از قسمت کردن گوشت وارد میدان نقش جهان می‌شدند و از آنجا به محلات خود معاودت می‌کردند، و همه ساله در مراسم عید قربان زد و خوردهایی رخ می‌داد و سالی نبود که سر و دست چهل پنجاه نفر نشکند و سه چهار نفر اقلاً کشته نشوند.^۱

نویسنده کتاب جغرافیای اصفهان در نوع ۱۸، از مساکین و گدایان نام می‌برد و می‌نویسد: «نوع مساکین، و این اشخاص دو قسم مخلوطند؛ یک قسم گدایان سائل به کف. چون اهالی این بلد غالب بی‌بضاعت، و بعضی صاحبان مکنت با اسساک و قناعقتند، چیز زیاد به گدا نمی‌دهند. متمولین، از قبیل تجار و غیره، که سهم امام و وجوه بر ذمه دارند، غالب بهزات را به فقها می‌دهند که هم مقبول‌الشهاده شوند و هم اتفاق و احقاق کرده باشند. فقها هم آن وجوه را به گدای سر راه و مردمان مستحق غیر معروف نمی‌دهند، اگر بدهند از شدت احتیاط شرعی به طلاب طبعاً خود می‌دهند که هم شناسایی داشته باشند و هم تربیت نوع کرده باشند. ولایت هم عابرین خارج و وارد کم دارد. بدین جهات، نوع گدایی سائل به کف نسبت به سایر بلد کم است... آنچه هستند اکثر بیماران و عاجز، نه بیکار و بی‌عار. قسم دیگر مردمان عزیز صاحب‌آبروی خانه‌لشین و کاملین عیال‌بار بی‌توجه، که روی سؤال ندارند و رضا تسلیم در پیش دارند. اتفاق می‌افتد دو روز و سه روز غذا به اینها نمی‌رسد و به برگ کاه و انبال آن اکتفا می‌نماید.

متنابق را سزاج قناعت بود لطیف تا غایتی که رنگ پیوشند و بو خورند میان این جماعت، معدودی اهل‌الله به هم می‌رسند که به اختیار، خود را ریاضت و مجاهدت می‌دهند، و این طایفه نوعی عجیبند، غنی فی فقر، عز فی ذل، صبر فی بلا، نعیم فی... بی‌بلاه، بقاء فی فناء... همیشه از این رجال و ابدال، اصفهان خالی نبود و نیست...»^۲

نویسنده کتاب در نوع ۱۹، از ایلات که شهرنشین می‌باشند، سخن می‌گوید. به نظر او، این جماعت «ابتدا زهاین و گروگانان بوده‌اند، آنها را به اصفهان آورده‌اند. پشت به پشت زاد و ولد نموده، اجتماع زیاد پیدا کرده، حال از ایلیت خارج شده ولی باز زبانهای خود را از دست نداده‌اند. هم شهری حرف می‌زنند، هم زبان اصلی خود؛ و این جماعت شش طایفه‌اند: ۱) طایفه الوار بختیاری، که سه مجله اصفهان را پر کرده‌اند، و کار آنان پیلدوری، کرایه کشی و کلک و قاپوسازی و زراعت و مزدوری... و کارهای دیوانی دولتی هم انجام می‌دهند؛ ۲) طایفه جدید بختیاری، که در زمان منوچهرخان مستمدالدوله، بعنوان گروگان، به اصفهان آورده‌اند؛ ۳) طایفه خلج؛ ۴) طایفه زنگنه؛ ۵) طایفه کلینائی؛ ۶) طایفه اترك در کوشک،

که جماعتی متوسط‌الحالند.^۱

در نوع ۲۰، نویسنده کتاب از سراجیه کاران نام می‌برد و می‌گوید این اقلیت «نفع کثیر می‌خواهند و ربح زیاد می‌گیرند... به این علت داریم سرافعه دارند...»

در نوع ۲۱، مؤلف از تجارگفتگو می‌کند و می‌نویسد: «تجار در این بلد (اصفهان) زیادند، و اکلون ملکداری هم می‌کنند.»^۲ شادروان دهخدا در شماره ۲۵ «صور اسرافیل»، سورخه صفر ۱۳۲۶ ه.ق با بیانی طنزآمیز و انتقادی، طبقات و گروه‌های مختلف جامعه ایران را چنین توصیف می‌کند:

... این را هیچکس نمی‌تواند انکار کند که ملت ایران در میان ۲۰ کرور جمعیت، پنج کرور و سیصد و پنجاه و هفت هزار نفر وزیر، امیر، سپهسالار، سردار، امیرنویان، امیرتویان، سرهنگ، سرتیپ، سلطان، یاور، میرپنجه، سفیر کبیر، شارژ دافر، کنسیه^۳ یوزباشی، ده‌باشی، و پنجه‌باشی داریم، و گذشته از اینها، باز ما ملت ایران در میان بیست کرور جمعیت، شش کرور و چهارصد و پنجاه و دو هزار و ششصد و چهل و دو نفر آیت‌الله، حجة‌الله، مجتهد مجاز، امام جمعه، شیخ الاسلام، سید سند، شیخ، ملا، آخوند، قطب، مرشد، خلیفه، پیر، دلیل، و پیشماز داریم. علاوه بر اینها، باز ما در میان بیست کرور جمعیت، چهار کرور شاهزاده، آقا زاده، ارباب، خان، ایلخانی، ایل بیگی، و ابه‌باشی داریم. زیاده بر اینها، اگر خدا بگذارد، این آخریها هم قریب دوسه هزار نفر وکیل مجلس، وکیل انجمن، وکیل بلدیة، منشی و دفتر دار و غیره داریم.

همه این طبقاتی که عرض شده، دو قسم بیشتر نیستند: یک دسته رؤسای ملت، و یک دسته اولیای دولت؛ ولی هر دو دسته یک مقصود بیشتر ندارند: می‌گویند شما کار کنید، زحمت بکشید، آفتاب و سرما بخورید، لخت و عور بگردید، گرسنه و تشنه زندگی کنید، بدهید ما بخوریم و شما را حفظ و حراست کنیم. ما چه حرفی داریم! فیضشان قبول، خدا بهشان توفیق بدهد، راستی راستی هم اگر اینها نباشند سنگ روی سنگ بند نمی‌گیرد، آدم را می‌خورد، تمدن و تربیت، بزرگی و کوچکی از میان می‌رود...^۴

«... اداره همکاری فنی امریکاییان (معروف به اصل چهار) که اخیراً در کاشان و آبادان و پاره‌ای نواحی دیگر، با معاضدت اداره آمار کشور، آمار بالنسبه دقیق تهیه کرد،... و جمعیت شهر کاشان، که سابقاً اداره آمار فنی المثل ۲۱۰ هزار نفر قلمداد کرده بود، بعد از آمارگیری دقیق، تعداد واقعی جمعیت آن محل، ۱۶۵ هزار نفر درآمد... به هر حال، آنچه مسلم به نظر می‌رسد این است که تعداد نفوس کلیه کشور بیش از ۱۸ میلیون نمی‌باشد که می‌توان بطور تخمین آنان را به طبقات زیرین قسمت نمود:

۱. همان، ص ۹۱. ۲. همان، ص ۹۲. ۳. Conseiller (رایزن)

۴. همی‌آردن، دور، ازهبها تا فیما، ۱۲۳، ص ۱۰۳-۱۰۴.

۱	ملاک عمده، بازرگانان عمده، کارخانه دار، سرمایه دار، زدو پندچیها	۳۰۰۰۰۰۰
۲	خرده مالک و زارع	۷۵۰۰۰۰۰
۳	کاسب، سرمایه دار کوچک	۶۰۰۰۰۰۰
۴	صاحبان مشاغل آزاد	۲۰۰۰۰۰۰
۵	کارمندان ادارات دولتی و بنگاههای بازرگانی	۷۰۰۰۰۰۰
۶	پیشه‌وران	۷۰۰۰۰۰۰
۷	بزرگان، کارگران، بیکاران و سرگردانان	۱۴۱۸۰۰۰۰۰

جمع ۱۷۰۹۵۰۰۰۰

طبقه اول، که در واقع همان طبقه حاکمه را تشکیل می‌دهند، عبارتند از: وزیران، بنااتورها، وکیلان، افسران ارشد، بازرگانان درجه اول، کارخانه‌داران، ملاکین عمده که سود و ثروت عمومی کشور به دست آنها افتاده، و تمام چرخهای اداری کشور را به افق خود می‌چرخانند.

طبقات دوم و سوم و چهارم و پنجم و ششم، که در نیم قرن اخیر افزایش یافته‌اند، در واقع، طبقه متوسط را تشکیل می‌دهند، و اغلب آنها باسواد هستند. گاهی بعضی از افراد این طبقه به نژاد طبقه حاکمه آلوده گشته جزو طبقه اول می‌شوند، و گاهی هم فرزندان طبقه اول از روندهای پدری را از دست می‌دهند و به طبقه متوسط می‌پیوندند.

و اما طبقه هفتم، یعنی همان ۱ میلیون و هشتصد هزاره اکثریت رنجبر زحمتکش و سواد حقیقی ثروت، که از وسایل اولیه زندگی محروم می‌باشند، در صحراهای سوزان خوزستان و بلاد جنوب و در سرما و یخبندان نواحی آذربایجان، در باتلاقها و مردابهای گیلان و مازندران و گرگان، در کویرهای مرکزی و شرقی، در مناطق بی‌آب و علف خراسان و بلوچستان و سیستان به معنی حقیقی جان می‌کنند تا عیش و نوش طبقه اول و زندگی بخور و نمیری برای طبقات بالایی خود تهیه کنند... مشروطیت ایران... نتوانست این درد اجتماعی را درمان کند.»^۱

در قرون گذشته، طبقه اشراف در شرق و غرب، از طریق توارث، از حقوق و امتیازاتی برخوردار می‌شدند؛ به قول دوروزه «در فرانسه قدیم، نجیبزاده به دنیا آمدن، حق می‌داد که در ارتش افسر شوند،

اختلاف طبقاتی در گذشته و حال

از سزایابی مذهبی برخوردار شوند، یا شغلی در دستگاه کابینه داشته باشند، به دربار راه یابند، از تیولها و عطاها و یا از مستمریها برخوردار گردند، حقوق فئودالی وصول کنند و از اختیارات خان و سردار بهره‌مند باشند... در جوامع سرمایه‌داری، تا حدی از نابرابریها کاسته می‌شود، و به توده مردم بیش از پیش امکان ترقی و پیشرفت داده می‌شود. با این حال، نباید فراموش کرد که نابرابری شرایط اجتماعی و اقتصادی بدون عواقب ارثی نیست. پسر کارمند عالی‌مقام، پزشک بزرگ، وکیل دعاوی مشهور، مدیر حقوق‌بگیر مؤسسه بزرگ، یا مهندس درجه اول از همان آغاز کار، از پسر کارگر یا پسر دهقان یا پسر پیشه‌ور، امکانات بیشتری دارد؛ نخست آنکه

۱. پنجاه سال نفت ایران، (مقدمه) ص ۲۴ به بعد (به اختصار).

امکانات بیشتری برای کسب دانش دارد... و بالاخره روابط نزدیکانش در شروع زندگی به وی کمک می‌کند... با پیدایش سرمایه‌داری و ماشینیسیم، نابرابریها از بین نرفت، اما از شدت و حدت آن کاسته شد. در دوره قرون وسطی، اقلیتی ممتاز در فراوانی به سر می‌بردند، در حالی که توده مردم محرومیت‌های شدیدی را تحمل می‌کردند. در غالب اوقات، هرچه فقر عمومی بیشتر باشد، ثروت ارباب، روز بروز افزونتر است... هنگامی که عامه مردم ژنده پوشند، صاحبان امتیاز جامه‌های زربفت بر تن راست می‌کنند، و هنگامی که مردم در زاغه‌های محقر سکنی دارند یا در زیر آسمان می‌خوابند، ثروتمندان برای خود، کاخهای مجلل می‌سازند... رشد سرمایه‌داری و ماشینیسیم موجب توسعه اقتصادی گردید؛ بطوری که امروز «فاصله» را کمتر با کارگر ساده امریکایی کمتر از فاصله بارون قرون وسطایی باسرفش می‌باشد... جوامع صنعتی به سوی ثروت‌های بزرگ و بدبختیهای بسیار بزرگ تحول می‌پذیرند... ازدیاد رفاه مادی و وسایل راحتی، توسعه موجبات فراغت و تفنن، که نشان‌دهنده فراوانی اقتصادی و نتیجه پیشرفت فنی است، از اهمیتی که به نابرابریها و تضادهای حاصل از آن داده می‌شود، می‌کاهد. وقتی که در برابر کاخها، قومی ژنده‌پوش، گرسنه، و آلونک‌نشین را اتومبیل‌های توانگران، گل‌ولای‌اندود می‌کند، ظلم به شدت احساس می‌شود و حسرت عظیم است. تنها خشونت یا تسلیم و رضای ناشی از بدبختی و نادانی می‌تواند این وضع را حفظ کند. ولی هنگامی که ماشین کادیلاک یکی از خداوندان سرمایه از ماشین سیتروئن کوچک کارگری جلو بزند، قطعاً حسرت از نداشتن چنین وسایلی هست ولی به شکل سطحی‌تر و ثانویتر، هیجانها کاهش می‌یابد، نوعی «توافق» به وجود می‌آید، و مبارزه سیاسی ملایمتر می‌شود. در این که پیشرفت فنی، از این راه، موجب کاهش تضادهای سیاسی بطور کلی می‌شود، جنای بحثی نیست. مقایسه میان جوامع پرتوسعه و کم‌توسعه کنونی در مجموع، این امر را تأیید می‌کند. در جوامع پرتوسعه، احساسات انقلابی فروکش می‌کند، اراده درهم شکستن کامل نظام مستقر محو می‌شود... برعکس، در جوامع کم‌توسعه، مردم در وضع انفجار آمیزی به سر می‌برند، که تضادهای کاهش‌ناپذیر، خشونت‌ها را به بار می‌آورد... تشخیص جوامع ثابت از جوامعی که دستخوش تحول سریع هستند، احتمالاً به همان اندازه مهم است که تشخیص جوامع پرتوسعه از جوامع کم‌توسعه. در جوامع ثابت، نظم موجود، هر چه هم ظالمانه باشد، عموماً پذیرفته شده است، و این نظم طبیعی انگاشته می‌شود. از نظر جامعه‌شناسی هر چیزی که از مدت‌های پیش وجود داشته باشد، بنحوی که نسل‌های زنده حاضر، و نسل‌های گذشته چیزی دیگر ورای آن ندیده باشند، «طبیعی» است. هیچگاه تصور نمی‌رود که ممکن است چنین نظم آبا و اجدادی به هم خورد؛ همه دیگر به آن عادت کرده‌اند... بدین سان، ظلم و نابرابری، خودسری و تسلط، در پایان کار، باگذشت زمان، قابل تحمل می‌شود؛ به طریقی که برای حفظ آنها استفاده از خشونت لازم نیست... از سوی دیگر، پیشرفت فنی بدون دشواریها، برخوردها، و تناقضات حاصل نمی‌شود... امروز بیشتر ملل دنیای سوم که از خمودگی طولانی و ثبات تقریباً هزار ساله‌ای به درآمده و دستخوش تحول سریعی شده‌اند، دچار آندند. از نظر مادی، مساعی آنها جهت تغییر و دگرگونی، وادارشان می‌کند تا در سراسر دوره بینابینی ساختمان زیربنای یک

جامعه جدید، قدا کاربهای تازه‌ای را به ساکنان کشور خود تحمیل کنند. در حین این تراکم ابتدایی سرمایه، نایابی بجای آنکه کاهش پذیرد، رو به افزونی می‌نهد. در همین زمان، تنزل میزان سرگ و میر و نه میزان زاد و ولد، فشار شدید جمعیت را باعث می‌گردد که بر شماره روزی خوران می‌افزاید. بدین‌سان، در همان زمان که توده‌های مردم به بدبختی خود و اسکان رهایی از آن آگاه می‌شوند، اندکی از گذشته نیز بدبخت‌ترند...

تماس یا تقون جدید، به انحلال خشونت‌آمیز تمدنهای سنتی منجر می‌شود. جوامعی که بر نظامی از روابط انسانی متعادل تکیه دارند، که طی قرون متمادی استقرار یافته است، یا هجوم تمدن فنی، بطور خشونت‌باری ازهم پاشیده می‌شوند... بعدها تعادل جدیدی پیدا خواهد شد... ولی برای رسیدن به آن، مهلت زیادی لازم است. زیرا گسترش این تمدن فنی با مشکلات بسازی، که در بالا بدان اشاره کردیم، برخورد می‌کند. پس دورهٔ بینابین ممکن است مدت‌ها به طول انجامد...»

«یکصد سال قبل، ابریشم با فان لیون، که طغیان کرده بودند، بر شعارهای خود چنین می‌نوشتند: «یا نان یا مرگ». مبارزهٔ سیاسی در آن دوره، واقعاً مبارزه‌ای برای زندگی بود. امروزه در اروپای غربی و در امریکای شمالی، این مبارزه مبارزه‌ای شده است برای وسایل راحتی، فراغت، فرهنگ؛ و این امر خود از شدت مبارزه می‌گاهد... شواهدات، ثابت می‌کند که همگونی در خلال تاریخ، به تناسب پیشرفت فنی، به پیش می‌رود. در جوامع باستانی، با اقتصاد بسته، خدماتی که قدرت، چه مظهر آن دولت مرکزی باشد و چه فتودال محلی، برای اجتماع انجام می‌دهد بسیار کم است. با این حال، خدمتی چند انجام می‌دهد: امنیت در برابر هجوم اربابان همسایه، سرکوبی جرایم مرتکبه نسبت به اشخاص و املاک، استفاده از انبساط یا تنور مشترک، نظارت بر پول و نظایر آن. ولی این خدمات‌گران تمام می‌شود. در آخر کار، قدرت بسیار بیشتر از آنچه می‌دهد می‌گیرد. قدرتمندان زندگی خود را از کشور تأمین می‌کنند، و در تجمل و فراخدستی در میان کشوری فقیر به سر می‌برند. قدرت، ایشان را بیشتر از جماعت، مفید می‌آورد؛ چه از استیازها حمایت می‌کند و نابرابری را حفظ می‌کند؛ و لذا باید بر خشونت و سلاحهای نظامی تکیه کند. قصرهای با برج و بارو، تنها به درد حفظ ساکنان عمارها در برابر هجومهای خارجی نمی‌خورد بلکه بیشتر برای حفظ قصرنشینان از مردم بود. تصور پادشاهان در آغاز، به صورت قلاعی بود مسلح و دفاع پذیر، تا آنکه سلطان از خصومت اتباع، خویش در امان باشد.

این وضع در قسمت بزرگی از دنیای کنونی، به حال خود باقی است. در امریکای لاتین، در افریقا، در آسیا، اکثریت مردم هنوز در اقتصاد نیمه‌بسته‌ای زندگی می‌کنند، و استیازات بسیار کمی از دولت دریافت می‌دارند، و بخاطر وجود دولت، بسیاری از ناپسایانها را تحمل می‌کنند. دولت اساساً برای حفظ تسلط اقلیتی ممتاز است که تودهٔ مردم را استثمار می‌کند. در بعضی از جوامع کم‌توسعه، خدمات عمومی توسعه می‌یابد. قدرت جاده‌ها، راه‌آهنها،

بنفادر، شهرها، فرودگاهها، خطوط تلفن و برق می‌سازد، و اعتبارات را تسویف و تنظیم می‌کند؛ سرمایه‌گذاریهایی اساسی (طرحهای بزرگ آبیاری، استخراج معادن، سدها) را انجام می‌دهد، ولی این کارهای عام‌المنفعه خصوصاً بنفیدحال اقلیت ممتاز مردم، یعنی طبقات اشراف بورژوازی است. شاهراههای ستایش انگیز برخی از کشورهای کم توسعه فقط مورد استفاده مالکان اتوبیسیل، این سوارکاران عصر جدید است، که اقلیتی کوچکند در میان انبوه پیادگان.

این جوامع، در قیاس با جوامع یاستانی، همگونگی پیشرفت کرده است. تعداد کسانی که از قدرت استفاده می‌کنند بیشتر است، و حلقه آنها وسیعتر می‌شود. استفاده کنندگان از قدرت و امکانات مالی، که در گذشته فقط مشتی اشراف بودند، اکنون بورژوازی - که به طبقه متوسط هم می‌رسد - و حتی عناصری چند از دهقانان و طبقه کارگر را نیز در بر می‌گیرد، که از مدارس و مؤسسات تعاونی و بیمه اجتماعی سود می‌برند. برای این دسته اخیر، سزیه‌های دولت از مضار آن بسیار ضعیفتر است. با وجود این، این سزیه‌ها محسوستر می‌شود و فکر یکسانی و حس همگونگی رازشده می‌بخشد. این وضع بینابینی با نخبه‌ترین مرحله سرمایه‌داری مطابقت دارد. اروپای قرن نوزدهم، امریکای لاتین امروزه، افریقای شمالی، خاورمیانه، آسیای غیر کمونیست را می‌توان در این گروه جای داد.

در جوامع پرتوسعه غرب، همگونگی سیاسی بسیار پیشرفته‌تر از این است. اعتدالی عمومی سطح زندگی، تضادها را تقلیل می‌دهد و توافق اجتماعی را افزون می‌کند. خدمات عام‌المنفعه، که توسط دولت اداره می‌شود، چندین برابر می‌گردد... این امر قبل از هر چیز از اعتدالی سطح زندگی نتیجه می‌شود. شاهراههایی که در امریکای لاتین مربوط به اقلیتی ممتاز است، در ایالات متحده امریکا و اروپای غربی، مورد توجه تقریباً کلیه شهر وندان است. این تحولات، از توسعه بیمه اجتماعی و خدمات عمومی، که هدفشان تعدیل نابرابریهای میان افراد از طریق کمک به ضعیفتران است، ناشی می‌شود... قدرت، هرگز در دست دسته اجتماعی مشخصی نیست بلکه همیشه به دست چندین دسته می‌باشد. دیگر آنکه طبقات، از برکت توسعه انتخابات عمومی، و احزاب سیاسی و اتحادیه‌ها و سایر تشکیلات توده‌ای، پیش از پیش بر قدرت سنگینی می‌کنند. دیگر ممکن نیست که دولت کاملاً تحت نظارت طبقات در اقلیت باشد، و این طبقات دست کم باید با طبقات در اکثریت ترکیب شوند... فراوانی فراورده‌های مادی و محصولات مورد نیاز بشری فقط در اثر پیشرفت فنی ممکن است. صاحب نظران غرب آشکارا از این امر سخن می‌گویند، و مارکسیستهای صاحب نظر، بطور ضمنی، اعتراف می‌کنند که اصل «به هر کس بر حسب نیازهایش»، که توزیع اسوال را در «مرحله برترین کمونیسم» نظم می‌دهد، فقط با فراوانی کالاهای مورد نیاز قابل اجراست.»^۱

«غربیان فکر می‌کنند که همگونگی از فراوانی نتیجه می‌شود؛ در حالی که مارکسیستها بیشتر بر این عقیده‌اند که فراوانی از همگونگی (مساوات و عدالت نسبی) برمی‌آید. خیزد. به بنفادر دسته اول، تعارضهای اجتماعی از رقابت میان انسانهای پیشمار بر اسوال نادر

بعلی از کمیابی، سرچشمه می‌گیرد. اگر این کمیابی جای خود را از برکت پیشرفت فنی، به فراوانی سپارد، اگر هر کسی بتواند تا حدی نیازهای خود را نه تنها از باب خوراک، پوشاک و مسکن بلکه از حیث وسایل راحتی، فرهنگ، و فراغت هم ارضا کند، تضادهای میان آدیان از بین می‌رود. به نظر مارکیسیستها، فراوانی واقعی در رژیم سرمایه‌داری ممکن نیست... کار-فرما از به کار بستن پیشرفتهای فنی جلوگیری می‌کند؛ زیرا حفظ ماشینهای قدیمی مستهلاک شده را تا استعمال کامل، بر سرمایه‌گذاری جدید، که گرانقیمت و دیراستهلاک است، ترجیح می‌دهد. کم نیستند اختراعات و روشهای نوینی که با موافقت مؤسسات اقتصادی که به بازار تسلط دارند، در بوته فراموشی باقی می‌مانند.

... سوسیالیسم نشان داده که دولت می‌تواند برخلاف دکتربینهای سرمایه‌داری، آزادیبخش باشد. «لا کورد» پیش از اینها گفته بود «میان ثروتمند و فقیر، میان ضعیف و قوی، آزادی است که تعدی می‌کند، و قانون است که آزاد می‌سازد.»

سل کم‌رشد و توسعه‌نیافته همه‌جا دردهای یکسانی دارند: اهمیت بیشتر کشاورزی و تخصیص ابتدایی آن، عدم کفایت مواد غذایی، ضعف صنعت و مصرف نیروی مکانیک، سطح پایین درآمد ملی، ناپرابری فراوان میان توده‌های تهیدست و مشتی صاحب امتیاز بسیار ثروتمند؛ فاصله قابل ملاحظه‌ای میان طرق زندگی شهری و طرق زندگی روستایی، بیسوادی، زاد و ولد زیاد و سرگ و پیر فراوان، و جز اینها. کلیه این پدیده‌ها به یکدیگر بستگی دارد، هرچند که بر حسب کشورها، گاهی برخی از آنها شدیدتر و برخی دیگر ضعیفتر می‌باشد... دو دنیا روبروی یکدیگر قرار گرفته‌اند: یکی ثروتمند و آن دیگری فقیر؛ در حالی که دنیای اول در افق خود، طلوع جامعه همراه با فراوانی را می‌بیند، دنیای دیگر به قرون وسطی، قحطیها، بیماریهای همه‌گیر، و بدبختیهایش نزدیکتر است. درآمد سرانه در اروپای غربی و آمریکای شمالی، ده تا بیست برابر از درآمد سرانه در آسیا و آفریقا بالاتر است. مصرف نیروی مکانیک بر حسب فترده تا سی برابر برتر است. برعکس، سرگ و پیر نوزادان ده برابر کمتر می‌باشد. در میان ملل صنعتی، فقط سه تا چهار درصد جمعیت بیسواد است. این میزان در برخی از کشورهای آفریقایی و آسیایی نود درصد است. فاصله میان ملل بورژوا و ملل منحط، به همان اندازه است که میان بورژوازی و طبقه کارگر یک کشور، در اروپای قرن نوزدهم.

این فاصله بجای کاهش، افزایش می‌یابد. گفته می‌شود که ملل آفریقا، آسیا و آمریکای لاتین در حال توسعه سریع می‌باشند. در مقام قیاس با تحول بسیار کند آنان در قرون گذشته، این گفته حقیقت دارد، اما در قیاس با ملل صنعتی، که بسیار سریعتر توسعه می‌یابد، غلط است. بطور کلی ضریب رشد سالانه درآمد ملی در اروپا و آمریکای شمالی، از دنیای سوم بالاتر است. ثروتمندان به ثروتمند شدن و فقرا به فقیرتر شدن ادامه می‌دهند. سهم ملل صنعتی از ثروت‌های جهانی افزایش می‌یابد، در حالی که سهم کشورهای کم‌توسعه کاهش می‌پذیرد.

این وضع به دوگونه تضاد دامن می‌زند: تضادهای داخلی در میان کشورهای کم -

توسعه، تضادهای خارجی میان این کشورها و کشورهای پرتوسعه... این معارضها در نتیجه افزایش حماسها و ارتباطات، و همچنین در نتیجه همان کوششی هم که برای توسعه می‌شود، تشدید می‌یابد. هنگامی که سرخپوستان امریکای لاتین، دهقانان پیشه‌های افریقا یا دشتهای آسیا در تلهایی خود زندانی بودند و کم و بیش جدا از دنیا به سر می‌بردند، نهیدستی و نابرابری از امروز بر آنها کمتر سنگینی می‌کرد؛ چه امروز، رادیو، سینما، تلویزیون، به آنان وجود تمدنهای دیگری را، که زحمت ایشان را کاهش می‌دهد، آموخته است... هنگامی که انسان در جهان سرده و غیر متحرکی زندگی می‌کند، در آن ظلم و بدبختی قابل تحملتر است؛ اما موقعی که این جهان شروع به حرکت می‌کند، و امید به عدالت بیشتر و بدبختی کمتری ممکن است، بدبختی و ظلم کمتر قابل تحمل می‌شود.

دموکراسی به هیچ وجه نمی‌تواند در کشورهای کم توسعه به علت بیسوادی و کمی فهم و دانش عمومی، تحقق پذیرد. به همین جهت، عوامفریبیها و دروغگوییها در توده مردم مؤثر می‌افتد. احزاب و انتخابات آزاد در این کشورها به معنی واقعی کلمه وجود ندارد، حکومتها به سوی استبداد و فسادگرایش دارند. در چنین شرایطی، ملل ثروتمند بیش از پیش ثروتمند، و ملل فقیر بیش از پیش تهیدست می‌شوند. زیرا که ملل ثروتمند، همچون بورژوازی که طبقه کارگر را در سرمایه‌داری استثمار می‌کند، ملل فقیر را استثمار می‌نماید. کمکهای فنی جز سراب چیز دیگری نیست، و تا حدودی به صدقه، در انگلستان دوران دیکنس شبیه است. به علل سیاسی، پاره‌ای از ملل ثروتمند به بعضی از ملل فقیر بیشتر و گاهی هم خیلی بیشتر از آنچه دریافت می‌کنند، می‌دهند؛ مثل فرانسه در افریقا، و امریکا در ویتنام. بطور کلی مجموع فداکاریهای ملل ثروتمند برای کمک به کشورهای کم توسعه، کمتر از منافی است که در اثر قیمت اذنان مواد اولیه‌ای که از این کشورها می‌خرند، به دست می‌آورند. جوامع صنعتی، جوامع کشاورزی را با استفاده از ضعف اقتصادی آنها استثمار می‌کند.

حکومت‌های غربی با استفاده از موضوعاتی چون خیرخواهی مسیحی و طرد کمونیسم، می‌توانند برای کمک به کشورهای کم توسعه، مالیات دهندگان خود را به فداکاریهای بیشتری راضی کنند، ولی هرگز نمی‌توانند بازمالهای عظیم سرمایه‌داری را به تغییر ماهیت وادارند؛ چندان سرمایه‌داری بایک همکاری بین‌المللی واقعی برای کمک به کشورها، جهت رهایی از تناقضات مرحله بینابینی، مخالف است. هیچ کشور کم توسعه‌ای نمی‌تواند با ملل صنعتی بزرگ مقابله کند، زیرا که دو رقیب زیاده از اندازه نابرابرند.

... شرق و غرب با گذشت زمان، از لحاظ بینش سیاسی به هم نزدیک می‌شوند، غریبهها اکنون کمابیش قبول دارند که عوامل اقتصادی و اجتماعی نقش اساسی در توسعه تضادهای سیاسی بازی می‌کند. کمونیستها نیز از مدتها پیش اعلام کرده‌اند که با وجود اختلاف رژیم سیاسی و اقتصادی، شرق و غرب می‌توانند در بسیاری از زمینه‌ها همکاری و همقدمی کنند، و در پناه همزیستی سیالمت‌آمیز، فعالیت‌های فرهنگی و اقتصادی بین دو دنیای شرق و غرب آغاز

شود و افزایش یابد.

سوسیالیستها میل دارند بیش از پیش، از زندگی سود جویند و از زمانی که می‌گذرد نبتلع شوند، و ثمرات درختانی را که انقلاب کاشته است بچشند؛ و این کارها را با فراغ بال و در غایت اطمینان و همانگونه که در ۱۷۸۹ (انقلاب کبیر فرانسه) گفته می‌شد، بدون یوغ اربابان و نظارت پلیس انجام دهند. آزادیخواهی از زفاه طلبی جدایی‌پذیر نیست. مردم می‌خواهند از کشور خود خارج شوند، مردم می‌خواهند عقاید شخصی خود را بیان کنند، و آنچه فکر می‌کنند بگویند و درباره نظریات رسمی بحث کنند، و از نظریات دیگران آگاه شوند. در غرب بخصوص در آمریکا، دیگر مردم مانند سابق از کمونیسم بیمناک نیستند، با وجود تبلیغات مغرضانه مقامات رسمی و محافل مذهبی، امروز مردم روشن آمریکا دریافته‌اند که سرمایه‌داری برحسب طبیعت خود ضد اجتماعی است، سرمایه‌داری فعالیت خود را بر خود متمرکز می‌کند، و هر انسانی را در چهارچوب خودخواهی خود محبوس می‌سازد. منفعت شخصی را عامل محرك اساسی زندگی جمعی قرار دادن، یعنی اصل هر جامعه را، که همبستگی اعضای آن است، خراب کردن. در نظام سرمایه‌داری، این همبستگی چیزی جز یک بستگی متقابل مادی نیست. جامعه فقط ازضای بهتر منافع فردی و شکوفایی کاملاً خودخواهیها را تأمین می‌کند. نظریه «خدمت اجتماعی» فقط یک پنهانکاری تبلیغاتی است. تولیدکننده در پی «خدمت کردن» به مصرف‌کننده نیست، بلکه به دنبال حداکثر سود خویش است... هم‌اکنون برتری برنامه‌ریزی بر هرج و مرج و عدم امکان ساختن اجتماعی واقعی بر پایه اصول سرمایه‌داری، موجب بی‌ارزشی این اصول شده است...»^۱

ایولکست می‌نویسد:

یکی از ویژگیهای جهان سوم، که بطور قطع اساسی و بنیادی است، همانا اهمیت قابل ملاحظه تضادی است که میان ثروت یک اقلیت کوچک و فقر اکثریت بزرگ جمعیت وجود دارد. این نابرابری شدید و واقعی است متعلق به همه کشورهای کم‌رشد. تعداد بسیار اندکی از این کشورها توانسته‌اند در پانزده سال اخیر، تناقض موجود میان «نهایت تجمل» و «نهایت فقر» را، که طی زمان درازی با آن آشنا بوده‌اند، از میان بردارند. وجود یک اقلیت برخوردار از نهایت استیاز و برتری، یکی از ویژگیهای مجموعه جهان سوم است.^۲

وی در جای دیگر، درباره علل دوام اختلافات طبقاتی، می‌نویسد: ... قدرت توانگران بسبب پشتیبانی نمایندگان مذهبی و بسبب جهل عمومی بشدت افزایش یافته است. فرد یسوادى که درباره تسلیم و رضا، در برابر قضا و قدر، سدام برایش موعظه می‌کنند، از حقوق خود بکلی بیخبر است، او تابع بیرحمیهای رباخواران و کسبه دغل و ناچار و زیر ضربه عمال خائن و نادارست دولتها قرار دارد. از این روست که طبقه ممتاز به هر وسیله متوسل می‌شود

۱. اصول علم سیاست، پنین، ص ۲۵۵-۲۵۸ (به تناوب و اختصار).

۲. جهان سوم و پدیده کم‌شدی، پنین، ص ۸۱.

تا مانع توسعه آموزش و ایجاد امکان تحصیل گردد.

... در اکثر کشورهای کم‌رشد، گروه حاکمه متنفذی مرکب از سالکین بزرگ و بازرگانان، قدرت سیاسی را در همه مدارج و سراتب تحت نظر دارد، و این قدرت را به سود خود به کار می‌برد. در درون جهان سوم، وجود یک رژیم دموکراسی استثنایی است و حکومتها یا در دست یک گروه متنفذ است، یا در دست روحانیان، و یا عبارت از دیکتاتوریهایی است کم و بیش سوسیالیست و با نوعی دموکراسی دروغین، که در حال حاضر، از هر نوع حکومت دیگر رایجتر است.^۱

... از مختصات عصر ما، بیکاری مزمن است. کم‌رشدی، و کم‌اشتغالی همزاد یکدیگرند. «از میان رفتن نیروهای منتهی تولید کشاورزی، محدودیت تعداد افرادی که بخش اقتصاد نوین می‌تواند به خدمت بگیرد، و رشد سریع جمعیت، عواملی هستند که از میان نخستین برخورد علل اصلی پدیده کم‌اشتغالی، به نظر می‌رسند؛ پدیده‌هایی که نتیجه آن پیدایش بی‌تعادلیهای اساسی است که از ویژگیهای جهان سوم است.»^۲

یکی از مشکلات اجتماعی و اقتصادی جهان سوم، عدم توازن است که بین رشد اقتصادی و افزایش روزافزون جمعیت وجود دارد. انقلاب پزشکی سبب شده که با وجود ضعف درآمد ملی، جمعیت بسرعت افزایش یابد. با این حال، مردم جهان سوم، اندک اندک به مشکلات کار خود پی می‌برند. به نظر ایولکست، «آن حالت تسلیم و عدم فعالیت که زمان درازی خصیصه آنها به شمار می‌رفت، اکنون در حدود ۲ سالی است که جای خود را به یک دگرگونی روانی قابل ملاحظه‌ای داده است. آنها فقر و بینوایی خویش را کشف کرده‌اند، پی برده‌اند که این امر حالت غیر عادی دارد و در جهان نوین غیر قابل پذیرش است... در شهرها «طبقات متوسطی» رشد می‌یابند که منافعشان هرچه بیشتر از منافع اقلیت ممتاز فاصله می‌گیرد. میلیونها انسان مقایسه می‌کنند، آرزو می‌کنند، امید می‌یابند، می‌خواهند، عصیان می‌کنند، فکر می‌کنند، و این همان است که «بیداری بزرگ» نامیده می‌شود... این طلب توسعه که به مشابه یک برنامه سیاسی برای ارتقاء سطح زندگی توده‌هاست، یک واقعیت تاریخی عظیم و کاسلا نوین است.

... «دیدرو» نوشته است: «آنچه غیر قابل اغماض است، برده داشتن نیست بلکه داشتن برده‌هایی است که آنها را افراد آزاد می‌نامند.» این گفته، که اکنون دو قرن از آن گذشته است، می‌تواند امروز نمایش‌دهنده سیمای اساسی این «بیداری بزرگ» باشد... «گ. سیردال» خاطرنشان می‌کند: «بطور کلی مردانی که قدرت را در دست دارند، یا سیاست توسعه اقتصادی نظر مساعد دارند؛ بشرط آنکه این سیاست در نظام اجتماعی که در درون خود، آنها را از یک موقعیت ممتاز بهره‌مند می‌سازد، تغییراتی پدید نیآورد... و حال آنکه میان عناصر آگاه مردم و رجالی از اقلیت که در رأس دولتها قرار دارند تضاد و تصادم، غیر قابل احتراز است.» اکثریت بزرگی از جهان سوم با مشکلات زیر دست به‌گریبانند.

۱) نارسایی تغذیه، ۲) بنا بر این که پرورش نمی‌یابند و یا به‌هدر می‌روند، ۳) تعداد زیاد کشاورز با بارآوری کم، ۴) صنعتی شدن محدود و ناقص، ۵) رشد ناموزون و انکلی بودن بخش سوم (بخش خدمات)، ۶) وضعیت وابستگی اقتصادی، ۷) نابرابریهای شدید اجتماعی، ۸) متلاشی شدن نظامهای سنتی و باستانی، ۹) گسترش دامنه سیمای کم‌اشتهالی، و کار کودکان، ۱۰) ضعف هماهنگی ملی، ۱۱) نارساییهای و خیم جسمی و روانی مردم، ۱۲) گسترش دامنه رشد جمعیت، ۱۳) رشد کنند. بنا بر این که در واقع مورد استفاده مردم است.

از نظر «ش. بتهلم»: «عبارت کشورهای کم‌رشد عبارتی فارسی و غیر کافی است. از نظر علمی، لازم است بجای عبارت کشورهای کم‌رشد، عبارت درست کشورهای استثمار شده تحت حاکمیت بیگانه و دارنده اقتصاد ناقص و غلط را به کار برد.» به نظر عده‌ای دیگر از صاحب‌نظران، کم‌رشدی عبارت است از عقب‌ماندگی و ناتوانی از استفاده از امکانات.

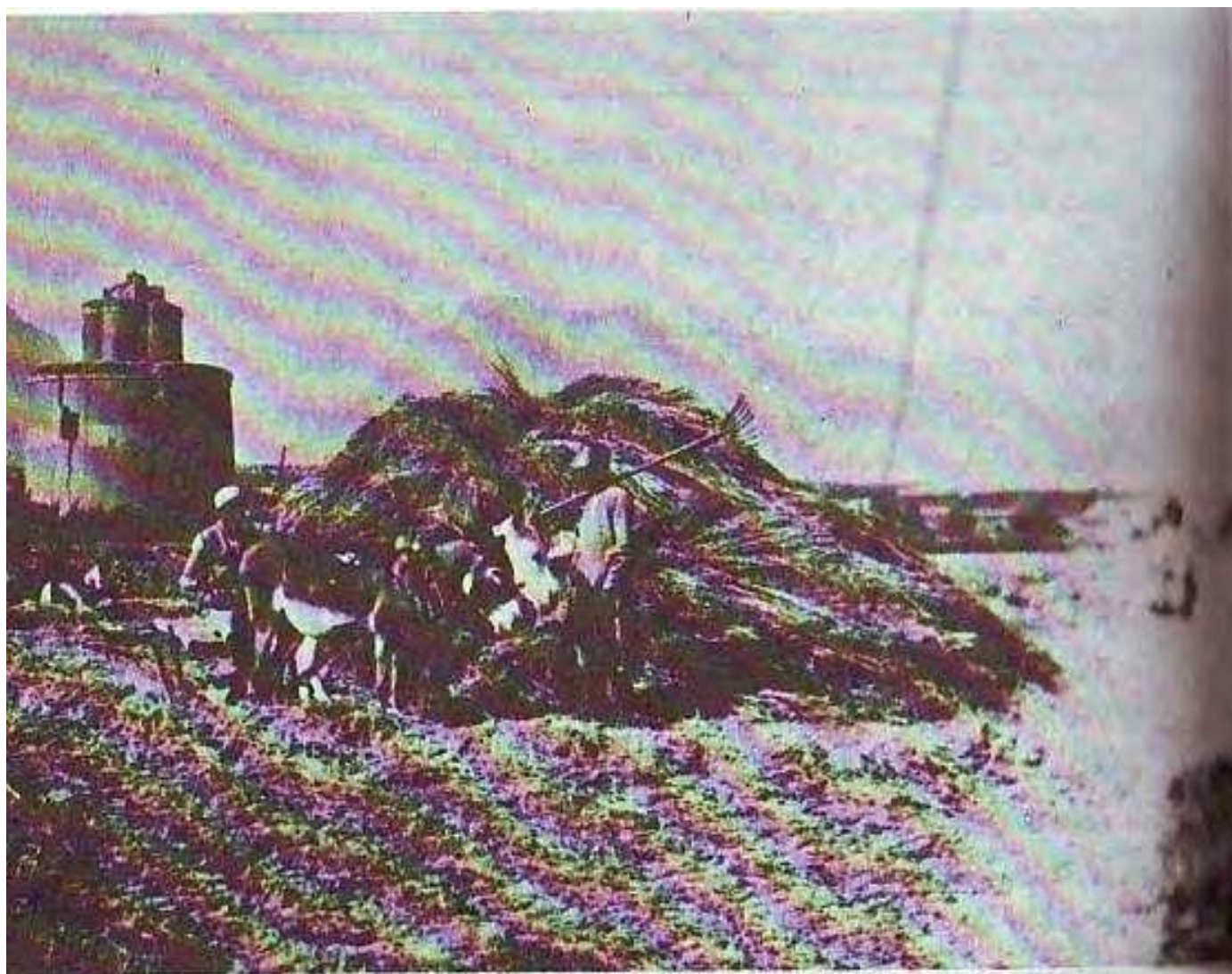
بنظر «ف. پرو»: کم‌رشدی عبارت است از «اقتصادی که در آن، از ارج و ارزش انسانی حمایت نمی‌شود؛ حمایتی که مانع سرگ او شود، حمایتی که حداقل نیاز زندگی جسمی و روانی را برایش فراهم آورد.»

گرسنگی، فقر، و بیچارگی از نظر تاریخی، ویژه کم‌رشدی نیست؛ چه در طول ادوار بسیار طولانی، ویژه گذشته همه کشورهای بوده است. در طول هزاران سال، رشد جمعیت بسیار ضعیف و وابسته به رشد اقتصادی بوده است. به نظر می‌رسد همه مراحل رشد با النسبه سریع جمعیت، خواه در عصر سنگ صیقلی و خواه در اواسط قرون وسطی، از بهبود وسایل تولید و افزایش منابع برخوردار بوده‌اند. با وجود میزان قابل توجه سرگ و میر، که بیماری بر رشد جمعیت بوده است، تعداد جمعیت متناسباً از سطح متعادل یا حجم تولید پیشی می‌گرفت. اما این لامیزاتی کم‌دوام بود، زیرا بزودی یک دوره قحطی و یا بخصوص یک دوره بیماری همه‌گیر پدیدار می‌شد و در نهایت خشونت، این نامیزاتی را تنظیم می‌کرد... این وضعیت در طی هزاران سال، و تا گذشته‌ای با النسبه نزدیک با تکامل بشریت همراه بوده است... پس از انقلاب صنعتی، منحنی افزایش تولیدات به‌سعنای واقعی اوج گرفت، و با وجود رشد جمعیت، درآمد‌های ملی، زودتر از سطح زندگی مردم افزایش می‌یافت... بطور کلی افزایش جمعیت فاجعه‌انگیز نیست، مگر در آنجا که همراه با افزایش منابع نباشد.

نکته‌ای که نباید از نظر دور داشت، اینکه کم‌رشدی یک پدیده ابدی نیست. برتری و تفوق اروپای غربی بر دیگر کشورهای جهان، از سده هجدهم به بعد آغاز شده. در طول هزاران سال، خاورمیانه، هند و چین از نظر فنی، علمی، و فرهنگی بصورتی غیر قابل انکار بر ادوهای غربی، که در آن زمان نوعی «خاور دور» امروزی بوده، برتری داشتند... بنابراین، کشورهای کم‌رشد سرزمین عقب‌ماندگیهای ابدی نیستند، بلکه کشورهای هستند که در گذشته و حتی گاه تا زمانهای اخیر، یا دوره‌های درخشندگی و رونق اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی آشنا بوده‌اند... استعمار یکی از علل مهم کم‌رشدی به شمار می‌آید برای خیلیها تقریباً برای همگی مردم جهان سوم، استعمار بیگانه دلیل کم‌رشدیست...

غیر از دسایس استعمار، عوامل گوناگون، مانع رونق اقتصادی کشورهای کم‌رشد می-

گردد که از آنجمله: گرسنگی، عدم کارآیی جمعیت، بیسوادی و کم‌اشتهالی، عدم هماهنگی ملی، وابستگی به بازارهای خارجی، نابه‌هم پیوستگی بخشهای خصوصی، موانع و محظورات طبیعی، ضعف تجهیزات و سرمایه، و قدرت اقلیت ممتاز... البته قدرت همه آنها یکسان نیست، و ممکن است برخی را سرعت زیاد از میان برد؛ به شرط آنکه مردم بخواهند، و کوشش ضرور را انجام دهند؛ برخی دیگر از میان نمی‌روند مگر به بهای کوششهای طولانی، و پس از تحقق بعضی پیشرفت‌ها، از جمله فقر و جهل باید بتدریج عقب رانده شوند...



۳. کشاورزی و کشاورزان درایران

اطلاعاتی در پیرامون

کشاورزی و کشاورزان در ایران

قسمت اول: کلیات

زمین و کشاورزی «هفتاد درصد زمین، که قرنهای متمادی از عمر آن می‌گذرد، از آب و سی درصد بقیه از خاک تشکیل می‌شود. تقریباً چهل درصد از سطح خاکی زمین، به استثنای مناطق قطبی، قابل کشت و زرع است.»^۱

«زمین منبع اصلی محصولات کشاورزی، گیاهان و حیوانات است... بعدها زمینهای موجود محدود است... تخمین زده‌اند که بیست و یک میلیون میل مربع زمین قابل کشت است، ولی در حال حاضر تمامی اراضی مناسب برای زراعت، عملاً زیر کشت نمی‌باشد. کارشناسان اقتصادی معتقدند که در صورت رفع موانع اقتصادی و سیاسی، اراضی موجود برای فعالیتهای کشاورزی را می‌توان به دو برابر افزایش داد. در عین حال بشر آموخته است که از خاکهایی که قبلاً زیر کشت بوده‌اند استفاده بهتری به عمل آورد. در سال ۱۸۰۰، اروپای شمال غربی در هر آکر (معادل ۰.۴۷ متر مربع) زمین، حدود ده بوشل گندم (هر بوشل ۳۶ لیتر) محصول به دست می‌آورد. در سال ۱۹۳۶، این تعداد به سی بوشل و در حال حاضر، نزدیک به ۴۰ بوشل افزایش یافته است. ظرفیت تحمل زمین یعنی ظرفیت آن برای تحمل زندگی بشر، زیادتر شده و با توسعه علوم و روشهای کشاورزی همچنان افزایش می‌یابد...»

خاک عنصری است حساس و نه تنها از سیل، توده سنگهای روان، و فرسایش سواد آلی، آسیب می‌بیند بلکه استفاده نادرست انسان نیز موجب فساد و تباهی آن می‌گردد. شرایط فیزیکی خاک، طریق استفاده از زمین، و تاثیر تکنولوژی می‌باید مورد توجه قرار گیرد. هیچ زمینی با استفاده نادرست از آن برای مدتی طولانی دوام نخواهد آورد.»^۲

ارزش اقتصادی خاک و آب «انسان یک مخلوق زمینی است که در هزار سال گذشته به خود جرأت داده به اقیانوس دست یافته و آن را به عنوان شاهراه مورد استفاده قرار داده است. انسان از طریق دریا عبور و مرور و صید ماهی می‌کند ولی اغلب زندگی خود را روی خشکی از زراعت، گله‌داری، استخراج معادن، داد و ستد، ساختن مصنوعات می‌گذراند... اوضاع جوی و آب و هوای اکثر نقاط عالم به میزان قابل

۱. لودویگ، اچ. مای، آشنایی با علم اقتصاد، ترجمه علی‌اصغر هدایتی، ص ۲۰.

۲. همان، ص ۲۷ به بعد (به اختصار).

سلاحتهای مربوط به دریاها بوده و دریاها سهمترین وسیله ارتباط و مواصلات و منبع پرارزش لهذا، کودهای صنعتی، و مواد معدنی هستند.

قاره‌های زمین ۹ و ۲ درصد سطح کره را فراگرفته‌اند؛ بعلاوه دریا‌های داخلی خشکی مانند بحر خزر، دریاچه‌های بزرگ و برکه‌های کوچکتر، رودخانه‌ها و باتلاقها، سطح اصلی زمین را به بیست درصد تقلیل می‌دهند... اقیانوسها برای بسیاری از فعالیتهای اقتصادی ضرورت داشته و عامل مؤثر بازرگانی بین‌المللی به شمار می‌رود؛ بعلاوه بسیاری از خشکیها از نظر قرابت با اقیانوسها حاصلخیز هستند، زیرا بخاراتی که از دریا متصاعد می‌گردد، ابرهای بارانی فراوانی بر روی آن اراضی پراکنده می‌سازد و آنها را آبیاری می‌کند. زمینهایی که از بادهای مرطوب دریایی بیبهره‌اند، بیابانهای لم‌بزرع می‌باشند. اقیانوس درجه حرارت هوارا نسبتاً ثابت نگه می‌دارد، چون آب کندتر از زمین گرم یا سرد می‌شود... همین آثار مفید اقیانوس در آب و هوا، نه تنها نواحی ساحلی را برای زندگی مناسبتر می‌کند بلکه مزارع کنار دریا از سرما و گرمای ناگهانی در امان می‌باشند.^۱

امروز مردم بخوبی به ارزش اقتصادی دریا، پی برده‌اند. «منابع غذایی دریا دائماً مورد استفاده قرار می‌گیرد. در صورتی که استعداد زمین از لحاظ تهیه خوراک برای انسان کم می‌شود، احتمالاً مردم برای تهیه غذا، بیشتر به دریا متکی خواهند شد.

... حال ماهی بیس از گوشت اهمیت پیدا کرده است و در خوراک مردم، به اهمیت یک هفتم میب‌زمینی رسیده است. شاید برای تمام دنیا، ماهی نصف خوراکی را که گوشت فراهم می‌سازد، تهیه می‌کند.»^۲

«...علاوه بر این ساختن یک کشتی، که بتواند ۲ هزار تن بار را حمل کند، ارزانتر از هر وسیله زمینی: کامیون یا ترن است. هزینه نگهداری کشتی، کارگر و کارمند و سوخت آن، ارزانتر از وسایل زمینی برای حمل همان مقادیر کالا می‌باشد...»^۳

«خاک یک منبع اصلی است، زیرا نباتات که خوراک عمده انسان و حیوان را فراهم می‌سازند از خاک به عمل می‌آیند. گرچه سلولهای نباتی سهم عمده سواد خوراکی را از عناصر دیگری، مانند آب و هوا می‌گیرند، و می‌سازند، هرگز نباتات نمی‌توانند بدون وجود مقدار کمی سواد و املاح معدنی مانند کلسیمها، پتاسیمها، فسفاتها، نیتراتها، سولفاتها، منگنزها، و غیره رشد کنند.

خاک تکیه‌گاه نباتات روی زمین است... هر قسم نبات و گیاه احتیاج به سواد مخصوصی دارد که باید از خاک بگیرد؛ چه بعضی از نباتات در خاکهای سنگین و پر از رطوبت روییده در حالی که بعضی در اراضی سبک و حتی در خاکهای شنی نمو می‌کنند... بزرگان معمولاً وضع فیزیکی و شیمیایی خاک را به شکلی تغییر می‌دهند که برای نبات مورد کشت و کار مناسب باشد. زیرا بندرت می‌توان خاکی را یافت که عیناً همان سوادی را که انسان می‌خواهد، دارا

۱. لسرکلم و دیگران، جغرافیای اقتصادی، ترجمه فتح‌الله حکیمی، ص ۲۴ (به اختصار).

۲. همان، ص ۳۱ (به اختصار).

۳. همان، ص ۳۳ (به اختصار).

باشد. مقدار هزینه‌ای که بزرگتر می‌تواند از حیث صرف پول و کارگر برای مناسب کردن خاک خود متحمل شود، به خودی خود یک مسأله اقتصادی است؛ و آن این است که بزرگتر باید بفهمد آیا درآمد محصول، ارزش صرف آن هزینه را دارد یا نه؟... خاکی می‌تواند گیاه برویاند که شامل آب و هوا و مواد ارگانیکی مرده و زنده باشد...

اگر ساختمان خاک درست باشد، می‌توان آن را مناسب کرد؛ مثلاً در سرزمینی که دارای رس سنگین است می‌توان ماسه، خاکستر، و غیره ریخت. با شخم زدن هوا داخل خاک می‌شود. کود ازسفت شدن خاک رس و از رفتن رطوبت در خاک شن جلوگیری می‌کند. با اضافه کردن آهک و مواد شیمیایی دیگر، از چسبندگی خاک رس کاسته می‌شود. کربهای زمینی و جانورهای خاکی، مانند موش و غیره، ساختمان زمین را سست می‌کنند. بهتر کردن ساختمان خاک، مستلزم صرف سرمایه، کار، و وقت است... مقصود عمده از شخم زدن زمین، رسانیدن آب و هوا به ریشه نباتات است. آب وسیله تغذیه نباتات از طریق ریشه است... یک جریب زمین، که درختهای بلوط در آن کاشته باشند، روزانه دوهزارگالن آب جذب می‌کند و از دست می‌دهد. برای تهیه یک پوند (یک پوند معادل ۰.۵ گرم است) یونجه ۳۷۵ پوند آب لازم است... مردم در اراضی خشک و زراعتی دائسادر تلاشند که از تبخیر زیاد آب جلوگیری کنند. مواد شیمیایی موجود در جسم خاک در رشد نباتات تأثیر فراوان دارد. برای نمو ریشه نباتات اقل ۰.۵ درجه نارنهایت حرارت در خاک لازم است. حیوانات و نباتات مرده یا زنده در ترکیب فعلی خاک مؤثرند. ریشه‌های گیاه به خاک هجوم می‌آورند و آن را به قطعات ریزتری تقسیم می‌نمایند. با کتربها در دهلیزهایی که ریشه به وجود می‌آورد، وارد فعالیت می‌شوند و در آب داخل خاک تأثیر دارند. برگ و ریشه نباتات و اجساد و استخوان حیوانات برای زمین کود فراهم می‌کنند.»^۱

بطور کلی هوای خیلی سرد و خیلی گرم برای کشاورزی و فعالیتهای با کتربها و عمل کودسازی مناسب نیست. مناسبترین هوا برای تقویت زمین، هوای مناطق معتدل است. نباتات ضمن تغذیه از خاک، در عوض، مقداری برگ، ریشه گیاه خشک، و مواد ارگانیک به خاک پس می‌دهند. حیواناتی که از گیاه تغذیه می‌کنند نیز فضولات، و سرانجام جسد خود را به خاک پس می‌دهند.

نگهداری نیروی زمین «وقتی که انسان بین خاک و طبیعت به کشت و کار دست می‌زند، گیاه و نبات زمین را از بین می‌برد؛ زمین را شخم می‌زند، ساختمان خاک را برهم می‌زند، آنوقت انواع تخمها را در زمین می‌کارد که هر کدام از خاک تغذیه می‌کنند. در کشاورزی اسروزی، پس از اینکه انسان گیاه یا حاصل آن را از زمین کند، ممکن است آن را به آن طرف دنیا حمل کند. لذا کود نباتی یا حیوانی آن به خاکی که در آن گیاه به عمل آمده است بر نمی‌گردد. و بتدریج زمین کم‌قوت و بی‌قدرت می‌شود. اگر رعیت، زمین خوب و فراوان داشته باشد می‌تواند چندسالی کشت و کار را تعطیل کند تا زمین قوت خود را بازیابد،

ولی اگر زمین، فراوان و زیاد نباشد او مجبور می‌شود یک برنامه دقیق برای نگهداری آن درست کند، بطوری که بتواند بهترین محصول را بتدریج تحصیل نماید... هرگاه بقیه در زمین کشت و کار شود (یک سال گندم، یک سال پنبه، و سال بعد تریاک کاشته شود) زمین ممکن است بتواند قوتی را که از دست می‌دهد دوباره به دست آورد. علاوه بر این بوسیله کود حیوانی و کود سبزه مثل شبدر و لوبیا و غیره، می‌توان به عملیات «باکتریایی» در خاک کمک کرد، و نیتروژن خاک را زیاد نمود... چنانکه گفتیم درجه حرارت در رشد نبات تأثیر فراوان دارد. «معمولاً وقتی که حرارت خاک به ۴ تا ۴۳ درجه فارنهایت می‌رسد، نمو نبات آغاز می‌شود... گندم بهاره در ۳۷ درجه فارنهایت شروع به نموسی کند، چو در ۴۰ درجه، سیب زمینی در ۴ درجه، غلات در ۵۰ درجه، و پنبه در ۶۲ درجه فارنهایت نموسی نماید. ولی اگر درجه حرارت از ۹۰ بالا رود، به آنها آسیب می‌رسد. خربوزه، خیار، و ذرت و صیفیها در ۹۰ تا نزدیک صد درجه خوب نموسی کنند.»^۱

ارزش اقتصادی آب «اغلب ما در زندگی آب را به حساب نمی‌آوریم، در صورتی که از قدیم الایام فعالیت‌های اقتصادی همیشه از روی مقدار آب هر محیط مشخص گردیده است. محصولات برحسب میزان باران و رطوبت حاصله در فصل، کشت و کار می‌شود. همیشه سکنه نقاطی که دارای آب فراوان نیست، در زحمت سی‌باشند. اهمیت آب برای انسان فقط در محل‌های خشک و جاهایی که گاهی در میزان تدریجی بارشش وقفه حاصل می‌شود، معلوم می‌گردد.

افزایش موارد استعمال آب در شستشو و نظافت و خنک کردن هوا و غیره - که البته مربوط به بالا رفتن سطح زندگی انسان است - در بعضی نقاط، که سابقاً پر آب محسوب می‌شد، کسری آب را فراهم آورده است.

یقیناً قسمت عمده فعالیت اقتصادی انسان عبارت است از میزان کردن مقدار رطوبت در ترکیب سایر عوامل محیط. احتیاج کشاورز به آب برای کشت محصول بخوبی واضح است، ولی کمتر اشخاص به این فکر می‌افتند که هر چه تمدن پیشرفت نموده و مردم شهری شده‌اند، مصرف آب برای هر فرد نیز زیادتر شده و مرتفع نمودن احتیاج به آب مشکل‌تر گردیده است. فردی که در نیویورک زندگی می‌کند، بطور متوسط ۷۰ گالن آب در حمام و آشپزخانه مصرف دارد و بالنتیجه هرگونه کم‌آبی یا خشکسالی در منابع آب نیویورک خطر بزرگی را متوجه سلامتی ساکنین آن شهر عظیم می‌سازد. البته این مقدار آب، قابل مقایسه با قدیم نیست که شاید هر نفر ۵ گالن آب روزانه مصرف داشت. مصرف آب کارخانجات نیز شایان توجه است. چنانکه امروزه مسأله‌ای در استقرار صنایع به شمار می‌آید...

با مقایسه نقشه‌های تراکم باران و جمعیت، بخوبی می‌توان دید که نفوس بیشتر در مناطقی گرد آمده که رطوبت یحد متوسط است... (دقم ۲۰ اینچ باران در سال، حد فاصل بین زمینهای سرطوب و خشک به شمار می‌رود... اراضیی که از ده اینچ باران در سال کمتر دارد

بیابان خشک محسوب می‌گردد.^۱

کشاورزی جدید در دوره قرون وسطی، وسایل و افزار کشاورزی سخت ابتدایی و ناتوان بود. انسانها چنانکه باید بر طبیعت مسلط نبودند. تیماردن بیابان و خشک شدن قنوات، غالباً فعالیتهای کشاورزی را متوقف می‌کرد. این ناتوانی و نقص فنی در آسیا و اروپا کمابیش تا قرن هجدهم وجود داشت؛ تا جایی که مالتوس (۱۷۹۸ م.) در رساله‌ای که به نام «جمعیت» منتشر ساخت، گفت: «اگر افزایش جمعیت با ذخیره مواد غذایی هماهنگی نداشته باشد، قحطی، بیماریهای همه‌گیر، و جنگ آنقدر از نفوس بشری خواهد کاست تا بین جمعیت و مواد غذایی تعادلی پدید آید.» امروز پیشرفتهای کشاورزی و ترقی تکنولوژی و کشف وسایل ضد آبتنی، بطلان اندیشه‌های مالتوس را به ثبوت رسانده. بطوری که امروز می‌بینیم در بیشتر کشورهای ساقی نظیر آمریکا، شوروی، انگلستان و آلمان با افزایش روزافزون جمعیت، مواد غذایی نیز فزونی می‌یابد و اثری از قحطیها و بیماریهای قرون وسطی به چشم نمی‌خورد. آمریکا و کانادا با استفاده از نئون و روشهای جدید، نه تنها احتیاجات داخلی خود را تأمین می‌کنند بلکه میلیونها خروارگندم به کشورهای نیازمند صادر می‌کنند. صاحبانظران بر این عقیده‌اند که اگر وسایل علمی جدید به همه کشورهای راه یابد، دنیای ما می‌تواند دو برابر جمعیت فعلی را سیر کند.

خشکی نجد ایران قسمتهای مرکزی نجد ایران از آغاز تاریخ، خشک و بی‌آب و علف نبوده در حدود ده هزار سال قبل از ظهور مسیح «هنگامی که اروپای شمالی هنوز از یخ پوشیده بود و جبال آلپ و پیرنه همچنان سرپوشی از توده‌های یخ داشت، شرق نزدیک سی‌بایست از هوایی مساعدتر از اروپا - بهره‌مند شده و در تمام مدت سال، از بارانی فراوان و فیاض سود جستند... درختان و گیاهان در مناطقی که امروز بصورت بیابان خشک در آمده است، می‌روئید... خشک شدن اراضی همراه بود با عقب رفتن نهایی سرپوش یخ در حوزه اوراسیا.^۲ غیر از این عامل طبیعی، خرابی اسوار آبیاری، حمله و هجوم اقوام و بیقیدی مردم در انداختن درختان و کندن گیاهان، سبب گردید که فرسایش و برهنگی دامنه‌ها بر اثر بادها و جریان آب باران، با سرعت بیشتری عملی گردد. پدیده‌هایی نظیر چشمه‌های خشک شده، ساکن ویران، دهکده‌های متروک، و جاده‌های فراموش شده کاروان‌رو در قلات ایران، مؤید این نظریه است.^۳

در دایرةالمعادف فلاسی، تحت ماده «ایران: کشاورزان.» چنین می‌خوانیم:

کشاورزی در ایران اگر چه شغل اکثریت مردم ایران کشاورزی است فقط تریب یک دهم خاک ایران تحت آکشت است و فقط یک سوم از این پهنه آبیاری می‌شود. بعلاوه از ۱۰٪ خاک ایران بعنوان مرتع استفاده می‌شود. محصولات زراعتی

۱. همان، ص ۷۴ (بهاختصار).

2. Eurasia

۳. لیلیب، ک. حتی، شرق نزدیک (تاریخ)، ترجمه دکتر فرهادیان، ص ۱۴ (بهاختصار).

عمده پیشتر گندم، جو، و برنج است. بسیاری از رستنیها و میوهها در ایران به عمل می‌آید، و بعضی از آنها بومی این سرزمین است. خشکبار از صادرات مهم کشور است. مرکبات در کرانه بحر خزر و فارس و کرمان، خرما در خوزستان و سایر نواحی ساحلی گرم خلیج فارس و دریای عمان، و نیشکر نیز در خوزستان، و چغندر قند در اغلب نواحی به عمل می‌آید. زراعت پنبه توسعه دارد (گرگان و مازندران). محصول چای گیلان مهم است. توتون و تنباکو (کردستان، گیلان، آذربایجان، اصفهان، شیراز) در انحصار دولت می‌باشد و تجارت تریاک تا مهرماه ۱۳۳۴ ه. ش.، که کشت تریاک و استعمال آن ممنوع شد، نیز در انحصار دولت بود. آبیاری از مشکلات کشاورزی ایران است، و در اغلب نواحی متوسط به محقر قنات می‌شوند، و این روش که در فلات ایران منحصر به کشور ایران است از ادوار پیش از تاریخ سابقه دارد. در سنوات اخیر طرحهای مسازنی و حفر چاههای عمیق به موقع اجرا گذاشته شده است. تا پیش از جنگ جهانی دوم، طرق کشاورزی ابتدایی بود و از آن به بعد اقدامات اصلاحی بکندی آغاز شد، و در سنوات اخیر شدت یافته و طرحهای مخصوص برای استفاده از وسایل مکانیکی اجرا شده و می‌شود.

دام پروری (گوسفند، بز، گاو، الاغ، شتر و اسب) در نزد قبایل رایج است، و در نواحی خراسان و آذربایجان نیز اهمیت دارد.

وضع طبیعی ایران
مساحت ایران تقریباً ۶۲۸ هزار میل مربع است که مساوی یک پنجم مساحت خاک ایالات متحده آمریکا و یا بزرگتر از مجموع مساحت جزایر بریتانیا، فرانسه، سوئیس، بلژیک، هلند و آلمان می‌باشد. طول و عرض کشور عبارت است از ۱۰۴۰ میل از شمال غربی تا جنوب شرقی، و ۸۷۰ میل از شمال به جنوب، از نظر زمین‌شناسی، ایران در حلقه آلپ بزرگ قرار دارد. در دشتهای ایران سنگ آهک و سنگ سیاه گچ متعلق به عصر سوم و گچ بصورت افقی و تا شده زیاد است.

«ابتهاج در کتاب راهنمای ایران (ص ۲۲-۲۱) می‌نویسد: ایران را می‌توان از نظر جغرافیایی به مناطق زیر تقسیم کرد:

۱. فلات بزرگ که از سمت شمال به سلسله جبال البرز، و از سمت مغرب و جنوب به کوهستان زاگرس، و از سمت شرق به افغانستان و بلوچستان محدود است و بزرگترین و مهمترین منطقه کشور را تشکیل می‌دهد. این منطقه بخصوص در قسمت شرق، دارای نواحی دشت و صحراهای شوره‌زار است. حد متوسط ارتفاع فلات نعلبکی شکل ایران چهار هزار پا از سطح دریاست.

۲. قسمت ساحلی دریای خزر، سرزمین حاصلخیز و پر بارانی وجود دارد و در سال در این ناحیه بین ۵۰ تا ۱۸۰ اینچ باران می‌بارد.

۳. ناحیه ساحلی خلیج فارس که در بعضی از فصول سال هوای مرطوب دارد، به علت قلت باران نسبتاً ناحیه خشک محسوب می‌شود.

استامپ خاطر نشان می‌کند که قلب مملکت، ناحیه مرتفعی است که بین سه هزار تا پنج هزار پا ارتفاع دارد. به استثنای سمت مشرق، که فلات ایران به ناحیه افغانستان و بلوچستان ملحق است، دور تا دور این ناحیه ایران را کوهستان، مانند دیوار، احاطه کرده است... رودخانه‌ها و مجاری آب ایران بیش از یک سوم به خلیج فارس، دریای خزر، دریاچه رضائیه و یا به سوی باتلاقها جاری می‌شد ولی امروز در نتیجه سدبندی تا حدی از اتلاف آبها جلوگیری شده است.»^۱

«برنج و گندم مهمترین مواد غذایی و نانی دنیا بوده، و انسان فقط موقعی سایر غلات را مورد استفاده قرار می‌دهد که نتواند به ارزانی برنج یا گندم به دست بیاورد. گندم و برنج به خوراک انسان پروتئین و نشاسته اضافه می‌کنند؛ گرچه برنج از گندم کمتر پروتئین دارد. برنج در دشتهای جنوب خاوری آسیا مهمترین غذای مردم به شمار می‌رود؛ در صورتی که در کشورهای اروپایی و سالکی که مردم آن اکثراً از اروپا می‌باشند، گندم را بعنوان غذای اول مورد استفاده قرار می‌دهند... گندم یک قلم عمده تجارت محسوب می‌شود و پنج برابر تمام خوراکیهای دیگر در تجارت بین‌المللی نقل و انتقال می‌یابد... گندم انواع مختلف دارد؛ از آنجمله گندم نان معمولی، گندم ماکارونی، گندم شیرینی‌پزی، و گندمی که برای تغذیه حشم به کار می‌برند. انواع گندم در دو فصل زمستان یا بهار به عمل می‌آید...»^۲ «قبل از پیدایش و اشاعه آسیابهای بزرگ جدید» در اغلب نقاط آسیا، افریقا، و پاره‌ای از مناطق امریکای لاتین هنوز گندم را با آسیای دستی آرد می‌کنند. در سراز اروپا و خاورمیانه هنوز تقاضا برای به راه انداختن آسیابهای کوچک آبی یا دستی موجود است... با پیدا شدن آسیابهای بزرگ، صنایع پختن نان بطور تجارتمی پیشرفت نمود؛ بطوری که کم کم پختن نان در خانه متروک گردید.»^۳

برخلاف اغلب حیویات و گندم، قسمت عمده ذرت که در دنیا تولید می‌شود بوسیله انسان مصرف نمی‌گردد بلکه مقادیر زیادی از آن برای ازدیاد حیوانات و تغذیه حشم به کار می‌رود. بخصوصاً خوک و طیور و گاو مقدار زیادی ذرت مصرف می‌کنند. استعمال ذرت برای تولید گوشت مخصوصاً در جاهایی که سطح زندگی بالاست عملی می‌گردد. در جاهایی که سطح زندگی پایین است، مردم ذرت را با سایر محصولات مستقیماً مصرف می‌کنند و احشام خود را بوسیله علف، ریشه نباتات، حتی کثافات و خاشاک تغذیه می‌نمایند. البته این روش تعداد حشم را محدود می‌نماید، گوشت را کم، و در ضمن گران کرده و گاهی کار به جایی می‌رسد که اغلب گوشت را برای سزه دادن به غذا مصرف می‌کنند نه بعنوان یک غذا.

در شرق، مقادیر ناچیزی از گوشت را به غذا و سبزی، که خوراک آبا و اجدادی آنهاست، می‌افزایند. فقط در نقاطی که سطح زندگی بالاست و یا در جایی که حیوانات و ماهی

۱. مردم شناسی ایران، پیشین، ص ۱۴-۱۳ (به اختصار).

۲. جغرافیای اقتصادی جهان، پیشین، ص ۱۶۵ (به اختصار). ۳. همان، ص ۱۷۳ (به اختصار).

کشورهای صادرکننده گندم حد متوسط ۱۹۵۱ تا ۱۹۵۳ م.

بمالک متحده				
کانادا				
استرالیا				
آرژانتین				
اروپای خاوری				
فرانسه				
ترکیه				
سوئد				
افریقای شمالی فرانسه				

۱۰۰ ۲۰۰ ۳۰۰ ۴۰۰

میل بر حسب میلیون

[تقل از: جغرافیای اقتصادی جهان، ص ۱۷۰]

خوراک عمده محسوب می‌شوند... گوشت منبع عمده نیرو و کالری محسوب می‌شود.

جانوران و گیاهان ایران

آب‌وهوای هر کشور بر مردم و دولت و تاریخ آن تأثیر خود را باقی می‌گذارد. بنابراین، این مطلب که آیا در طی تاریخ بشری

تغییراتی در آب‌وهوای ایران رخ داده یا نه، جالب توجه و مطالعه است. سایکس و هانتینگتون معتقدند که از اطلاعات موجود می‌توان چنین نتیجه گرفت که در زمان قدیم، ایران حاصلخیزتر از زمان فعلی بوده است. بنابراین در اثر قطع جنگلها و لشکر کشیها و عوامل طبیعی، سرزمین ایران خشکتر و کم حاصلتر شده است. نمونه‌های این تغییرات در آب‌وهوادر ناحیهٔ بین آسیای مرکزی و مدیترانه بخوبی مشهود است (رجوع شود به کتاب ساکنین قدیم و جدید عربستان، به قلم فیلد، مورخ ۱۹۳۲، ص ۵۲ - ۸۴۸).^۱

«بطور کلی رویش نباتات و سبزه و درخت محدود است... در سازندران و گیلان و استرآباد از کنارهٔ خزر تا ارتفاعات سه هزار فیت گل و گیاه شبیه ناحیهٔ مدیترانه است. در جنگلهای وسیع این ناحیه درختان مختلف از قبیل توسه و زبان گنجشک و آتش و شمشاد و نارون... و افرا و بلوط و گردو و تبریزی و بید وجود دارد. درختان دیگری که در ایران پیدا می‌شود عبارتند از قراب، توت جنگلی (طرفه) و بید و درخت گز و سوسن.

طبق گفتهٔ براون، در جنوب شیراز دو رشته جنگل وجود دارد که در کوه گلو به هم ملحق و متصل می‌شوند. یک رشته از دهشت و کازرون و فیروزآباد می‌گذرد، و رشتهٔ دیگر به سوازات رشتهٔ اول از سیوند عبور می‌کند. فاصلهٔ بین دو رشته جنگل در حدود ۲۴ میل

۱. مردم‌شناسی ایران، پیشین، ص ۱۹.

است. درختان عمده این دو جنگل عبارتند از درخت کتیرا که از آن سمغ کتیرا گرفته می‌شود، و چند نوع چنار و انواع مختلف بلوط و چلر، در رشته جنوبی بلوط دیده نمی‌شود، ولی در ناحیه کوه گلو اغلب درختان از فامیل بلوط هستند.»^۱

«محصولات کشاورزی ایران شامل گندم و جو و برنج است که در تمام نواحی به دست می‌آید، و ذرت و بزرک و عدس و پنبه و ارزن و کنجد و خشخاش و تریاک و توتون و لیل است. حاصل عمده زمستانی، که در ماه دسامبر (آذر) کاشته و در ماه آوریل (فروردین و اردیبهشت) برداشته می‌شود، عبارتند از گندم و جو و خشخاش، و حاصل تابستانی عبارتند از برنج و ذرت و بزرک و نخود و ارزن و پنبه. گندم در ماه ژوئیه و اوت، تیرماه، مرداد، شهریور در ارتفاعات و در ماه مارس، فروردین در نواحی ساحلی و بین این ماه در سایر نواحی طبق ارتفاع از سطح دریا برداشت می‌شود.

جو که از جو هندی درشت‌تر است به عنوان غذای حیوانات به کار برده می‌شود، و معمولاً نه‌خرد و نه خیس می‌شود. فصل درو برحسب ارتفاع از سطح دریا فرق دارد. در نواحی ساحلی در حدود مارس و آوریل (از فروردین بعد) و در شیراز در ماه ژوئیه است. ذرت (بلال) به مصرف غذای انسانی می‌رسد، و فصل درو آن ژوئیه و اوت است. دو نوع ارزن وجود دارد که ذرت «کلک» و «الم» نامیده می‌شود: اولی که شبیه جواری ولی ریزتر است، با گندم مخلوط و بعنوان غذای مرغ به کار می‌رود، و دومی تیره و ریز است و شبیه بگری می‌باشد.

مهمترین محصول غذایی ایران بعد از گندم برنج است. در شیراز دو نوع برنج وجود دارد که عبارتند از «شهری» و «چمپا» که هر دو از لحاظ جنس خوب و معمولاً سفیدتر از برنج هندوستان هستند. بذر برنج را در ماه مه در قلمستان می‌کارند و پس از یک‌ماه وقتی قلمه‌ها به بلندی ۱۰ اینچ برسد، آنها را با دست در زمین قرار می‌دهند. دو هفته پس از این کار و جین آغاز می‌شود. در این و جین کاری غلقها را در نمی‌آورند بلکه با پالگد می‌کنند، و این عمل پرزحمت از لحاظ بهداشت خطرناک است و معمولاً بوسیله زن‌ها انجام می‌شود... مزرعه برنج باید برای مدت دو تا سه ماه کاملاً زیر آب باشد تا ساقه‌های برنج به بلندی پنج اینچ برسد. در موقع درو با داس بریده می‌شود. بعد از خرسن کوبی دانه برنج ممکن است زیر آفتاب خشک شود، ولی معمولاً آتش ملایمی زیر آن در انبار روشن می‌کنند و چهار تا پنج روز طول می‌کشد تا خشک شود. سپس برنج برای آسیا آماده می‌شود... قبل از آسیا کردن، برنج «شالی» یا «جو» نامیده می‌شود، و بعد از آنکه از پوست جدا شد، برنج خوانده می‌شود. در نواحی حاصلخیز، که زمین غنی است، ممکن است برنج هر سال در همان قطعه زمین کاشته شود، ولی معمولاً در یک قطعه زمین دو یا سه سال پشت سر هم برنج کاشته می‌شود، و برای همان مدت بعنوان آیش نگاهداشته می‌شود... کشت برنج کار پر زحمتی است ولی چون قیمت و حاصل آن زیاد است، یعنی هر تخم بین ۲۰ تا ۳۰ تخم می‌دهد، از گندم و جو پر منفعت‌تر

است و به همین جهت در نقاطی که گندم و برنج هر دو قابل کشت است برنج محصول متداولتری است... عدس، ماش، و نخود نیز مورد توجه کشاورزان است.

سبزیجات که محصول زمستانی و تابستانی است، معمولاً در حوالی شهرها کاشته می‌شود. عمده‌ترین آنها عبارتند از: باقلا، لوبیا، چغندر، بادنجان، کلم، هویج، بامپوک، خیار، کدو، اسفناج، گوجه فرنگی، شلغم، سیب‌زمینی (که توسط سرجان ملکم به ایران آورده شد). میوه‌های ایران عبارتند از: خرما، لیموترش، لیموشیرین، پرتقال، انار، زردآلو، انگور، خربزه، آلو، سیب، انجیر، به، گلابی، بادام، کشمش، و تاحه کمتری زردآلو و هلو خشک.

نیل در ناحیه دزفول، و پنبه در نقاط مختلف ایران به‌عمل می‌آید. ولی این محصول انقلاب بوسیله ملخ از بین می‌رود. سه‌نوع علف عمده ایران عبارتند از: شورب، وقلویه و یونجه که هم تازه و هم خشک آن مصرف می‌شود...

روغن از شیر گوسفند و بز و گاو تهیه می‌شود و از حیث جنس، روغن ایران اعلی‌است. شکر، چای، زنجبیل، زردچوبه و ادویه قسمتی در ایران تهیه می‌شود و قسمتی را از هندوستان وارد می‌کنند. زمینهای ایران یا بوسیله باران آبیاری می‌شود که «دیمی» خوانده می‌شود، و یا بوسیله قنات و چوی آبیاری می‌شود. بعضی زمینها بوسیله آب مشک که در تجارتی کوچک ریخته می‌شود، میرآب می‌شود. قسمت عمده چهارپایان و حیوانات اهلی ایران متعلق به قبایل است که غالباً در حرکتند و بدیلاق و قشلاق می‌روند و گله و رمه خود را همراه می‌برند. می‌گویند بهترین گوسفند ایران در استان خوزستان و رامهرمز می‌باشد.

بهترین گاوها در فلاحیه و بهترین گاو میشها در هویزه پیدا می‌شود. الاغ از زوبیر وارد می‌شود. قاطر دزفول مشهور است و بهترین قاطرها در قبیله سگوند به دست می‌آید. تاکنون بررسی کاملی از حیوانات و جانوران ایران به‌عمل نیامده است. عمده‌ای ایران را به پنج ناحیه حیوانشناسی تقسیم می‌کنند که عبارتند از: فلات ایران، استانهای جنوب و جنوب غربی دریای خزر، مغرب شیراز، خوزستان و ناحیه ساحلی خلیج فارس... در نواحی کوهستانی قوچ گوهی و بز گوهی پیدا می‌شود، و گرگ و پلنگ فراوان است. ببر هنوز در مازندران دیده می‌شود. بحر وحشی در صحرای نمک پیدا می‌شود. در جبال البرز و زاگرس هنوز خرس وجود دارد. حیوانات دیگر عبارتند از: گراز و روباه و شغال و گورکن و خرگوش. پرندگان شکاری در تمام کشور فراوان است و متجاوز از ۴۰۰ نوع پرند از ایران نام برده‌اند. داشتن قوش هنوز در ایران معمول است.

در شمال البرز پرندگان از قبیل نوك دراز، آبیاری، قرقاول و اردک فراوان است... ذوحیاتین ایران محدود است به چند نوع قورباغه که به‌اساسی مختلف از قبیل غوك و وزغ و قورباغه خوانده می‌شود.

خرندگان عبارتند از: کاسه پشت، سنگ‌پشت، لاک‌پشت، و انواع مختلف سوسمار و یا مارمولک، بزدوش، بزوجه، چلپاسه، سلمی و چند نوع مار که بین آنها مار بی‌زهر و افعی را

می‌توان نام برد... به نظر ویلسون ایران بهشت شکارچیان و ورزشدوستان نیست، شیر که پنجاه سال پیش فراوان بود اکنون از بین رفته، و پلنگ و خرس کمیاب است. بزکوهی و گوسفند کوهی زیادتر است. دراج در جنوب غربی ایران نسبتاً فراوان است، ولی برای شکار مناسب نیست. شکارچیان، نر و ماده و بچه‌های هر جانوری را شکار می‌کنند و حدودی از نظر اخلاقی و عرفی برای این کار قائل نیستند.»^۱

چرانیدن حشم «چرانیدن حشم، در اراضی علف‌خیز وسیعی انجام می‌شود که علفهای آن را انسان نمی‌تواند بخورد و با خوراندن به حیوان آنها را به منابع غذایی انسان تبدیل می‌کند.

عمل تبدیل از این رو میسر می‌شود که گوسفند، گاو، اسب، شتر و سایر حشم می‌توانند با خوردن خوراکیهای پر حجم، که دارای مواد غذایی کم است، زندگی کنند. یک گوساله ششصد پوندی روزانه ۶۷ پوند علف تر می‌خورد (هر پوند ۰.۵ گرم است) و روزی ۱/۴ پوند به‌وزنش اضافه می‌شود. اگر از روی زمین حساب کنیم ۵/۴ تا ۷ جریب زمین علفزار در ناحیه کانتزاس آمریکا یک گوساله ۲ ساله را برای مدت یک‌سماه غذا می‌دهد اگر علف بلند باشد نیم جریب و اگر کوتاه باشد ۸٪ جریب زمین برای تغذیه یک گوسفند در همین مدت کافی است...

چند نکته درباره چراگاهها:

۱. چراگاهها در زمینهایی هستند که فوق‌العاده خشک بوده و مافوق حاشیه اقتصادی مزرعه غلات می‌باشند، و گاهی نیز از حدود فیزیکی خارجند.
۲. در داخل زمینهای مرطوب و در زمینهایی که فوق‌العاده ذو عارضه است و یا برای محصول مناسب نیست چرانیدن حشم متداول می‌باشد.
۳. در جایی که کشت و کار گوناگون پیگیر انجام می‌گردد؛ مانند نواحی تهیه لبنیات و یا محل‌های چاق کردن حشم، حیوانات هم کود تهیه می‌نمایند و هم موجب می‌شوند که علف، غله، حبوبات، گوشت و فراورده‌های لبنیاتی بازار فروش پیدا کنند.
۴. در بعضی از کشورها، مانند هندوستان و آفریقای خاوری، چرای حیوانات در وضع مشکل انجام می‌شود...

۵. در نواحی که هنوز تراکتور به کار نیفتاده حیوانات و حشم برای کشیدن گاوآهن و حمل بار به کار می‌روند... حشم و گله نواحی آسیای مرکزی، زمستان را در چمنزارهای کم‌علف چرانیده، آنها را به کوهها می‌برند و گاهی خوراک آنها را با علوفه دهات تأمین می‌کنند.

حیوانات باربر در مزارع قرون وسطی، گاو حیوان عمده کشاورزی محسوب می‌گردید، ولی بعدها در اروپا و آمریکا اسب، که پرکارتر است، جایگزین آن گردیده است. در طی هزارها سال، اسب برای سواری، کشیدن ارابه‌ها، شکار، مسابقه، و همچنین برای استفاده از پوست آن، مورد بهره‌برداری قرار گرفته است. در بیابانهای وسیع

اسیای مرکزی، شیرو گوشت اسب خوراک سهمی به شمار می‌رود... امروز تراکتور و ماشین- آلات دیگر، جایگزین اسب و دیگر حیوانات باربر گردیده‌است... در مناطق استوایی و نواحی کم‌خوراک، کاویش آبی، گاونر، قاطر، و الاغ جای اسب را گرفته‌است... قاطر در نقاط گرم در مناطق کوهستانی بسیار مورد استفاده قرار می‌گیرد. این حیوان از الاغ و یابو تخم‌گیری شده‌است... در بیابانهای بین آسیا، اروپا، و افریقای شمالی، شتر برای باربری، شیردادن، و گوشت و پشم مورد استفاده قرار می‌گیرد... این حیوان علفهای پرخار را می‌خورد و چندین روز بدون خوراک و آب، بین واحه‌ها مسافرت می‌کند... در هندوستان و جنوب خاوری آسیا لیلها را اهلی نموده‌اند.

گوسفند در نقاط مرطوب جهان، مانند گاو برای پشم و گوشت و پوست، پرورش و نگهداری می‌شود. البته شیرمحصول جداگانه حشم به‌شمار می‌رود، و با رشد شهرنشینی و بالا رفتن سطح زندگی، تقاضای گوشت و شیر زیاد شده، و امروز از برکت حمل و نقل سریع و تعمیم وسایل سرد کننده، به‌آسانی می‌توان از استرالیا و زلاند جدید و آرژانتین کالاهای گوشتی را به بازارهای اروپا و آسیا آورد. در زمینهای ناهموار دنیای قدیم نیز گوسفند برای پشم و گوشت آن پرورش یافته و منبع ثروت مهمی بوده‌است.

گوسفند بیش از گاو برای زمینهای ناهموار مساعد است. گوسفند انواع مختلف دارد: گوسفند مریئوس پشم فراوان دارد ولی گوشت آن چندان مطلوب نیست؛ گوسفند پروار از لحاظ گوشت جالب است؛ و گوسفندهای مخلوط هم گوشت و هم پشمشان خوب است.

گاو: گاو بیش از گوسفند به‌حال انسانها سودمند است و انواع مختلف دارد: از گاو لر قوی برای شخم‌زدن استفاده می‌کنند؛ از گاو ماده بیشتر برای شیر استفاده می‌شود؛ بعضی از گاوها را برای استفاده از گوشت آنها پرورش می‌دهند. گاوهای گوشتی از گاوهای شیرده، از لحاظ اندازه، شکل، خوراک، تعداد و نوع، توجه و مراقبت، متفاوت می‌باشند. گاوهای شیرده را با پستی در طویل‌گرم نگاهداری کرد و به‌آنها مقدار کافی آب و علف داد، ولی گاو گوشتی با لوله و علف خشک نیز چاق می‌شود.

برای احشام عموماً و گاو خصوصاً هوای معتدل و منطقه پر آب و علف، کمال مطلوب است. در این چراگاهها که علف بسرعت می‌روید گاو می‌تواند بدون راه‌پیمایی و مصرف نیرو براهتی بچرد.

با اینکه با پیدایش قطارها و ماشینهای سریع‌السیر، مسافت، اهمیت خود را از دست داده‌است معذک اگر مزارع و مراتع نزدیک شهرها باشد بهتر است. امروز پنیر و کره اروپا، از آنطرف کره زمین؛ یعنی از زلاند جدید، شرق استرالیا، آرژانتین و افریقای جنوبی حمل می‌شود.

بهره‌برداری از گوشت: وقتی که حیوان کشته می‌شود، در درجه اول گوشت آن مورد نظر است ولی غیر از گوشت، پشم، پوست و روده گاو مورد استفاده قرار می‌گیرد و از استخوان و خون این حیوان نیز مواد دارویی به‌دست می‌آید. علاوه بر این، خود گوشت فراورده واحدی نیست و هر قسمت آن بهایی دارد و برای تهیه خوراک سعینی به کار می‌رود. صنعت بسته‌بندی گوشت

نیز در سالک پیشرفته قابل توجه است.

همینکه حیوان را به داخل نرده‌ها می‌برند و یکی یکی را به زمین کشتارگاه هدایت می‌کنند، پس از خونریزی لاشه آن را سرازیر می‌آویزند و از کنار چندین قصاب می‌گذرانند که هر کدام از آنها یک قسمت معینی از حیوان را می‌برد. لاشه حیوان سپس به سردخانه و یا دودخانه می‌رود... هیچیک از استخوانها و یا سایر محصولات حیوان دور ریخته نمی‌شود؛ زیرا تمام آنها خریدار دارد.

توزیع فرآورده‌های گوشتی مستلزم سرمایه‌گذاری زیاد، تهیه سردخانه، کارخانه و وسایل نقلیه می‌باشد... در حدود یک چهارم وزن گوشت حیوان شامل مواد غیر گوشتی است؛ یعنی موادی که اگر مورد استفاده قرار نگیرد در دهات دور ریخته می‌شود. در صنایع بسته‌بندی گوشت، شاخ و سم حیوان نیز برای درست کردن شانه و دسته به کار می‌رود. استخوان حیوان را برای ساختن دسته کارد و چاقو و غیره مصرف می‌کنند، و از روده‌ها برای پر کردن نوعی کالباس، و در جراحی برای دوختن زخم استفاده می‌کنند. دواهایی مانند انسولین از غدد مختلف تهیه می‌شود، و از سبوس کود بهره‌برداری می‌شود.^۱

تاریخ الیاف

شاید اولین الیافی که تمدن اروپا بدان پی برده کتان و پشم بوده است. پنبه و پشم قبل از میلاد مسیح شناخته شده و بعداً به اروپا معرفی گردیده، ولی تا سالیان دراز، جزو تجملات به‌شمار می‌رفته است. پس از اختراع ماشین ریسندگی پنبه در سال ۱۷۹۳، جدا کردن پنبه از دانه و رشتن آن آسان گردید، و بدین ترتیب از اجناس تجملی خارج گردید. پس از این اختراع، پنبه از مواد حیاتی نساجی جهان به‌شمار رفت؛ چنانکه این موقعیت را تا به امروز نیز حفظ کرده است... الیاف شاهدانه و کتف و الیاف خشن دیگر همیشه برای درست کردن کیسه طناب و کالاهای مشابه آن به کار رفته است...

در دنیای امروز، سه نوع الیاف عمده مورد استفاده قرار می‌گیرد. الیاف غلظی، مانند پنبه و کتان و کتف؛ الیاف حیوانی، مانند پشم و ابریشم و سوی بز و شتر؛ و الیاف مصنوعی که نه تنها از مواد حیوانی و نباتی بلکه از مواد معدنی نیز ساخته و پرداخته می‌شود. البته و سایر فرآورده‌هایی که از الیاف به‌وجود می‌آیند از ضروری‌ترین وسایل زندگی انسان به‌شمار می‌روند، و لذا تقاضای الیاف پس از تقاضای خوراک یعنی در درجه دوم اهمیت قرار دارد... ستجاوز از نصف تولیدات پشمی در بیابانهای نیم‌خشک و سرد نیمکره غربی به‌عمل می‌آید در صورتی که اغلب مصرف‌کنندگان فرآورده‌های پشمی، در قسمتهای سرد نیمکره شمالی به‌سر می‌برند. بنابراین، ۸۰ درصد تولیدات پشم دنیا وارد تجارت بین‌المللی می‌شود. پنبه بقدری دارای تنوع است که کشورهای تولیدکننده بزرگ جهان، مانند آمریکا و هند، هر دو آن را صادر و وارد می‌کنند.^۲

«نساجی و پارچه‌بافی اولین صنایعی هستند که قومی را صنعتی می‌کنند. در کشورهای غیر صنعتی، ریسندگی و بافندگی الیاف و پریدن صنعت نساجی و خیاطی»

۱. از «جراپیدن چشم» تا اینجا تلخیص است از: «جغرافیای اقتصادی جهان»، ص ۱۴-۱۷۵.
 ۲. همان، ص ۲۴۲ (به‌اختصار).

و دوختن لباس معمولاً یک صنعت خانگی و دهقانی است، و هنر و مهارت زیادی برای این کار لازم نیست و تقاضا برای فرآورده‌های آن تقریباً همگانی است. بنابراین دو اسر ضروری برای تهیه کارخانجات البسه در نواحی جدید وجود دارد؛ یعنی در آنجا بازار و کارگر با تجربه موجود است، آموزش کار کردن با ماشین‌آلات نساجی و پارچه‌بافی مخصوصاً دشوار است. فقدان مواد خام محلی چندان اشکالی ندارد؛ برای اینکه حمل الیاف نسبت به خجم آنها گران نمی‌شود. بدین ترتیب، لباسهای معمولی و لباسهای یکجور و یک شکل برای سرد و زن در اغلب کشورها تولید می‌گردد. به همان نسبت که منسوجات دارای اشکال مختلفی می‌شود و الیاف شیمیایی به الیاف طبیعی آسیخته می‌گردد، طرز دوخت لباس از نظر مشتری کسب اهمیت می‌کند، و به همان نسبت ماشین‌آلات و سازمانهای مربوط به آن بهتر می‌شود...»^۱

در دوره قرون وسطی، مهمترین فعالیت اقتصادی، کشاورزی بود. طبقه وسیع کشاورزان در باغ و مزرعه خود با وسایلی ابتدایی کار می‌کردند. در ساعات فراغت و مخصوصاً در زمستان، با نخ رسی و دایر کردن کارگاه دستی قسمتی از نیازمندیهای خود را تأمین می‌کردند. در چنین محیطی، مردم به وقت‌شناسی و استفاده کامل از ساعات و ایام عمر معتقد نیستند، افکار آنها بسیار محدود است، ذوق و ابتکار و اندیشه مبارزه با آفات گوناگون در آنها بسیار ضعیف است. نیاسدن باران، جریان سیل، ظهور آفات، و بیماریهای نباتی یکباره بنیان زندگی اجتماعی و اقتصادی آنها را در هم می‌ریزد. و اصولاً فعالیت‌های کشاورزی سخت محدود است، و ملل مختلف بر حسب آب و هوا و شرایط اقلیمی، ناچارند نیروی خود را در راه تحصیل نوع معینی از محصول مصرف نمایند. فی‌المثل مردم مناطق شمالی ایران (حدود بحر خزر) تنها در راه تهیه برنج کوشش و تلاش می‌کنند؛ کشاورزان آذربایجان اغلب گندم می‌کارند؛ مصریان در تهیه پنبه تخصص دارند.

در دوره قرون وسطی، شاید ۸۰ درصد از مجموع درآمد ملی از طریق کشاورزی تأمین می‌شد. از دیرباز فاصله طبقاتی و اختلاف شرایط اقتصادی بین کشاورزان و فئودالها و سایر طبقات ممتاز بسیار بود. ناگفته نماند که این اختلاف عظیم در حال حاضر، یعنی در عصر تسخیر فضا، نیز همچنان در جهان باقی است. طبق مدارک و اسنادی که از طرف سازمان ملل و بانک جهانی منتشر شده است در دوران ما، بزرگترین مسأله بین‌المللی فاصله عظیمی است که بین کشورهای عقب‌مانده و کشورهای پیشرفته وجود دارد. «و تا زمانی که فقر و جهل قسمت عظیمی از جهان را فرا گرفته، اسیدی به رفح این بحرانها نیست.

در حدود دو سوم جمعیت جهان در کشورهای در حال توسعه زندگی می‌کنند. درآمد آنها یک ششم درآمد جهانی است در صورتی که یک سوم دیگر جمعیت، که در کشورهای پیشرفته هستند، پنج ششم درآمد جهانی را جذب می‌کنند.

در حدود ۲،۱۰۰ میلیون از جمعیت جهان درآمدشان بسیار کم است. نیمی از این افراد درآمد سرانه‌ای کمتر از صد دلار، و تیمی دیگر درآمد سرانه‌ای بین ۱۰۰ تا ۲۵۰

دلار در سال دارند. در حدود ۹۹ میلیون نیز در آمد سرانه‌ای بین ۲۰ تا ۷۰ دلار دارند؛ و می‌توان گفت که این عده نه فقیرند. نه غنی. و هشتصد میلیون بقیه جمعیت جهان در آمد سرانه‌ای بیش از ۷۰ دلار دارند و جزو ثروتمندان جهان محسوب می‌شوند... برای کشورهای فقیر، رساندن درآمد سرانه ۱۰ تا ۲۰ دلار به ۲۴۰۰، تا ۳۹۰۰۰ دلار کار آسانی نیست بلکه مستلزم یک قرن نفاکاری در راه تحولات اجتماعی و اقتصادی است. به قول «جرج و دز» رئیس بانک بین‌المللی، «کشورهای در حال توسعه می‌کوشند که خود را به قرن بیستم برسانند، ولی بسیاری از آنها حتی به قرن نوزدهم هم نرسیده‌اند. قیمت ورود به جامعه صنعتی امروز به مراتب بیش از یک قرن پیش است، و رسیدن به جامعه مرفه کار آسانی نیست.»

ماشین‌آلات صنعتی در نتیجه اکتشافات و اختراعات فراهم گشته، ولی پونی که باید با آن ماشین‌آلات مزبور را خرید، مردمی که باید این ماشینها را به کار اندازند، و جامعه‌ای که باید انضباط صنعتی و تفاهمی بازندگی نوین داشته باشد در این مسائل هنوز آماده نیست. نکته دیگری که باید به آن توجه کرد این است که در ممالک عقب‌مانده‌ای که در شرایط اقتصادی قرون وسطایی زیست می‌کنند اکثریت قریب به اتفاق، به حداقل زندگی؛ یعنی خوراک و پوشاک و مسکن قناعت می‌کنند. با این حال، از خوراک کافی پوشاک و مسکن مناسب بی‌نصیبند. در حالی که در کشورهای پیشرفته جهان، مردم قسمت اعظم از درآمد خود را در راه تحصیل نیازمندیهای درجه دوم؛ یعنی وسایل رفاه، مانند اتومبیل، یخچال، تلویزیون، و وسایل تفریحی دیگر، مانند خرید کتاب، رفتن به سینما، و شرکت در مجامع ورزشی و غیره صرف می‌کنند. در عقب‌افتاده‌ترین کشورهای آسیایی، ۹ درصد اضافه درآمد در سال ۱۹۶۰ به مصرف خرید مواد غذایی رسیده در حالی که در آمریکا فقط ۱۶ درصد اضافه درآمد صرف تهیه خوار و بار شده است.

جامعه‌شناسان معتقدند که فعالیت اقتصادی مردم یا در طریق کشاورزی، یا در امور صنعتی، و یا در امور و خدمات دیگری؛ نظیر معلمی و پزشکی و وکالت به‌منصب ظهور می‌رسد. و با توجه به آمار و ارقام، می‌گویند هر قدر رشد اقتصادی در کشوری فزونی گیرد از تعداد کشاورزان کاسته می‌شود؛ چنانکه در عقب‌مانده‌ترین کشورها طبق آمار ۸۰ درصد جمعیت به کشاورزی مشغولند در حالی که در ممالک پیشرفته، این تناسب بین ۱۰ تا ۱۵ درصد می‌باشد، و افرادی که به کارهای صنعتی سرگرمند چهل تا پنجاه درصد جمعیت فعال کشور را تشکیل می‌دهند.

دوورژه دانشمند فرانسوی می‌نویسد: «سیاست دولتها در جغرافیای تأثیر عوامل جغرافیایی آنان است.» این جمله ناپلئون نظر کهنی را بیان می‌کند که نهال و وضع آب و هوا آن را از قرن پنجم پیش از میلاد در سالهای ۵۵۰ تا ۵۰۰ پیش از میلاد در مکانهای بقرات می‌توان یافت و هرودت در تاریخ خود، آن را به کار بسته است. ارسطو در کتاب هفتم میاست خود، نظریه‌ای در خصوص روابط میان اقلیم و آزادی ابراز می‌کند. پس از او

در طی قرون، کسان دیگری و خاصه ژان بودن^۱ هم این فکر را دوباره بیان می‌دارند. بولسکیو این نظر را در کتابهای چهاردهم تا هفدهم «روح القوانین تجزیه و تحلیل می‌کند. در پایان قرن نوزدهم و در آغاز قرن بیستم، مکتبی از جغرافیدانان در باره این افکار به تعمق پرداخت. در سال ۱۸۹۷، یک آلمانی به نام «فردریک راتسل»^۲ کتابی در جغرافیای سیاسی منتشر کرد. بعدها شاگردانش این رشته جدید را ژئوپولی‌تیک^۳ یا جغرافیای سیاسی نامیدند. پلش مکتب فرانسوی «جغرافیای انسانی»، که توسط «ویدال دولابلاش» و «ژان پرون» پایه‌گذاری شد، جنبه جبری و تقننی کمتری دارد.

نه محافظه‌کاران، نه فاشیست‌ها، نه آزادیخواهان، و نه مارکسیست‌ها هیچکدام با اینکه سیاست با جغرافیا بستگی دارد مخالفتی ندارند، ولی در باب درجه این بستگی یا هم موافق نیستند. محافظه‌کاران درباره عوامل جغرافیایی راه اغراق می‌روند؛ نوآوران بیشتر بر آنند که این تأثیر را کوچک جلوه دهند. به گمان بارس^۴ سیاست بر «زمین و مردگان» یعنی بر جغرافیا و تاریخ پایه‌گذاری شده است، و این دومی بستگی زیادی بر اولی دارد... اینکه آدمی در جبر زمین و محیط زندانی باشد و نتواند از چنگ طبیعت رهایی یابد مبتدای اصلی فلسفه دست راستی است. در میان دست‌چپیها بر عکس، اندیشه این است که آدمی آزاد است و می‌تواند از محدودیتهای طبیعی بگریزد و در این راه هم می‌کوشد. تأثیر جغرافیا از تأثیر فلون، که غلبه بر اشکالات محیط طبیعی را ممکن می‌سازند، جدایی‌پذیر نیست. بدین-سان، عوامل جغرافیایی به همان اندازه که جغرافیایی می‌باشند جنبه جامعه‌شناسی دارند...

امروزه اثرات اقلیمی-گیاهی در قیاس با تأثیر توسعه فنی، اهمیت ثانوی دارند، ولی در طول قرون معنای نقش اساسی ایفا کرده‌اند. بدین‌سان، کشورهای مناطق منجمد استوایی و ناره به سبب نقص جغرافیایی، چنان عقب مانده‌اند که بدشواری می‌توانند آنرا رفع کنند. تکنیک بدست‌هایی که واجدان شده‌اند اسکان می‌دهد که بطرز قابل توجهی آهنگ توسعه خود را تسریع کنند؛ بدگونه‌ای که فاصله بین آنان و کشورهای رشدنیافته با سرعت بیشتری افزایش می‌یابد...»

وضع نواحی مختلف مملکت ایران هنوز از لحاظ آب و هوا؛ یعنی میزان گرما و سرما، باران و مقدار رطوبت، فشار هوا، و جریان‌ها مورد مطالعه و اندازه‌گیری قرار نگرفته است. این کار یعنی مطالعه

مشخصات اقلیمی ایران

در عوامل سابق‌الذکر باید مدت چند سال ادامه یابد تا حد متوسط رطوبت و باران هر ناحیه مشخص و تعیین گردد. با این حال گاه تحت تأثیر عوامل خارق‌العاده، میزان باران در یک منطقه از حد متوسط به حداقل می‌رسد، و همین وضع استثنایی موجب بروز خشکسالی، تحطی، و در بدری مردم می‌شود؛ چنانکه چنین وضع ناسطوبی بارها در یزده قاننات و بعضی از نواحی کرمان و دیگر استانها دیده شده است.

1. Jean Bodin

2. F. Ratel

3. Géopolitique

4. Basrés

«در باب اقلیم ایران هنوز مطالعات کافی به عمل نیامده است. اقلیم کشور بطور کلی بوی است. ارتفاع کوههای شمالی و غربی و جنوبی بقدری زیاد است که از تأثیر کلی بادهای مرطوب بحر خزر و مدیترانه و خلیج فارس در نواحی داخلی ایران جلوگیری می‌کند؛ و به این ترتیب، دامنه‌های خارجی این کوهها مرطوب و دامنه‌های داخلی خشک است. بارش در ایران نتیجه فرو بارهای مدیترانه‌ای و رطوبت بحر خزر است...»

اقلیم سواحل شمالی و جنوبی بکلی متفاوت است. اقلیم سواحل دریای خزر بارانی و مرطوب و دارای تابستانهای ملایم می‌باشد... بارش سالانه از ۱۰۰۰ میلیمتر ممکن است تجاوز کند... دامنه‌های شمالی البرز مستور از جنگل می‌باشد. ارسباران، دشت مغان، و نواحی معتدل لرستان و فارس و بختیاری اقلیم مشابهی دارند. سواحل خلیج فارس بسیار گرم و از بندر لنگه تا بندر دیلم مرطوب است... سراسر فلات مرکزی ایران و دشت خوزستان اقلیم خشک دارد، و از این ناحیه وسیع، دشت کویر و کویر لوت و دشت سیستان کم‌آب است. در این ناحیه پهناور فقط سیستان و خوزستان و حواشی کویر و نواحی نسبتاً مرتفع قابل سکونتند (مانند بهم، نرماشیر، طبس، شهداد)، و بقیه، بیابانهای خشک و بی‌آب و علف و سنگلاخ یا ریگزارند که فرورفتگیهای آنها را نمکزارها فرا گرفته است.

اقلیمی که می‌توان آن را سراسری نامید در منطقه وسیعی ستمد از آذربایجان تا فارس و کرمان دیده می‌شود، و قسمتی از خراسان شمالی نیز همین اقلیم را دارد... البته اقلیم بعضی نواحی در قسمتهای مذکور یا اقلیم عمومی آن قسمت تفاوت اساسی دارد...»^۱

آب و هوای ایران بانو ویکتوریا همسر هارولد نیکسون، ضمن بحث در پیرامون باغهای ایران، از وضع طبیعی ایران سخن می‌گوید و می‌نویسد: «ایران بطور کلی بحدی خشک و آفتابی و پر باد است که در تابستان از گرما جوش می‌زند و در زمستان خیلی سرد می‌شود. آبی خیلی کم است و معمولاً بسته به مقدار برفی است که بر قلل بلند کوهها می‌بارد و بعد آب می‌شود. از این منبع بوسیله دستگاهی بسیار هوشمندانه و بسیار قدیمی که قنات می‌نامند آب را به دهکده‌ها و شهرها می‌آورند... مساحت ایران قریب یک میلیارد میل مربع است ولی بیش از نصف آن بیابان است که در بیشتر ایام سال، آفتاب سوزان بر آن می‌تابد، و ستونهای گردباد بالای دشتها به حرکت می‌آیند... مقدار نزول باران، به استثنای ایالات ساحلی بحر خزر... بسیار ناچیز است؛ مثلاً در اصفهان مقدار باران سالانه چهار اینچ و نیم، و در سیستان در خاور ایران، یک اینچ و نه دهم، و در تهران نه اینچ و نیم است؛ و با مقایسه با انگلستان، که در منطقه دریاچه‌هایش میزان باران چهل تا ۶۰ اینچ در سال است، این کم‌بارانی بهتر معلوم می‌شود. در جزایر انگلیس وقتی مدت دو هفته باران نیاید رسماً ما آن را خشکسالی اعلام می‌داریم و شیون داریم... ولی در ایران بطور قطع و یقین، می‌دانیم که لااقل مدت ۶ ماه باران نخواهد آمد... بدیهی است که خشکسالی، کم‌آبی، و باد و خاک بیابان، عوامل مساعدی نیستند؛ بعلاوه شهرهای مهم ایران در ارتفاعاتی قرار دارند که از

بلندترین کوههای بریتانیا بلندتر است. ارتفاع تهران از سطح دریا ۱۲۷ متر، و اصفهان تقریباً ۱۵۰۰ متر، شیراز ۱۴۵۰ متر، مشهد ۱۰۰۰ متر می باشد؛ در حالی که ارتفاع اسنودن^۱ بلندترین قله کوههای انگلستان ۱۰۰۰ متر است. بدین طریق، حرارت هوا فوق العاده بیشتر است...»^۲

یکی از مهمترین موانع و مشکلات امر کشاورزی در ایران کمی باران است. «... اگر متوسط بارندگی سالانه کسره ارض ۸۶ سانتیمتر باشد، متوسط بارندگی سالانه این فلات فقط حدود ۲۸ سانتیمتر

الار کمی آب در ایران

است، و تازه با این بارندگی کم، در اثر تابش آفتاب و حرارت فراوان، تبخیر هم زیاد است؛ چنانکه در تهران اندازه آن ۱۳ برابر بارندگی است و در بیابانک، که پای کویر است، به حدود ۶۲ برابر میزان بارندگی می رسد... این مقدار باران بعدالت در سراسر نجد تقسیم نشده است... بیست و هفت درصد از کل باران فقط بر حدود ۵ درصد از سطح کل فلات می بارد که ارتفاع باران در این مناطق بیش از ۵۰۰ میلیمتر در سال است، و بقیه ۷۳ درصد باران بر ۹۶ درصد از سطح فلات می بارد که مقدار آن از ۲۰۰ میلیمتر در سال تجاوز نمی کند. و بسا جاها که اندازه باران آن در سال به ۵ میلیمتر هم نمی رسد... اگر برای بسیاری از کشورهای عالم مسأله ای به نام «آب» وجود ندارد و مانند هوا و آفتاب، رایگان و بیدریغ است در برخی دیگر از کشورها و منجمله در ایران... رفع کمبود آب و ایجاد آبیاری مصنوعی از بزرگترین لایح کار با عظمت و با اهمیت انسان این سرزمین است...»^۳ پطروشفسکی در کتاب آبیاری در ایران، با استفاده از مطالعاتی که به عمل آمده است، می نویسد: «اگر مجموع کاری را که مردم «تورفان» برای حفر شبکه تجاری زیرزمینی، که زندگی صدها خانواده را تأمین می کند، حساب کنیم و کار و وقتی را هم که برای نگاهداری و ترمیم دایم آن صرف می کنند به حساب آوریم، دچار شگفتی خواهیم شد؛ زیرا برای آبیاری زمینی به مساحت ۱۶۰ «مو» (یعنی ۸/۷ هکتار) در منطقه «خاندوآب»، حفر قناتی که طول آن در حدود ۳ کیلومتر است ضرورت دارد. یک چنین قناتی دارای مادرچاهی به عمق ۹۰ متر است، و با توجه به اینکه در هر کیلومتر از ۱۰۰ تا ۱۲۰ چاه باید حفر شود و در سرتاسر طول قنات حدود ۳۰۰ تا ۳۶۰ چاه ضرورت دارد که متوسط عمق آنها حدود ۵ متر است و دارای مقطعی به وسعت ۰/۵ متر مربع است. در این صورت، برای حفر چاهها احتیاج به ۵۷ هزار متر مکعب خاکبرداری و بیرون آوردن سنگهاست که اگر خاک و سنگ تجاری زیرزمینی یا دهلیز قنات را هم به آن اضافه کنیم در این صورت، جمع رقم خاک و سنگبرداری به ۸۵ هزار متر مکعب بالغ خواهد شد، که هزاران متر مکعب این مقدار را بناچار از عمق ۵ تا ۷ متر یا بیشتر بالا آورده اند... یکی از قناتهای گناباد دارای مادرچاهی به عمق ۱۴۰ متر و طول ۷ کیلومتر است. قنات دیگری در یزد

1. Snowdon

۱. نوزده تن از خاورشناسان، حیوانت ایران، ترجمه دکتر محمدعین و دیگران، ص ۴۰۴-۴۰۶ (به اختصار).

۲. هوشنگ ساعدی «آب در تمدن ایران و اسلام»، مجله دانشهای کتاب، فروردین ۵۳، ص ۳۰ (به اختصار).

سلطنت و مال منع می‌کرده است. فرمانی از نادرشاه بعنوان سهراب‌بیگ، وزیر هرات، صادر شده است که در آن، نادر، پس از اشاره به اینکه سهراب‌بیگ برای خود در قلعهٔ هرات بناهایی ساخته است، می‌گوید که او، یعنی خود نادرشاه، پیوسته‌خانه بدوش است و سهراب‌بیگ حق ندارد که در آنجا زمینی را مالک شود... و باید اوقاتی را که پیش از آن صرف به دست آوردن سلطنت و آب می‌کرد وقف امور سلطنتی کند.

بطور کلی نادر در مورد کشاورزی و کشاورزان سیاست مشخص و صحیحی را دنبال نمی‌کرد. او فقط در فکر جنگ بود و از سردم برده‌وار انتظار داشت که او را ظالمانه و غیر منطقی او را به کار ببندند. او برای جلوگیری از هرنوع اغتشاشی بدون توجه به مصالح عمومی دستور داد که در سال ۱۱۴۳ پنجاه الی ۶۰ هزار نفر از عشایر آذربایجان و عراق و فارس را به خراسان کوچ دهند. و در سال ۱۱۴۵، ۶۰ هزار تن از ابدالیان حوالی هرات را به مشهد و ایشاهور و دامغان کوچ داد؛ و در همان سال، سه هزار خانوار از عشایر هفت لنگ بختیاری را به خراسان فرستاد؛ در سال ۱۱۴۹، پس از فرونشاندن شورش بختیاریها، در حدود ده هزار خانوار از عشایر هفت لنگ و چهار لنگ را به جام خراسان کوچ داد؛ و در سال ۱۱۴۵، شش هزار خانوار گرجی را به خراسان تبعید کرد. این نقل و انتقالات مسلماً به حال دانداری و کشاورزی سلطنت سودمند نبود. وی در آخرین سال سلطنت خود، اوقاف را از سردم گرفت و کلیه آنها را ضمیمهٔ ایلات خالصه کرد و در دفتر بخصوصی به نام «رقبات نادری» وارد کرد. او به نفع طبقات تولیدکننده، یعنی کشاورزان و پیشه‌وران، قدسی بر نداشت.»^۱

«حزین می‌گوید، مردم از بیرون راندن افغانها از ایران طرفی نبستند و گشایشی در بخت عوام خلق پیدا نشد. وی نقل می‌کند که حاکمی از طرف نادر وارد لارشد و دید که مردم بکلی فقیر، و شهر خراب است. خواربار کم بود، زیرا بسبب وجود راهزنان، از روستا چیزی به شهر نمی‌آوردند، و بهای آذوقه بسیار گران بود، با این حال، حاکم با شدت عمل، مالیات دو سال (سال جاری و سال بعد) را از مردم با اضافات وصول کرد. سرانجام شهریان و روستاییان قیام کردند و حاکم ستمگر را کشتند.

نادر، پس از آنکه از حملهٔ غارتگرانهٔ خود به هندوستان، برگشت، مالیات سه سال را به اتباع خود بخشید، ولی از پولهایی که آورده بود برای احیای اقتصادی ایران استفاده نکرد بلکه به ستمت شهریاران ایران، بخش عمدهٔ این پولها را در خزانهٔ کلات انبار کرد. و چون از حمله به داغستان نتیجه نگرفت، فرمان داد تا مالیات سه ساله را یکباره از مردم بینوا مطالبه نمایند. وصول مالیاتها با شکنجه و آزار و غارت رعایا توأم بود. به گفتهٔ محمد کاظم، چشم و زبان کسانی را که مالیات نمی‌پرداختند درمی‌آوردند. و هر کس که مردم را به شورش تحریک می‌کرد گوش و بینی و زبانش را قطع می‌کردند، و تمام اسوالش ضبط می‌شد... عملداران و مأموران وصول صفویه حتی در عهد شاه سلطان حسین نیز، بیرحمی و قساوت را تا این پایه نرسانده بودند. به گفتهٔ محمد کاظم، در ظرف این دو سه سال، از دویست تا سیصد

هزار نفر از رعایا را بخاطر پرداخت نکردن مالیات معلول کرده و به زندان افکندند. به گفته هنوی، در آمد سالیانه دولت معظم نادر به ۲۹۵ تومان بالغ می‌گشت، ولی اگر سقوط ارزش پول را در نظر بگیریم، این مبلغ دو بار کمتر از درآمد سالیانه آخرین سلاطین صفویه بوده است. ... در وصف بیرحمی ماسورین نادرشاه، در فرونشاندن قیامهای خلق، همین بس که از قلع و قمع قیام دوم شیروان، ۱۴ تن (قریب ۴۲ کیلوگرم) چشم شورشیان برای شاه ارسال شد. ... روستاییان سازندگان و استرآباد چندین ماه به مبارزه ادامه دادند. شاه، چنانکه گفتیم، به امیر استرآباد امر کرد که تمام شورشیان را اعدام کند.

دهها از این قبیل قیامها در سراسر کشور علیه مظالم نادر به وقوع پیوست، ولی نادر با استبداد رأی و خیرمیری که داشت، حاضر نبود لحظه‌ای به علل بروز این حوادث سرگبار بپردازد، و در مقام چاره‌جویی برآید. او از سیاست سالیاتی و روش ارتعاب و فشار خویش دست نکشید و چنانکه ضمن تاریخ سیاسی این ایام گفتیم، جان خود را بر سر این کار گذاشت.^۱

«اتو» که در سال ۱۱۵۰ از بغداد به اصفهان سفر کرده است، از وضع دلخراش کشاورزان و عامه مردم سخن می‌گوید: «سالوالتی^۲ می‌گوید: پس از آنکه نادر همه مردان سرشناس را کشت و دیدگان جهاتبین ایشان را بر کند و زنان و فرزندانشان را به سپاهیان فروخت؛ و پس از آنکه همه ستوران شخم‌زن را از اقلیت مذهبی باز گرفت، و تمام غلات را بجهت مصرف سپاه به چنگ آورد؛ مردم را در زیر بار مالیاتی که دادنش برای آنان اسر حال بود به ستوه آورد و به روز سیاه نشاند و مانند کرمها لخت و برهنه کرد... سپس به کلات کوچ داد.»^۳ پس از یک رشته جنگهای فتوالتی بمنظور کسب قدرت، سرانجام با استقرار حکومت کریمخان (۹۳-۱۱۶۳) آرایش نسبی به ایران سایه افکند این شهریار مردم دوست و دادگستر بر خلاف نادر، به مصالح و منافع عمومی بی‌اعتنا نبود. وی در فرمانی که به سال ۱۱۷۷ بمناسبت انتصاب نجفقلی خان به مقام بیگلربیگی تبریز صادر کرد، به وی ماسوریت داد «... که اسور کشاورزی را سروسامان دهد و آن ولایت را آباد کند و با رعایا به نیکی رفتار کند و آنان را گرد آورد و از پراکندگی آنها جلوگیری کند. و گردنکشان را گوشمال دهد و راهزنان را دفع کند و دست قوی را از ضعیف و فقیر کوتاه کند. به او حکم شده بود که بخصوص با عشایر شقایق و سایر عشایر آن سامان، شفقت ورزد، و آنان را در مساکن اصلی خود مستقر سازد و کاری کند که به کشت و زرع مشغول شوند و به خدمتگزاری پردازند...»^۴

با مرگ کریمخان، بار دیگر آشفتگی و ناامنی در ایران سایه افکند، و این وضع تا روی کار آمدن آغا محمدخان ادامه یافت. در دوران قدرت او، دزدان و یاغیان از بیم کیفرهای سخت، تا حدی از تعدی و تجاوز دست کشیدند و از یرکت امنیت، تا حدی فعالیت‌های کشاورزی و اقتصادی اندکی جان گرفت. با این حال، باید توجه داشت که آغا محمدخان

۱. تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هجدهم، پیشین، ص ۵۰۹ به بعد (به اختصار).

2. Otto

3. Salvoni

۴. همان، ص ۲۵۷ (به تصرف).

۲. مالک ذرذاع در ایران، پیشین، ص ۲۵۶ (به تصرف).

مانند نادرشاه، برای ملت حقوق بشری قائل نبود و برخلاف کریمخان زند، هرگز در صدد تلجویی از مردم بر نیامد. جانشین او فتحعلی‌شاه اگر چه در سببیت و درنده خوئی به پای آغا محمدخان نمی‌رسید ولی در آزمندی و پول‌پرستی دست کمی از سلف خود نداشت. او نیز مطلقاً بر ارائه‌ای برای اصلاح امور اجتماعی و تشویق فعالیت‌های کشاورزی و اقتصادی نداشت. به قول فریزر، فتحعلی‌شاه...

به ایران مانند وطن خود، که باید آن را دوست داشته باشد و حفظ کند و ترقی دهد، نمی‌نگرد بلکه در آن به چشم ملک استیجاری نگاه می‌کند که مدت اجاره‌اش معلوم نیست. از این رو بر خود فرض می‌داند که تا هنگامی که در رأس قدرت است آن را غنیمت شمارد. از آنجا که خاندانش تخت و تاج را با قهر و غلبه به دست آورده‌اند، در سراسر کشور (شاید به استثنای مازندران که مقر و مسکن ایل اوست) با مردم مانند ملت مغلوب رفتار می‌کند، و فکر و ذکر او همه این است که تا آنجا که ممکن است هر چه بیشتر از آنان پول بگیرد.^۱

طبیعی است در سلطنتی که امنیت و ثبات وجود نداشته باشد و مردم از جان و مال خود ایمن نباشند، فعالیت‌های تولیدی پیشرفتی نخواهد کرد.

به قول فریزر:

«مانع عمده و مستقیم ترقی و آبادانی ایران، عدم امنیت جانی و مالی است که ناشی از باهویت حکومت و همچنین شورش‌هایی است که پیوسته حکومت دستخوش آن است. این امر همیشه مانع از کار و کوشش است. زیرا کسی حاضر به کاری نیست که ساعتی دیگر از ثمره آن محروم است.»^۲

همان نویسنده نسبت به وضع مادی مردم دارا، و بطور کلی عامه مردم، نظری ناامید دارد و می‌نویسد: «اعیان، خاصه مأموران حکومت، مانند سایر مردم، در واقع باینوایی و ناگسستی فراوانی به سر می‌برند. و مشکل بتوان یکی را یافت که کمرش زیر بار قرض خم نباشد.»^۳ اما در باره دهقانان چنین می‌نویسد: «هیچ طبقه از مردم را نمی‌توان یافت که بقدر دهقانان و برزگران ایران محنت زده و ستمکش باشند. پیوسته بزور از آنان مال می‌ستانند و بر آنان ستم می‌کنند و دهقانان را از این معنی گریزی و گزیری نیست. آنچه بیشتر دل آدمی را به درد می‌آورد آن است که این ظلم و ستم را نه از حیث کمیت پایانی است و نه از نظر کیفیت؛ زیرا کسی نمی‌داند که چگونه و چقدر ممکن است بی‌اخطار قبلی از او پول بخواهند.»^۴ از طرف دیگر، او در یکی از حواشی کتاب خود، این عقیده را تعدیل کرده است، و می‌نویسد که چنین به نظر می‌رسد که دهقانان غالباً از آسایش نسبی برخوردارند و غذای کافی می‌خورند و لباسشان، بر فرض که خشن باشد، آنان را کفایت می‌کند. مؤلف علت این امر را ارزانی ارزاق و گرانی دستمزد می‌داند. از این گذشته، ملکم، که کتاب خود را در دهه

۱. داستان سفر خراسان، (انگلیس)، ص ۱۹۹ (به نقل از، مالک و ذادع در ایران، ص ۲۶۰).

۲. همان، ص ۱۹۰ (از همان مأخذ، ص ۲۶۲).

۳. همان، ص ۲۲۲ (از همان مأخذ، ص ۲۶۲). ۴. نقل از همان مأخذ، ص ۲۶۲.

سوم قرن نوزدهم نوشته است، تصویر بهتری از وضع دهقانان رسم کرده است. وی متذکر می‌شود که با وجود غلبه فساد و اخاذی، فقر و مسکنت مردم تا آن حد که انتظار می‌رود نیست. به نظر او:

وزیران و اعیان طراز اول، در وفور نعمت به سر می‌برند و همه کسانی که مشغول کسب و کارند ظاهراً بتدریج کافی وسیله معاش خود و خانواده‌هایشان را دارند. بعضی از بازرگانان و عده‌ای از مردم سرشناس شهرها دارای ثروتی معتنا بهند، و اگر چه داراییان در میان سایر طبقات کمتر دیده می‌شوند بحدت می‌توان کسی را یافت که سخت محتاج باشد.^۱

با اینهمه به عقیده او، اوضاع ایران نسبت به چند قرن قبل از او، دچار خمود و رکود شده و ترقی و پیشرفتی در آن پدید نیامده است. کشاورزان تنها از ماسورین دیوانی رنج و ستم نمی‌دیدند بلکه سپاهیان نیز گاه و بیگاه به مال و جان آنان تجاوز می‌کردند. فریزر، که کتاب خود را در سال ۱۸۲۲ نوشته است، می‌گوید:

غلامانی که برای خدمت در قشون ثابت یا بعنوان پیک استخدا می‌شوند، سایه بیم و وحشت روستائیانند. در هر خانه‌ای که بخواهند فرود می‌آیند، به بهانه‌های مختلف و به نام مخدوم خود، از مردم مالیات می‌گیرند، راهندان و اسبان و ارزاق و خانه و اهل خانه باید در اختیار حضرات باشند، و اگر کسی در مقام اعتراض برآید، سروکارش با ته‌تفنگ و طپانچه یا چماق ایشان خواهد بود. کسی جرأت مقاومت در برابر غلامی از غلامان ندارد چه رسد به اینکه بخواهد بر او دست دراز کند؛ زیرا اگر چنین مقصری را نزد شاهزاده ببرند، دسار از روزگار او بر می‌آورد.^۲

بعلاوه کلی فکری که هرگز در سخنان شهریاران قاجار راه نیافته حمایت از کشاورزان و تأمین زندگی بهتر برای آنان است. برای آشنایی با اندیشه‌های ارتجاعی آن ایام فکر نحیف مؤسس سلسله قاجار را در حق کشاورزان نقل می‌کنیم:

«... رعیت چون آسوده گردد در فکر عزل رئیس و ضابط افتد... این اندرز آغامحمدخان به ولیعهدش باباخان گروه فرومایه را باید به خود مشغول کردن که از رعیتی و گرفتاری فارغ نگردند، و الا کار زراعت و فلاحیت نقصان یابد و توفیر در غله و حاصل ضعیف شود و قحط پدیدار آید، و لشکری از کار بیفتد و فسادهای عظیم روی دهد... ارباب زراعت و فلاحیت باید چنان باشند که هر ده خانه را یک دیگک نباشد تا بجهت طبخ آش یک روز به عطلت و انتظار به سر برند، والا رعیتی نکنند و نقصان در ملک روی دهد...»^۳

۱. ملکم، تاریخ ایران، ج ۲، ص ۲۵۳ (از همان ماخذ، ص ۲۶۳).

۲. سیروسفر در ولایات ایران، ص ۲۵۶ (از همان ماخذ، ص ۲۶۵-۶۶).

۳. رضائی‌خان هدایت، روضة الصفا، ج ۱۹، ص ۲۰۱.

وضع عمومی کشاورزان

زوار در سفر نامه خود، درباره کشاورزان ایران در عهد فتحعلی شاه چنین می نویسد: «طبقه کشاورز در ایران، از لحاظ وضع زندگی و عادت و سنن ناشیه از آن، بین عشایر و شهرنشینان قرار دارند. آنان که به کشت زمین مشغولند در صورت مسلمان بودن، از مزایایی چند برخوردارند؛ از جمله در معرض فروش واقع نمی شوند... زارع در ایران سطح محض دولت است. تا بومی که ظلم و اذیت امنا و سائورین دولت به نهایت نرسد، می سوزد و می سازد، بدون آنکه دم بر آورد، اطاعت و بردباری می کند لکن، هنگامی که فشار و ستم از حد تحمل بیشتر شود، مزرعه را رها می کند، خانه پدری را ترك می گویند، به عشایر ملحق می گردند. با این حال، اگر مختصر روزنه امیدی در آینده ببینند زندگی عادی خود را از سر می گیرند و با نهایت جدوجهد و دقت به کار مشغول می شوند. در ادواری که سوجباتی برای ناراحتی وجود نداشته باشد به آسانی اندوخته ای گرد می آورند و ثروتمند می شوند. پس از کسب ثروت، دیگر وضع و محل خود را تغییر نمی دهند، اندوخته خویش را در شهرها خرج نمی کنند بلکه به بهتر ساختن وضع زندگی می پردازند. خانه خود را تزیین می کنند، عیال جدیدی می گیرند، بزرگان تازه ای می خرند، و بالاخره وسایل تجمل و رفاه و تفریحاتی را که دیگران در شهر می جویند در روستای خود فراهم می آورند. به همین مناسبت است که دیده می شود که دارای تمام وسایل تجمل لزومندان می باشند...»^۱

دکتر لئون می نویسد:

پس از سلطنت آغامحمدخان، میل غالب بر این بود که اراضی وسیعی از مملکت بعنوان «تیول» به این و آن واگذار شود و به وسعت نواحی که بن غیر مستقیم اداره می شد، نسبت به سایر نواحی که مستقیماً اداره می شد، افزوده گردد. اصطلاح تیول، مانند زبان صفویه، مشتمل بر انواع مختلف از عطایا بود. در بعضی موارد، تیول عبارت بود از اختصاص عوایدی که به مناصب معین تعلق می گرفت؛ و در برخی موارد عبارت بود از اعطای زمین خالصه بجای حقوق و سواجب. در پاره ای از موارد، خاصه، در نواحی عشایرنشین، تیولدار متعهد بود که توای نظامی «پنجه» فراهم کند؛ و در موارد دیگر، فقط عبارت بود از اعطای حق وصول مالیات ناحیه ای که یا زمین خالصه به شمار می رفت، یا ملک شخص ثالث، یا ملک کسی بود که تیول به او داده شده بود. و در موارد اخیر معنی تیول معاف بودن از پرداخت مالیات بود.^۲

«تمساحب زمین برای زمین دار، سودی نسبتاً فراوان داشت و او را قادر می کرد به اینکه عده ای از سلازمان مسلح به خدمت خود بگمارد، و این کار قدرت زیادی به او می بخشید.

۱. مسافرت به ایران و افغانستان، پیشین، ص ۲۰۱ (به اختصار).

۲. مالك و زارع در ایران، پیشین، ص ۲۴۶.

عملاً معنی این کار آن بود که حکومت سی بااست... در برابر آنان سرفروود آورد؛ و این وضع بر حیثیت و قدرت سیاسی سالکان سی افزود. در سراسر دوره قاجاریه، طبقه مالک (که شامل خوانین ایلات هم می‌شد) مقتدرترین عوامل مملکت به‌شمار می‌رفت.^۱ در دوره قاجاریه، ایلات و عشایر، در جریان سیاسی و اقتصادی مملکت نقش سهمی داشتند. بعضی از آنان مالیات می‌دادند و برخی از دادن مالیات شانه خالی می‌کردند، و در سواردی، موجب ناامنی منطقه نفوذ خود می‌شدند. کوچ دادن ایلات و عشایر در دوره قاجاریه نیز مکرر صورت می‌گرفت.

در دوران زمامداری محمدحسن خان قاجار، یکی از خیراندیشان به‌ویژه پیشنهاد می‌کند: چون دو سال است که در اصفهان و بلوکات و نواحیش، بسبب جور و تعدی، زراعت بندرت شده و اکنون بذر و عوامل نایاب و کار خلاق شوریده و خراب است، تو سلطان صاحب‌امرداری، بفرما از خراسان وری به طبرستان و همه بمالک محروسهات بذر و عوامل بیاورند و نظم و نسق زراعت شهر اصفهان و بلوکات توابعش بجا آورند، تا از برای تو مملکت و رعیتی باقی بماند.^۲

راجع به وضع و موقعیت اجتماعی طبقه وسیع کشاورزان، در طول ۱۰۰ سال اخیر، عده‌ای از صاحب‌نظران ایرانی و محققان و جهانگردان خارجی، در کتابها و سیاحتنامه‌هایی که از خود بیادگار گذاشته‌اند مطالب و نکاتی از شهودات و مسموعات خود را به‌رشته تخریر در آورده‌اند که ذکر پاره‌ای از آنها برای آشنا شدن خوانندگان با وضع اجتماعی و اقتصادی ایران، و طرز زندگی روستاییان این کشور، خالی از فایده نیست:

از جمله در کتاب حاجی بابا به‌مطلبم زورندگان به طبقه وسیع کشاورزان اشاره شده است. کدخدا در جواب نسقچی‌باشی، می‌گوید: سه ماه پیش... آدمی از طرف ارباب آمد که فردا ارباب با اسراء و اعیان به شکار گورخر و آهو و کبک بدینجا خواهد آمد. باید خانه‌ها را برای خدم و حشم او خالی کنید. آنگاه مردم را جمع کرد که تا هر وقت ارباب در اینجا باشد، خرج مطبخ و پول گاه و



کشاورزی در مقابل مأموران دولت

چو مالهایش باشماست... خواستیم یا رشوه و انابت و التماس دمنت به سرش کنیم... نشد... از ناچاری قرار به خالی کردن ده و فرار به کوه و بیابان دادیم... ارباب همینکه مطلع شد که اهل ده فرار کرده اند غضبناک شد و حکم کرد خدیبه و نوکرهایش درهای خانه ها را بشکنند و بزور داخل شوند و در خانه ها منزل نمایند... همراهانش آنچه در خانه ها غله به دست آوردند همه را بردند، سپس اول آلات و ادوات کشت و زرع، و بعد از آن، درو پنجره و آخر سر، حتی تیرهای نخاله ها را بجای هیبه و هیزم سوزاندند، اسبهایشان را در کشتزارها به فصیل بستند. و آنچه از پیش اسبهای باقی مانده همه را چیدند و به تاراج بردند. و خلاصه آنکه ما را به خاک سیاه نشانند، و حالا خانه ها خراب و جیبها بی پول و تن های ما بی لباس است. بی گاو و گوسفند، نه خانه نه سایه، نه زندگی؛ همین هستیم که بی بینید و بجز خدا و شما پناهی نداریم.

بالاخره نسقچی باشی گفت: این حرفها به گوشمان نمی رود؛ حکم پادشاه است و باید به جا آورد. یاسنیورسات و یا بدل سپورسات؛ و یاتو و سایر ریش سفیدان به سلطانیه به حضور حاکم... نسقچی به آه و ناله کشاورزان توجهی نکرد و گفت یا چول نقد بالای سیبل شاه بی توان لغاره زده در صورتی که بی مایه فطیر است، و بدون پول بجز ضرب چوب و شلاق چیزی در میان نخواهد بود... بالاخره کشاورزان بینوا ده تومان نقد، مقداری میوه و عسل، و یک شلوار به نسقچی دادند و از سهلکه رستند.^۱

بنا به قول سلکم، طرز وصول مالیات از تباط داشته است با طرز اجرای عدالت در مملکت. دستگاه قضایی و مالی کشور تحت ریاست یک تن بود، و این اقتدار بسته به خلق و خوی او، برای مردم شوم و یا فرخنده بود. پیوسته، از یک طرف میان حاکم و قمره نوکرهای او، و از طرف دیگر، روستاییان و ضابطان و کدخدایان، کشمکش بود. کمتر دمی بدون مطالبه و درخواست، مالیات خود را می پرداخت، و کسانی را که برای وصول مالیات می فرستادند طفیلی و سر باردهقانان می شدند. دادن و گرفتن رشوه و انعام از امور معمول و متداول بود. حکومت از دیدن این حقیقت کور نبود، اما چنین مشاغلی را «به کسانی می دهد که بزحمت می تواند از راه دیگر، معیشت آنان را تأمین کند. در واقع یکی از روشهای معمول پرداخت مزد نوکران و خدمتگزاران جزء همین است.»^۲

پرداخت مالیاتها به تعویق می افتاد، و این اسری بود معمول و متداول. فتحعلی شاه، الدکی پیش از آنکه درگذرد، از فرمانفرما والی فارس مطالبه مالیات پس افتاده آن ایالت را کرد، و به امین الدوله فرمان داد که با سپاهی به فارس رهسپار شود و مالیات هر محلی را، که از دادن مالیات مقرر خود داری نموده بود، وصول کند؛ و با کسانی که به این کار تن ندهند بجنگد؛ و آنان را از ریشه براندازد؛ و به نیروی شمشیر و آتش، آن سامان را ویران کند؛ و غلات را تپاه سازد و آتش در روستاها افکند؛ و گاو و گوسفند مردم را یغما کند؛ و اگر کسی از عشایر

۱. حمزه مروری، سرگذشت حاجی بابای اصفهانی، ترجمه میرزا حبیب اصفهانی، به تصحیح سید محمد علی جمالزاده، ص ۱۶۴ به بعد (به اختصار).

۲. داستان سفر خراسان، ص ۲۲۱ (به نقل از: مالک و زادخ در ایران، ص ۲۷۵).

و دهقانان زنده ماند اسیر کند و به تهران آورد. با اینهمه از خوشوقتی مردم فارس، پیش از آنکه این نقشه اجرا شود، فتحعلیشاه سرد.^۱

میزان مالیات هر منطقه مشخص نبود، و بنا به هوی و هوس ماسورین، تغییر می کرد؛ از جمله قمشه، بر اثر مهاجرت افغانی و بسبب آنکه شاهان از رعیت آن سامان مال می ربودند، انحطاط یافته بود. «در زمان فتحعلی شاه، صدراعظم مالیات آنجا را به مبلغ ۶ هزار تومان تثبیت کرد و قمشه را تا حدی آباد کرد. سپس شاه آنجا را به داماد خود قاسم خان داد، و او در مدت دو ماه عواید مالیاتی را ۳۳ هزار تومان بالا برد و مردم را دلشکسته و نومید کرد.»^۲

علاوه بر مالیات عادی، ماسورین حکومت برای مخارج خود و ابواب جمعی، دزنواحی که تحت اختیار آنان بود مالیاتهایی از مردم می گرفتند که معروف به «تفاوت عمل» بود.

بمرور، این عوارض بر مالیات اصلی افزوده شد، و باز ماسوران محلی بجهت تأمین مخارج خود، به جمع مبالغ بیشتری مبادرت کردند. بدینگونه دهقانان غالباً دچار بینوایی و تنگدستی می شدند و نمی توانستند مطالبات «دیوان» را پردازند. مالیات اصلی شمس آباد (در حوالی قم) ۶۰۰ تومان بود، ولی بر اثر وضع مالیاتهای گوناگون، مالیات این ناحیه به ۳۰۰۰ تومان رسید، و کشاورزان را از پا در آورد؛ همچنین در سایر نقاط. به قول ملک، مالیات ثابت ایران، در زمانی که او کتاب خود را تألیف می کرد، بالغ به سه میلیون لیره استرلینگ بود که بیشتر، از محصول املاک خالصه و املاک دیوانی و از مالیات و عوارضی که بر زمینها و بر کالاهای تجارتي می بستند به دست می آمد. مالیات محصولات زراعتی؛ مانند گندم و جو و ابریشم و نیل و غیره، جنسی و نرخ آن از قرار یک پنچ بود، اما مالیات تره بار و میوه و محصولات زراعتی، که چندان سهم نبود، به قول سوریه نقدی و از قرار یک پنجم بود... اما این سخنان واقعیتی نداشت، زیرا وی به دنبال این سخنان، می گوید که مأخذ تقویم مالیات «شماره گاوهای مالک» بود؛ یعنی مأخذ مالیات جفت بود نه مقدار غله.

بطوری که از گفته فریزر بر می آید، برای تعیین حقوق دیوانی، روشهای گوناگونی به کار می رود؛ آنکه بیشتر معمول است اینکه پس از رسیدن غله و پیش از برداشت محصول، کشتزار را مساحت و از روی آن مقدار غله را برآورد می کنند... گفته اند که نرخ مالیات پیش از سلطنت فتحعلی شاه ده یک بوده است و دولتها برای گرفتن مالیات، چشم امید را به بزرگان دوخته اند. گاه بدهی مالیاتی را رأساً مالک، و زمانی کشاورزان به عهده می گیرند. در زمینهای اربابی بذرو آب بر عهده مالک بود، و پس از وضع سماعده ای که برای تهیه بذر به دهقان داده بودند، پنج یک محصول را به آنان و ده یک آن را بابت مالیات به دیوان می دادند.

بموجب شرحی که ملک نوشته، صاحبان املاک برای اجتناب از دخالت پسر درد سر ماسوران جزء مالیات، بدهی مالیاتی خود را طبق مقاطعه به دیوان می پرداختند؛ به عبارت دیگر، مالک با دیوان طی می کرد که مبلغ معینی بابت مالیات پردازد. مناطق فقیر نشین غالباً مالیات

۱. دامغان سفر کردستان، ۲۳، ص ۲۵۶ (از همان مأخذ، ص ۲۷۵).

۲. دامغان سفر خراسان، ص ۱۲۰ (از همان مأخذ، بابوس، ص ۲۷۵).

جاسی، و مناطق معمور نزدیک شهری، مالیات نقدی می دادند.

بنا به گفته سلکم، زمینهای خالصه را دهقانان، طبق شرایطی که بسیار به صرفه کشاورزان بود، زراعت می کردند. هنگامی که مأمور دیوان مقدار غله را در محل معلوم می کرد، اگر زارع بذری از دیوان گرفته بود به همان مأمور پس می داد. سپس ده درصد محصول را برای دروگر و خرمن کوب کنار می گذاشتند و مابقی به نسبت متساوی میان شاه و رعیت تقسیم می شد.

مالیات زمینهایی که در تصرف افراد بود برحسب وضع آبیاری محل، پرداخته می شد؛ اگر زمین از نهر جاری مشروب می شد، صاحب او پس از وضع مقداری، که به آن اشاره کردیم، ۲ درصد مالیات می داد؛ اما اگر زمین از قنات یا از چاه یا مخازن آب آبیاری می شد، ۱ درصد.^۱

در موارد استثنایی؛ یعنی در صورتی که مالک متحمل مخارج فوق العاده ای می شد، ممکن بود تا سه چهارم محصول را تصرف کند. با اینهمه مسئولیت مالک و زارع منحصر به پرداخت اینگونه مالیاتهای عادی نبود، و غالباً از عاقله مردم باج یا «صادرات» می گرفتند. این مالیاتهای زائد فرضاً برای تأمین مقاصد مختلف نظامی یا غیر نظامی وضع می شد. به قول سلکم: «اگر به شماره افراد تشون افزوده شود، اگر شاه بخواهد قناتی یا کاخی بسازد، اگر تشون از دهات بگذرد و حاجت به آذوقه داشته باشد، اگر هیأتی از فرستادگان به ایران وارد شوند، اگر یکی از افراد خاندان سلطنتی ازدواج کند؛ - خلاصه هر اتفاق غیر عادی که روی دهد، از مردم باج می گیرند...»^۲

سوریه هنگام بحث در این مطلب می نویسد: «صادر به مالیاتی اطلاق می شود که به دلخواه معین می گردد، و رعیت ازین نوع مالیات آه و ناله دارد. صادر وسیله هر نوع اخاذی از مردم است، و وضع دهقانان را بی اندازه متزلزل می کند... چنانکه رعیت هرگز مطمئن نیست که بتواند نفسی براحتمی بر آورد. صادر را به همان ترتیب و برحسب عده گاوهای زارع می گیرند.»^۳

از این گذشته، بار دیگری بردوش زارع می نهادند که معروف بود به «سورسات» یا تهیه ارزاق. سورسات را نه همان مأمورانی مطالبه می کردند که معروف به متهمالدار بودند و کار آنها هدایت فرستادگان خارجی از میان دهات بود، بلکه بزرگان و قاصدان هم که به حکم شاه سفر می کردند، از دهقانان سورسات می گرفتند. سورسات را بسور از انبارهای مردم می میگرداندند. سوریه می نویسد: «دهقان از بیداد و ستم می نالد اما سعی او در اجتناب از آن بیهوده است. هر دلیلی که بر فقر خود بیاورد، اگر هیچ جوانی به او ندهند، لااقل باچوب و فلک حقیقی را کف دستش می گذارند.»^۴ و «وصف اسلوب مالیات اراضی و اداره کردن آن را در دوران

۱. قادیح ایران، ج ۱۲، ص ۲۷-۲۲۶ (از همان ماخذ، ص ۲۸۲).

۲. همان، ص ۲۴۲ (از همان ماخذ، ص ۲۸۴).

۳. داستان سفر ایران، ص ۲۳۷ (از همان ماخذ، ص ۲۸۴).

۴. همان، ص ۲۷ (از همان ماخذ، ص ۲۸۴).

اولیه قاجاریه می‌توان در چند کلمه خلاصه کرد. الحفظ، سوء تدبیر، ظلم و ناامنی.^۱ تنها کسی که در دوره قاجاریه به نفع مردم عموماً و طبقه وسیع کشاورزان خصوصاً قدس‌هایی برداشته امیر کبیر است. امیر به میرزا ابوالقاسم، پیشکار فارس، در محرم ۱۲۶۸ نوشت: «از قزاقی که در روزنامه فارسی نوشته بودند این اوقات که عالیجاه محمدولیخان، سرهنگ فوج سیلاخور، با فوج خود از ساخلو سرخص شده و روانه ولایت بودند، در اکثر منازل عرض راهها، بی‌اعتدالی کرده و سورات و اخراجات از رعایا گرفته و خرابی کلی به محصولات صیفی رسانیده، و در هر منزل، چند رأس الاغ و دواب از رعایا گرفته بوده‌اند. لهذا مردم می‌شود که آن عالیجاه به حقیقت سراتب رسیده، آنچه حقیقت داشته باشد قلمی دارد که استحضار حاصل شده، از آن قرار حکم صادر شود... امیر در حاشیه به خط خود افزوده:

اولاً منازل را مشخص نموده، بنویسد که چند منزل در ملک فارس رفته و در هر منزل چقدر سورات و اخراجات گرفته و به کدام محل ضرر و خسارت رسانیده است، و ضرر رعایا چقدر شده است. با دقت تمام کم و کیفیت را از روی بصیرت خود جمهوری نوشته ارسال دارد.»^۲

وضع دهات: استویک نماینده سیاسی انگلستان در ایران، در سال ۱۸۶۱ م. راجع به مسافرت به دورامین می‌گوید: «اگر کسی بخواهد اسباب ضعف و ناتوانی ملتی را مشاهده کند می‌بایست از جاده‌های عمومی خارج شده به جاهایی که در کنار واقع شده است برود. آنوقت خرابیهای مسلکت و بدبختی عمومی و فلاکت سکنه محل را مشاهده خواهد نمود.»^۳

در دوران کوتاه زمامداری امیر، از برکت تأمین اجتماعی و حمایت دولت از کشاورزان و از بین رفتن آیین سورات، وضع کشاورزان بهبود یافت. «سفیر انگلیس، که همراه شاه و امیر در ۱۲۶۷ به اصفهان رفت، می‌نویسد: «در اراضی اطراف اصفهان، تا چشم کاری کرد، فرسنگ در فرسنگ، کشت و کار بود. و نباید فراموش کرد که تا همین اواخر، خطه اصفهان را آشوب فرا گرفته بود. این تحول شگفت در این مدت کوتاه، در خور ستودن است، و آن نیست جز اثر روش عادلانه لایب‌الحکومه اصفهان... البته در شهر، حالت ویرانی عمومی مسلکت به چشم می‌خورد، اما از بزرگان هیچ شکایتی راجع به زورگویی دیوان شنیده نمی‌شد. برتری دولت کنونی ایران بر سلطنت سابق، مورد اعتراف همگی است.»

... نقشه آبادانی خوزستان، بنای سد ناصری بر رودخانه کرخه، ایجاد پل شوشتر، رواج کشت نیشکر از کارهای دولت امیر است... امیر در نامه مورخه شوال ۱۲۶۶، به مشیرالدوله نوشت که برای آبادانی خطه خوزستان، اهتمام لازم خواهیم نمود... در نامه دیگری، مورخه ربیع‌الثانی همان سال، در پاسخ بشیرالدوله، به لزوم تعمیر محرمه، بند حویزه، و نهر، الوحیدی اشاره می‌کند، و می‌گوید: صورت دقیق طرحهای اصلاحی را با بخارجی که برای

۱. از م. ۱۵۲ تا اینجا، بطور متناوب خلاصه‌ای است از: هالک و زارخ در ایران، بهمن، م ۸۴-۲۷۴.

۲. فریبون آدمیت، امپوکبیر و ایران، م ۱۹۵ (به اختصار).

۳. محمود محمود، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس، ج ۲، م ۷۵۷.

آنها ضرورت دارد، برای من بفرستید تا بتدریج اقدام کنیم.

سد ناصری در سال ۱۲۶۸ تمام شد، پل هفت چشمه شوشتر از نو بنیان یافت و ساخته شد. سد تازه گرگان در ۱۲۶۷ بنا گردید، و دولت از این رهگذر، به کشاورزی آن منطقه کمک شایانی کرد، و ترکمنان را بجای راهزنی به کار زراعت واداشت. در همان سال، در قم، پل «دلاک» را بر روی قره چای بستند. زراعت نیشکر در مناطق شمالی معمول شد، و از محصول آن مقدار زیادی به روسیه صادر گردید، و زراعت نیل در خوزستان و کشت خشخاش در نقاط مختلف کشور، توسعه یافت، و تریاک بصورت یکی از محصولات صادراتی درآمد. زراعت پنبه آمریکایی در ۱۲۶۶، آغاز گردید؛ و عده‌ای به کشت آن همت گماشتند، و نتیجه نیکو گرفتند. از بلخ سیر تخم آن در بلوک خوار، یک خروار ونیم غوزه پنبه برداشته شد، که هر بوته آن تاسیصد محوزه داشت. بنیانگذار این کار خیر ستاکینگ، کشیش آمریکایی، در اروپا بوده.^۲

قحطی سال ۱۲۸۷ هـ. ق — عبدالله مستوفی می‌نویسد که ناصرالدین شاه در سال ۱۲۸۷، با عده‌ای عازم عتبات شد. در این موقع، که در اثر نیامدن باران، آثار قحطی آشکار شده بود، مردم پایتخت اعتراض و ناراحتی خود را از بی‌قیدی شاه به سرنوشت خلق، در تصنیف زیر، نشان می‌دادند: شاه کج کلاه، رفته کریلا، گشته بی‌پلا، نان شده گران، یکسین یکسین، یک من یک قران، ما شدیم اسیر، از دست وزیر، از دست وزیر. مقصود از وزیر، میرزا عیسی وزیر است که پیشکار نایب السلطنه و وزیر تهران بود.

حاج سیاح می‌نویسد:

انسان اگر در دهات ایران گردش کند می‌فهمد که ظلم یعنی چه، بیچارگان سوخته و برشته، در یک خانه [زندگی می‌کنند]. تمام لباسشان به قیمت جل یک اسب آقایان نیست. یک ظرف مسی برای طبخ ندارند، ظرفها از گل ساخته خودشان. با اینکه شب و روز در گرما و سرما در رحمت و عذاب کارند، نان جو بقدر سیر خوردن ندارند. سال به سال، شش ماه به شش ماه، گوشت به دهانشان نمی‌رسد. از خوف هر وقت یک سواری یا تازه لباسی به لباس آخوندی یا سیدی یا دیوانی می‌بفند، می‌لرزند که باز چه بلایی برایشان وارد شده است...^۳

سرهنگ دروویل، که در عهد فتحعلی شاه به ایران آمده بود، ضمن گفتگو از وضع اجتماعی اقلیتهای مذهبی می‌نویسد: «والدین دختران زیبا عمداً جگر گوشگان خود را به وسائلی بد شکل می‌کنند. یک بار من خود شاهد چنین حالی بودم؛ چهره دخترک زیبایی را با تیزاب سوزانده بودند که از طمع ارباب دهکنه در امان بماند...»^۴

نه تنها اشراف و فئودالهای بزرگ به زمینهای کشاورزان خرده‌پا تجاوز به زمینهای مردم کردند، بلکه گاهی زورمندان نیز به زمینهای یکدیگر تجاوز

1. Stoking

۲. امیرکبیر و ایران، پیشین، ص ۹۵-۹۶ (به‌عناوب و اختصار).

۳. خاطرات حاج سیاح، پیشین، ص ۱۲۷.

۴. سفرنامه دروویل، پیشین، ص ۱۳۰.

می‌کردند. چنانکه والده صنیع الدوله، طی نامه‌ای به پادشاه وقت، از تجاوزات امین السلطنه شکایت می‌کند و می‌نویسد: «قرینهٔ ارینویه» به تیول ابدی اجداد این پیرکنیز بوده... سالی بود خسروار هم به دیوان اعلاء جنس می‌دهد... حال دو سال است که امین السلطنه... چندین جویب زمین ارینویه را گرفته زراعت می‌کند... رحمی فرموده یا به حضرت نایب السلطنه یا دارالشورای کبرا یا وزارت عدلیه اعظم، این تعدی را از این پیرکنیز بردارند... اگر امین السلطنه به قوت منصب و شوکت تعدی می‌کند، این پیرکنیز هم صلوةرحم پادشاه است، شوهرم و پسر چندین سال خدمت کرده و می‌کنند. از همه گذشته، عدالت شاهنشاهی بحمدالله، از برای عموم است. اسرهایون است...»^۱

دلسوزی امین الدوله
امین الدوله در نامه‌ای که به ناصرالدین شاه می‌نویسد، می‌گوید:
شنیدم که حکومت شیراز را باز تغییر داده‌اید، والله خیلی تعجب است. بیچاره، رکن الدوله هفت ماه است رفته، با آنچه خسارت. اگر برای پیشکش است از خود شاهزاده بگیرد و خودش باشد. اینطورها پدر رعیت بیچاره درمی‌آید، رعیت همینطور تمام می‌شود. حاکم که از خودش نمی‌دهد دور از نروت است، از همه جهت بیچاره‌ها تمام شده‌اند. عریضه را به دست کسی ندهید. سحرمانه ملاحظه فرموده پس بدهید خواجه بیاورد.^۲

به نظر دکتر لمبتون:

مسائل و مشکلات کشاورزان
مسائلی که زارع سهم بر و خرده مالک یکسان با آن روبرو می‌باشند ناشی از اوضاع طبیعی و نقایص فنی است. کم قوتی زمین، سایش و آب بردگی زمین، آفت زدگی، سیل‌های اتفاقی، و تنزل درجه بارندگی را تا حدی می‌توان با به کار بردن تکنیک متری جبران کرد. اما اقدامات دامنه دار، بمنظور جبران سایش و آب بردگی زمین، دفع آفات و بهبود اسر آبیاری، نیازمند به کار بردن سرمایه‌ای است که از حدود توانایی زارع بیرون است.

مسائل فنی مبتلابه، زارع عبارت است از روشهای کشاورزی و اسر مالی (مانند به دست آوردن اعتبار)، اسر بازرگانی (مانند روش عرضه کردن محصول)، کارهای مربوط به ارتباطات، تثبیت مال الاجاره و امنیت داشتن از نظراچاره و زمینداری. تمام این مسائل بجز دو مسأله اخیر، هم برای خرده مالک و هم برای زارع، اهمیت حیاتی دارد.^۳

روشهای کشاورزی در غالب نقاط ایران بسیار ابتدایی است و در بعضی نقاط، عمل شخم زدن بوسیله خیشهای چوبی صورت می‌گیرد که به گاو می‌بندند، و خیش تنها زمین را خراش می‌دهد و شیار را زیر و زیر نمی‌کند. عده معدودی از تراکتور استفاده می‌کنند. مسأله بارندگی برای کشاورز ایرانی یک مسأله حیاتی است، و معمولاً در ایران از آبهای موجود، یعنی از آب

۱. سفرنامه میرزا فتح خان گرمردی، به کوشش فتح‌الدین فتاحی، ص ۲۶۶.

۲. خاطرات و خطرات، پیشین، ص ۴۵. ۳. مالک وزراع در ایران، پیشین، ص ۶۲۲.

رودخانه‌ها، چنانکه باید بهره برداری نمی‌کنند، و مقدار آبی که به زمین خود می‌رود و تبخیر می‌شود بسیار زیاد است.

«مقدار بذری که بزرگران بوسیله یک جفت گاو می‌کارند از یک تا شش خروار فرق می‌کند و محصول این مقدار از سحل تا سحل، به نسبتی عظیم اختلاف دارد. با اینهمه، قدرت اتفاق می‌افتد که خرمی که بوسیله یک جفت گاو برداشت می‌شود، پس از کسر کردن سهم مالک و سایر دیون و رهنمایی که به آن تعلق می‌گیرد، معیشت دهقان و خانواده‌اش را کفاف دهد. در غالب موارد، زارع بزحمت می‌تواند گذران کند مگر اینکه بتواند با فروش محصولات باغ و گله نوعی از انواع صنایع روستایی، مانند پارچه بافی و قالی بافی، به میزان درآمد خود بپردازد... سرمایه مورد لزوم زارعی که یک جفت زمین در تصرف دارد در ۱۹۴۵ (۱۳۲۳ هـ. ش.) در حدود ۳۰۰۰ ریال بود؛ یعنی یک جفت گاو (۵۰۰۰ - ۲۰۰۰ ریال) حداقل یک رأس الاغ (۳۰۰۰ تا ۱۰۰۰ ریال)، ۲ تا ۳ عدد بیل؛ یک دستگاه خرم‌نکوب؛ دو گاو آهن؛ یک مالبندگاو؛ یک یوغ گاو؛ یک بازو.

مقدار بذری که بوسیله یک جفت گاو در بعضی نواحی غله خیز کاشته می‌شود، یکسان نیست؛ در بعضی نقاط، کمتر و برخی دیگر، بیشتر است. در ماسوئیة زرند، واقع در ناحیه ساوه، با یک جفت گاو، بطور متوسط از ۱۰ الی ۵ خروار غله می‌کارند.»^۱

چنانکه گفتیم، سهم کشاورز خرده‌پا از محصول بسیار ناچیز است، و به هیچ وجه کفاف مخارج زندگی محقر او را نمی‌کند. و به همین علت، کشاورز ایرانی، که به آداب و اصول زندگی صحیح مطلقاً آشنایی ندارند، غالباً مقروض و وامدار است؛ برای رفع حوائج روزمره زندگی، برای خرید افزار کشاورزی و چهارپایان و بذر و غیره به پول احتیاج دارد، معمولاً دام را در قبال گروکشی محصول سال بعد می‌دهند؛ شرایط آن بسیار ناساعد است؛ کشاورز ناچار است وام را هنگامی بگیرد که قیمت‌ها بالا رفته، و دین را زمانی ادا کند که قیمت‌ها پایین آمده است. در بسیاری از نواحی، سوداگران سیار با استفاده از بیخبری کشاورزان، قماش و چای و قند و اجناسی از این قبیل را به قیمت‌های گزاف به آنان می‌فروشند. شرایط مساعدی که مالکین به کشاورزان می‌دهند یکسان نیست. مالکینی که عاقل و مآل اندیش بودند کمتر به کشاورزان فشار وارد می‌کردند و آنانکه حریص و نزدیکین بودند بر میزان فشار و استعمار می‌افزودند.

«برای ادامه زندگی کشاورزی، بیش از هر چیز امنیت و آسایش خیال ضرور است. قبل از استقرار حکومت پهلوی، ایلات و عشایر و دیگر دسته‌های یغماگر غالباً زندگی کشاورزان را از راه چپاولگری به باد می‌دادند. آن نوع مشکلات در دوران قدرت رضا شاه از بین رفت، ولی عده‌یی از کارمندان دولت و ژاندارمری، که غالباً حقوق کافی نداشتند، گاه بیگانه مزاحم مردم می‌شدند.

در جریان نظام وظیفه نیز، جوانان کشاورز غالباً با مشکلاتی روبرو می‌شدند.»^۲ به نظر دکتر لمتون، در دوران بعد از اسلام «مالیات زائدگرفتن و تمایل کارگزاران

حکومت به اخاذی و رشوه‌گیری نوام با مسأله نا اسلی، مهمترین علل انحطاط کشاورزی بود که پس از تجزیه خلافت عباسی آشکار شد، و این انحطاط غیر از وقفه‌هایی که در آن زوی داد، همچنان دوام یافته است. در گذشته، بار عمده مالیات بردوش دهقان بود. در دوره معاصر هر چند جهات و سوجبات فرق کرده، اما هنوز حال به همان منوال است. زارع از طریق مالیات غیر مستقیم، مقدار معتنایهی از عواید مملکت را تأمین می‌کند و... ثروتمندان بعنوان سبخت از دادن مالیات بر در آمد و مالیات بر مستغلات سر باز می‌زنند.»^۱

برای آنکه وضع کشاورزان بهبود یابد، ناگزیریم با استفاده از تجارب فراوان دیگر ملل، در این راه دشوار قدم گذاریم. تنها تأسیس شرکتهای تعاونی در روستاها و تقسیم اسلک به بدبختیهای گوناگون کشاورز، که سیراث قرون و اعصار است، پایان نمی‌دهد؛ برای توفیق در این راه، باید کوشید سطح فهم و شعور کشاورزان را بالا برد و آنان را به مفهوم زندگی صحیح آشنا کرد. باید به آنها وقت شناسی آموخت تا عمر خود را با پرگویی و سیگار و چپق کشیدن و نوشیدن دهها استکان چای، بیهوده تلف نکنند. باید آنها را متوجه امر تغذیه کرد تا همینکه در آمد آنان فزونی گرفت، بقدر کافی بخورند تا نیروی کار کردن داشته باشند. به قول لمتون، «کشاورز ایرانی در نتیجه قرنها ستمکشی و مبارزه با طبیعت هوسباز و نظام نامازگار اجتماعی با تسلیم و رضا خو گرفته و نیروی مقاومت و مبارزه را از کف داده است. و چندان در فکر داشتن خوراک و پوشاک و مسکن کافی نیست. غالباً مازاد درآمد خود را به مصرف ضروریات زندگی نمی‌رساند.» یعنی در حالی که خود و فرزندانش سرپوشیده هستند و پوشاک کافی ندارند، از بانک کشاورزی قرض می‌کنند و به زیارت می‌روند، سیگار می‌کشند، عرق می‌خورند و به مسائل اساسی زندگی و توسعه کشاورزی توجهی ندارند.

برای بهبود وضع اقتصادی کشاورزان، باید به آنان راه و رسم زندگی را آموخت، برنامه خواب و خوراک و فعالیت شبانه‌روزی آنها را تعیین کرد، خطوط ارتباطی دهات را باشهرها بهتر و کاستر نمود، و وسایل نقلیه ارزان و سریع در اختیار آنان گذاشت تا بهتر بتوانند کالاهای خود را به بازار عرضه کنند. علاوه بر این، به کار بردن روشهای جدید کشاورزی، ترویج محصولات جدید، اداره کردن امور مربوط به «آیش» زراعی به ترتیبی بهتر، دفع آفات نباتی، به کار بردن کود و رشوه بمقدار بیشتر، و استعمال افزار و ماشین آلات بهتر و کاستر و بکار بردن بذر بهتر موجب افزایش تولید خواهد شد.

برای استفاده از کشاورزی مکانیزه باید نخست سطح فهم و شعور کشاورزان را بالا برد تا بتدریج بتوانند ماشینهای کشاورزی را بخوبی مورد استفاده قرار دهند، و نقایص فنی آنها را رفع کنند و برای جزئی نقص فنی دست از کار نکشند. در نتیجه به کار گرفتن وسایل فنی، مقدار زیادی از وقت کشاورزان آزاد می‌شود، باید توجه کشاورزان را چنانکه گفتیم به بهداشت و مسأله تغذیه جلب نمود و کاری کرد که آنان نیز از سواد پروتئینی و انواع ویتامینها استفاده کنند، و از این راه به نیروی کار آنان افزوده شود؛ و آنها را وادار کرد که در ساعات بیکاری، به راه

مازی، فعالیت‌های ساختمانی، یا پارچه بافی و قالی بافی و جز اینها اشتغال ورزند تا به تنبلی و تن آسایی عادت نکنند.

لنتون در پیرامون صنعت پارچه بافی در دهات می‌نویسد:

«در پاره‌ای از نقاط، تا حدی برای تأمین پوشاک و مختصری به مقصد فروش، پارچه‌کشان محلی می‌بافند که نوعی از آن موسوم به «کرباس» است و غالباً به مصرف تهیه شلوار و پیراهن دهقان می‌رسد. در زمستان، نمدی، که آن را به شکل نیمه‌تخته بیقواره‌ای «کپنک» (به فتح اول و دوم و سوم) در می‌آورند، به لباس او علاوه می‌گردد و یک کلاه نمدی هم، که به شکل چمچه است و در نواحی سردسیر دارای گوشیهایی است که می‌توان آن را پایین کشید، بر سر می‌گذارند. زن دهقان دامن کرباس چین‌داری (یعنی شلیته) می‌پوشد. بقیه پوشاک او عبارت است از البسه‌ای که از پارچه‌ها یا چیت‌های به رنگ روشن و باز دوخته شده، و زن دهقان آنها را از دکانداره یا پیله‌ور خریده است. تنبان سیاهی که بر حسب عادت، زیر دامن می‌پوشند، معمولاً عبارت است از دیت سیاه، و علاوه بر آن، سر بند یا چارقد بزرگی هم بر سر می‌بندند.»^۱

در دهات ایران، چنانکه می‌دانیم، مردم از دیرباز از حداقل زندگی و امنیت اقتصادی و قضایی بی‌نصیب بوده‌اند. «... در دههای ایران، شدت سادگی حیات و محدودی حواج و تنگی دایره دادوستد، امری واضح و بی‌نیاز از برهان است. حتی در گذشته، پول در اقتصاد روستایی راه نداشت، و کم و بیش خانواده؛ که واحد اساسی اقتصادی بود، خود تولید و خود مصرف می‌کرد و نیازهای قلیل و کم تنوع خویش را از راه مبادله کالا یا خدمات بر می‌آورد. امروز هم گرچه در دههای ایران فعالیت اقتصادی کم و بیش به وسیله تهیه پول افتاده است، و کشاورزان بیشتر به تولید محصولی رغبت دارند که در شهرها قابل فروش باشد، و رفع احتیاجات مصرفی خانه، دیگر تنها منظور نیست؛ اما باز مبادله نقدی و تجارت، گشایش چندانی ندارد، و پیله‌ور و حماسی و سیراب و جز ایشان در مقابل متاع یا خدمت خود، از دهقان گندم می‌ستانند یا کار قبول می‌کنند.»^۲

وقتی که وضع اقتصادی کشاورزان ایران را در طول تاریخ مورد مطالعه قرار می‌دهیم، به این نتیجه می‌رسیم که غیر از محرومیتها و سظالمی که طبیعت و مأسورین دولت و فئودالها در حق آنان روا داشته‌اند، یکی از علل فقر و فلاکت ایشان بیکاری و کم‌کاری زمین و نبودن فعالیت‌های متمرکز بوده است. در طول تاریخ، بخصوص از اواخر دوره صفویه به بعد، کمی درآمد بسبب نقصان قوه خرید آنان گردیده است.

به این ترتیب، برای توسعه اقتصادی در ایران باید کوشید تا کشاورزان، یعنی ۶۵ درصد از سکنه ایران امروز، در نتیجه فعالیت‌های سود بخش، قوه خرید بیشتری کسب کنند تا بتوانند از مصنوعات و ضروریات زندگی بهره‌مند شوند. و طبیعی است وقتی که اکثریت جمعیت ایران، از برکت توسعه اقتصادی و بالا رفتن سطح درآمد، توانستند ضروریات زندگی را

۱. همان، ص ۷۲-۶۷۳ (به تصرف).

۲. دکتر جمشید بهنام/دکتر شاپور راسخ، طرح مقدماتی جامعه‌شناسی ایران، ص ۴۵ به بعد.

خریداری کنند، طبعاً صنعت و کشاورزی در ایران ترقی خواهد کرد و در آمد ملی و سطح زندگی مردم بالا خواهد رفت.

اعمال روشهای مترقی در آبیاری و استفاده صحیح از سدهای موجود، و جلوگیری از فرو رفتن و تبخیر آبها، ایجاد جنگلهای مصنوعی، به منظور صنعت از سایش خاک، اصلاح نژاد حیوانات، و ایجاد مراتع کافی برای تهیه علوفه و علیق چهارپایان از اقدامات مهم و ضروری است. مادام که علوفه کافی برای تغذیه اغنام و احشام تأمین نشده است، اقدام به اصلاح نژاد و تکثیر آنان سودمند نخواهد بود.

چنانکه گفتیم، پس از تخته قاپو کردن ایلات و عشایر، گله‌داری، که مهمترین فعالیت شمر اقتصاد آنان بود، نقصان یافت. اکنون گله‌داری بیشتر بوسیله کشاورزان و مالکین صورت می‌گیرد. «اهمیت نسبی گله‌داری در اقتصاد محلی فرق می‌کند، و بیشتر بستگی به آب و هوای نواحی مختلف دارد؛ چنانکه فی‌المثل، در حواشی کویر مرکزی، یعنی در ناحیه یزد و قائنات، گله‌داری تأثیر مهمی در اقتصاد محلی ندارد. اما از سوی دیگر، در مغرب ایران، به‌عین رعیت همانقدر که به زراعت بستگی دارد به گله‌داری نیز پیوسته است. گله‌داری سه فایده عمده دارد:

اولاً از این راه تا حدی برای زمین کود فراهم می‌شود؛ ثانیاً محصولات حیوانی، مانند کشک و روغن و پنیر و غیره، از عوامل مهم غذایی زارع و خانواده‌اش به شمار می‌رود و فروش مقدار زائد بر احتیاج او، به میزان عواید چوپان و زارع می‌افزاید؛ ثالثاً در پاره‌ای از نقاط، از سوی بز، پارچه، طناب چادر، و از پشم گوسفندها فرش می‌یافتند.

در سیستان، جماعتی از مردم منحصراً به کارهای گله‌داری سرگرمند و آنان را «گلوداران» خوانند... در مورد گله‌های متعلق به مالکان، باید دانست که در غالب موارد، آنها را به چوپانی، مطابق قرار دادی، اجاره می‌دهند. و این پیمان از بعضی جهات شبیه قرار داد سزارعه است که برای زراعت زمین میان مالک و زارع منعقد می‌شود و محصولات حیوانی گله، به نسبتهای مختلف، بین طرفین تقسیم می‌گردد... در ایران کمتر جایی می‌توان یافت که در آن زارع دارای بز و گوسفند نباشد. و در بعضی نقاط، محصول این حیوانات تنها وسیله معیشت دهقانان را تشکیل می‌دهد.»^۱

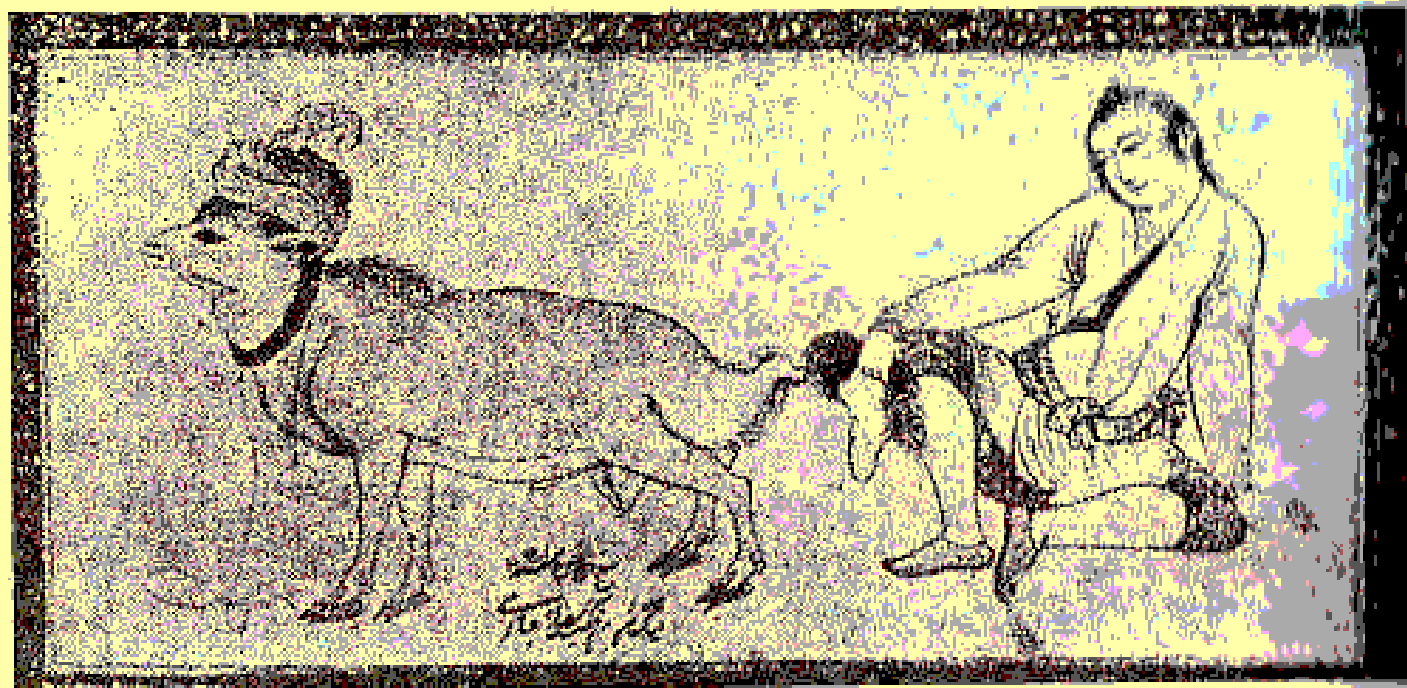
چند قرن پیش، تاورنیه، سیاح و بازرگان فرانسوی، از انواع و اقسام حیوانات اهلی در ایران صحبت می‌کند و می‌نویسد که ایرانیان از فروش انواع شتر و اسب و قاطر مخصوصاً گوسفند سود کلانی حاصل

حیوانات اهلی و پرورش گوسفند

می‌کنند به نظر او «پرورش گوسفند در ایران یک داستان حیرت‌انگیزی است. دیدن آن همه گله، که از آذربایجان و همدان و ارمستان علیا و کردستان به عمل می‌آید، که تجار از اطراف برای خرید آنها می‌آیند، واقعاً حیرت‌انگیز است. گوسفندان ایران را تا اسلابول وادرنه هم می‌برند. قسمت عمده گوسفندی که در آناتولی و روسانی به مصرف می‌رسد، از ایران می‌رود

۱. هالک و زازع در ایران، بهین، س ۶۰۹ به بعد (به اختصار).

و پول گزاف، در ازای آن داخل سلطنت می‌شود...» سپس از لطافت و تازگی گوشتهای ایران



سور یک جوان کار رضاعی از کتاب فضیلهای رضاعی تألیف زارذ و میتوخ (از کتاب شاه عباس قمرانته فلسفی) سخن می‌گوید: «گله‌داری از اواخر عهد صفویه رو به انحطاط رفت، مظالم نادر و آشفتگیهای آنکه از سرک نادر تا استقرار مشروطیت در ایران روی داد، به کشاورزان و گله‌داران ایران امکان نداد که با خیال راحت در راه توسعه دایم‌داری سعی و تلاش کنند.»

«در دهات ایران، بر حسب وضع طبیعی محل، ممکن است کشاورزان برای خود منازل و خانه‌های پراکنده بسازند؛ مانند مناطق شمالی ایران، یعنی گیلان و مازندران و آذربایجان شرقی، که از برکت وجود

انحطاط زندگی در ده و روستا

باران و میستم خرده‌سالی، کشاورزان، هر ناحیه در نزدیکی باغ و مزرعه خود، خانه‌ها و کاشانه‌ای ساخته‌اند. ولی در مناطق مرکزی و جنوبی، که آب کم است، هر جا حلقه‌های رودخانه یا قناتی پیدا شود، کشاورزان برای ادامه زندگی در اطراف آن مستقر می‌شوند؛ بنابراین که آب خشک شده به زندگی توأم با محرومیت خود در آن مناطق ادامه می‌دهند. در ایران، قسمت بالنسبه مهمی از جمعیت بصورت کوچ‌نشین زندگی می‌کنند. ایلات و عشایر تقریباً نیمی از سال را در بیرو حرکت و ایلاق به قشلاق و بعکس می‌گذرانند، و نیم دیگر در دهاتی که در پیدا و منتهای خط سیر آنها قرار دارد رحل اقامت می‌افکنند. وجود آب و مرتع حاصل اساسی، در تعیین سکونتگاه ایشان است، و معیشت آنان، که بیشتر بر دامپروری پایه‌گذاری شده است، بی آن، مقدور نمی‌شود. ایلات و عشایر ایران علاوه بر پرورش اغنام و احشام، که اغلب عمده ایشان است، به کشاورزی و احياناً پیشه و کسب و صنعت دستی نیز می‌پردازند. و پیش از آنکه سردسیر را ترک گویند و به گرمسیر روی آورند، زمین را در پائیز یا ابزار ساده و ابتدایی شخم می‌زنند و بذر می‌افشانند، و وقتی که بهار دیگر به همان آبادی باز آمدند، کشت می‌نورند و سوانظیت می‌کنند و آب می‌دهند و قبل از عریضت، محصول را بر می‌دارند.»

«از بررسی اجتماعی و اقتصادی ایالت کنسولت^۱ در بلوچستان و سیستان و قسمتی از کرمان، برمی آید که گذشته از شهرهای بزرگ و کوچک، در آن ایالتها چهار نوع سکونتگاه به چشم می خورد. همین حکم را به پاره‌ای از ایالات ایران از جمله خوزستان می توان تعمیم داد و در آنها نیز همین انواع را می توان یافت. نوع اول، «دهات کشاورزی پایدار» است که قرارگاه اساسی انسانها در سراسر خاگ ایران می باشد و بیشتر ساکنان آنها به کشت و زرع اشتغال دارند و در آنها فعالیت‌های غیر کشاورزی تقریباً ناچیز است؛ و خود بخود، کار کشاورزان که هر یک قطعه کوچکی از زمین در اختیار دارند و در آن با ادوات کهن به کشتن سطحی قناعت می کنند، مستلزم سکونت بصورت متراکم نیست. در «ده مجتمع» می توان آسانتر به کار کشت و حال مزارع مراقبت نمود و از خدمات اجتماعی، چون مددسیرابی که آب از رودخانه دور دست می آورد و یا پیله‌وری که قماش و قند و چای برای فروش عرضه می کند، بهره گرفت. علاوه بر این، بستگی حیات و کشاورزی به آب چاه یا قناتی که در مبدأ یا مرکز ده قرار دارد تجمع روستا نشینان را ایجاب می کند، بی شبهه، در گذشته ناایمنی سیاسی و نظامی عامل مهمی در فراموش شدن و بصورت انبوه زیستن بوده؛ نشانه آن، دههای قلعه‌ای است که گذشته از دیوارهای بلند، برجهایی نیز برای دیده‌بانی دارد، و غالباً بر بالای دروازه ده، اتاقکی هست که در آن، سابقاً مالک یا مباشر او یا ساسوری از آنان مراقب بوده‌اند. وقتی هم که ضرورت دفاع از زمین رفت، صورت مجتمع دهات باقی ماند و حتی در بسیاری نقاط، برج و باروی دهها پایداری نمود، و این بار، خشکی محیط طبیعی و شرایط خاص آن و نیاز مردم به چاه یا قناتی که هم آب مشروب و هم سایه کشت و زرع ایشان را در دسترس می گذاشت تراکم ده را حفظ کرد.

چهره درونی این دهها را بدین شرح می توان توصیف کرد: در مرکز ده، مسجد و خانه کدخدایان یا توانگرترین فرد ده یا مالک قرار دارد. از این مرکز، اشعه شکسته‌ای چون ریشه‌های پریشان درخت بر اطراف جسته است، و خود اعوجاج این کوچه‌ها محافظتی در برابر بادهای تند صحرائی است. خانه‌های خشتی و گلی روستاییان در این کوچه‌ها واقع است. هر چه به حدود ده نزدیکتر می شویم خانه‌ها فقیرتر می شود و از مصالحی ناپایدارتر ساخته شده است، و گویی مرحله‌ای انتقالی و واسطه‌ای بین چادر چوپانان و خانه نسبتاً خوب مرکز ده را نشان می دهد. برگرد ده، که محل سکونت مردمان است، مزارع و باغها، ونسب زمینهای یابری و احیاناً جنگل قرار گرفته است. چون زمینها بصورت آیش کشت می شود و هر سال قطعه تازه‌ای تحت زراعت می آید، سکونت پراکنده، چنانکه در مزارع خرده‌مالکان اروپایی و امریکایی به چشم می رسد، در آنجا میسور نیست.

نوع دوم سکونتگاهها، آنهاست که شکل «واحد» دارد، و خود به دو صورت متراکم و متفرق دیده می شود... نوع سوم آبادیها، ترکیب از خانه‌هایی است که تا حدی باهم فاصله دارد و با محل کشت مربوط است... محققان ایالت کنسولت از نوع چهارمی هم یاد کرده‌اند که اقامتگاه موقت ایلات نیمه کوچ نشین، یعنی اردوگاه، باشد. پاره‌ای از گروههای خانه بدوش

جز به‌داسپروری نمی‌پردازند، و از بی‌اغنام و احشام خود، در مسیر معین حرکت می‌کنند؛ به انقضای فصل، از جایی به جای دیگر در طلب آب و مرتع می‌روند.

اما پاره‌ای دیگر، چنانکه پیش از این اشاره شده است، معیشتی مختلط از پرورشی حیوانات و کشت و زرع دارند، و حتی بعضی از آنها در حوالی دهات یا واحدها و مزارع منفرد مجزا ساکنی گزیده‌اند، و افرادی از خود را به‌راهنمایی گله‌های خویش به‌سوی چراگاههای بهتر می‌گمارند. ایلات و عشایر، غالب اوقات را در چادرها به‌سر می‌برند. چادرهای آنان به‌اشکال مختلف است؛ بعضی مدور و با سقف گنبدی، و بعضی به‌شکل هرم، و پاره‌ای شبیه اتاقی باسقف مسطح. یا نوک تیز است و پوشش آن، در نقاط و نژاد طوایف مختلف، فرق می‌کند. اثاث و توشه کوچ‌نشینان در چند مفرش حمل و نقل می‌شود، و این مفرشها تنها سبل درون خیمه ایشان را تشکیل می‌دهد.^۱

... از آنچه گفتیم این مطلب دستگیر می‌شود که در ایران، عوامل طبیعی (آب و خاک) و اقتصادی (نوع مالکیت) و سیاسی (امنیت) تأثیر اساسی در تعیین نحوه سکونت داشته است. نوع سکونت پراکنده بیشتر در شمال ایران دیده می‌شود، و در آنجا خانه‌های روستاییان میان مزارع ستورق است. در فلات مرکزی و جنوب، سر و کار بیشتر با نوع متمرکز سکونت است، که بعضی در دشت و دره و بعضی بالای تپه و کوه یا در سراشیب آن قرار دارد، و بصورت خانه‌های همطبقه یا پلکانی، درون قلعه یا پیرون دیوار پیرامون دیده می‌شود.

در باره دهات قلعه‌ای، روزنفلد^۲ مطالعه‌ی جالب توجهی کرده است (۱۹۵۱)؛ دیوارهای گلی بلند با برجهای استوانه‌ای شکل در زوایا، دورا دور ده کشیده شده و در بزرگی، که محل نگهبانی بالای آن قرار دارد، تنها مدخل ده را تشکیل می‌دهد. خانه‌های گلی یک یا دو طبقه برگرد فضای باز وسط ده قرار دارد، و حیوانات را در این حیاط مرکزی یا در طبقات اول ساختمانها جاسی دهند. ابعاد قلعه از نقطه‌ای به نقطه دیگر فرق می‌کند؛ از دو تا صد خانواده را می‌توان استیلا کرد. دهات قلعه‌ای در فلات ایران، و خصوصاً در خراسان، فراوان است. در سیستان، اصفهان، فارس، خوزستان، و شمال غربی کشور نیز بسیار به چشم می‌خورد، و در افغانستان هم مکرراً ملاحظه می‌شود. در ترکمنستان، ازبکستان، و دیگر نواحی آسیای مرکزی هم اینگونه معماری روستایی رایج است؛ و بنابر این، می‌توان گفت که قلعه یک شیوه معماری است که ضرورتاً ارتباطی با شرایط طبیعی یا نایمندی ندارد و عمومیت آن، به‌صورت مختلف، در سرزمینهای متعدد، گواه این مطلب است. در ازبکستان این شیوه ساختمان، شاخص مزارع جدا افتاده است. در ولایت خان‌خیوه که بازار دارد و تا حدی جنبه شهری حاصل کرده است به آن سیاق بنا شده است. خلاصه آنکه، شکل قلعه، نوعی معماری است که در موارد گوناگون به کار رفته و از اختصاصات کهنه تمدن ایرانی در فلات آسیای مرکزی و خاور نزدیک است. سوابق آن را هر تسفلد^۳ در عهد جدید، عصر حجر، در حدود تخت‌جمشید، و تولستوف^۴

۱. مقدمه بر این‌جامعه‌شناسی ایران پیشین، ص ۲۰۲-۲۰۱.

2. A.Z. Rosenfeld

3. Hertzfeld

4. Tolstoy

در خوارزم، در نیمه دوم هزاره قبل از میلاد، بازیافته و نشان داده‌اند. ده مستحکم یا قلعه‌وار به شکل مربع را در فرغانه در دو هزار و پانصد سال تا سه هزار سال پیش سراغ می‌توان گرفت، و به روزگار هخامنشیان و هنگام جهانگشایی اسکندر مقدونی، نمونه‌های آن را در ایران فراوان می‌شد دید. این شیوه ساختمانی را گروه‌هایی مانند سغدیان، به‌دوردست و منجمله آسیای مرکزی و شرقی نقل کرده‌اند؛ و ساختمان خانه‌های امروزی را در ایران که حیاطی دارد و در اتاقها به‌روی آن گشوده است و چهارسوی حیاط را دیوارهای بلند فرا گرفته، به‌نظر روزنقلد باید یادآور و بازمانده آن طرز قدیم معماری دانست.

دوام و بقاء این شیوه ساختمان نه‌از جهت ارزش دفاعی آن است چراکه غالباً دیوارهای قلعه ایرانی قطر مهمی ندارد و از مصالح مقاومی ساخته نشده است بلکه از این جهت است که جزئی از هنر و فرهنگ ایران را تشکیل می‌داده و در آغاز، به‌نظام خاصی اجتماعی این سرزمین، که زندگی اشتراکی گروهی و شاید بر پایه مادرسالاری مبتنی بوده، ارتباط داشته است...

کتاب تات‌نشینهای بلوک زهرا توصیف دقیق و روشنی از خانه‌های روستایی رایج در این قسمت ایران داده است.^۱

از جزئیات ساکن کشاورزان در ایران بعد از اسلام اطلاع دقیقی **خانه و کاشانه کشاورزان** نداریم. مشاهده وضع زندگی کنونی کشاورزان ایران، چنانکه در صفحات پیش دیدیم، می‌تواند کمابیش زندگی گذشته آنها را، که اختلاف زیادی با وضع فعلی آنان ندارد، در نظر ما مجسم کند.

خانه و مسکن کشاورزان، بر حسب آب و هوا و مناطقی که در آن زیست می‌کردند، فرق می‌کرد؛ مثلاً در منطقه خوزستان و بین‌النهرین، مسکن دهقانان عبارت بود از کلیه‌هایی که از لی ساخته بودند، در حالی که در مناطق مرکزی ایران، در خانه‌هایی که از سنگ و چوب ساخته بودند زندگی می‌کردند. در ترکستان، بیشتر ساکن کشاورزان از چوب بود. نظر به فقدان امنیت، غالباً کشاورزان در آبادترین مناطق ده بطور دسته‌جمعی زندگی می‌کردند، و در اطراف ساکن خود، دیوارهای بلند سنگی می‌ساختند.

در خانه‌های کشاورزان، طبقه زیرین مخصوص طویله و آغل چهارپایان بود و در طبقه بالا خانواده دهقانان و البار علف و غلات قرار داشت. در مرکز ده، چشمه آب یا آب‌انبار و تنور نان‌پزی، و تکیه و مسجد تعبیه شده بود. در محوطه ده، چندین دستگاه بافندگی وجود داشت که زنان و مردان ده در ایام فراغت و در روزهایی که هوا اجازه فعالیت در فضای آزاد نمی‌داد به کار ریستدگی و بافندگی می‌پرداختند.

امروز نیز، اتاقهای مسکونی کشاورزان غالباً کاهگلی و دارای طاقچه‌های متعدد است؛ کف اتاق معمولاً گلی و ناهموار و از زیلو یا حصیر و یا فرشی، که مصنوع خود آنهاست، پوشیده شده است.

۱. دکتر جمشید بنام/ دکتر خابورد دانج، ده دروستاشینی در دنیا، سخن، شماره آورده ۱۳۴.

در طاقچه‌ها و «رف» اتاق کشاورزان، چراغ و ظروف، و بهترین و نفیست‌ترین چیزها را می‌گذارند. کشاورزان تهیدست وضعی رقت‌بار داشتند و گاه بجای ظروف گلی از ظروفی که از تپاله‌گاو ساخته شده است برای ریختن نخودولوبیا و غیره استفاده می‌کردند. در فعالیت‌های کشاورزی و ساختمانی، بیشتر کار دسته‌جمعی معمول است؛ به‌این معنی که برای ساختن یک منزل با اتاق، معمولاً یک نفر بطور روزمزد یا مقاطعه مشغول کار می‌شود و تمام افراد خانواده از طفل شش یا هفت ساله تا پیر مرد هفتاد ساله، در حدود قدرت خود، در آوردن آب، تهیه سلاط و کاهگل، و خشت‌زدن، و عملگی و غیره همکاری و فعالیت می‌کنند.

در دهات دورافتاده اثری از شیشه، لولا، دستگیره و غیره نیست. درهای اتاق بصورتی ابتدایی ساخته می‌شود و روی پاشنه می‌گردد و با کلون یا چفت بسته می‌شود. هنگام زمستان که در بسته می‌شود، اتاق بکلی تاریک است.

شبهه، پس از آنکه چهارپایان و کشاورزان از مزارع به محیط ده وارد می‌شوند، در بزرگ ده بسته می‌شود.

خارج از محیط ده، مزارع، چراگاهها، مراتع عمومی، باغهای میوه قرار دارد. باغهای میوه معمولاً بوسیله چینه یا دیوار سنگی محفوظ و مشخص می‌شود.

هنگام برداشت محصول و انگورچینی، معمولاً چندین تن از کشاورزان جوان بنوبت در خارج از محوطه ده به شب‌زنده‌داری و مراقبت می‌پردازند تا به محصولاتتی که ممکن است مورد حمله روباه، شغال، یا دزدان قرار گیرد آسیبی نرسد.

در سالک شرق نزدیک، چهارپایان در فعالیت‌های اقتصادی نقش مهمی دارند، در آسیای مرکزی، اسبها برای حمل و نقل و شخم‌زین؛ در ایران مرکزی، ارمنستان، و ترکیه، از گاو میش و اسب و قاطر؛ و در عراق و خوزستان، بیشتر از گاو میش؛ و در هندوستان و سالک عربی، از شتر برای فعالیت‌های اقتصادی و حمل و نقل استفاده و بهره‌برداری می‌کنند. بطور کلی، وضع عمومی کشاورزان در نقاط مختلف مملکت یکسان نیست. دهقانان مناطق جنوبی ایران به مراتب از کشاورزان حدود شمالی فقیرترند.

وضع دهات
سایکس در سال ۱۹۱۰ میلادی، در وصف دهات ایران چنین می‌نویسد: «دهات ایران اغلب محصور در یک دیوار بلند گلی می‌باشد. در داخل دارای خانه‌های کوچک و کثیف می‌باشد. این خانه‌ها معمولاً مساحت زیادی را اشغال می‌کنند. ضمناً هرده دارای یک عله‌باغات محصور بارور و خوش منظر نیز می‌باشد. مرکز و در واقع کلوب ده، حمام آن است... قریه‌ای که من وضع آن را مشاهده کردم، متعلق به یک تاجر بود. در آنجا سی و دو خانه مسقف از خشت خام در اطراف یک میدان محصور بنا شده بود. حمام، مسجد، و کاروانسرای وجود نداشت. مساحت آن معادل یک جریب بود... جمعیت ده از این قرار بود. مردان و جوانان ۲۰ نفر، زن‌ها ۱۰ نفر، اطفالی که اغلب قادر به انجام کارهای کشاورزی نبودند ۱۰ نفر، جمع ۴۰ نفر.
اغنام و احشام: الاغ ۱۴ رأس، گاو نر و ماده ۲۰ رأس، بز و گوسفند ۱۰۰ رأس، مرغ خانگی ۵۰ عدد.

مساحت مجموع زمینهای دایر ۹۴۶ جریب. از این مقدار مساحت ۳۴۶ جریب از آب قنات مشروب می‌شد و بقیه کشته دیم است. جنس خاک مرطوب و خوب است. در ده فقط یک قنات وجود داشت که متعلق به سالک بود. تعمیر قنات به یاری کشاورزان با مزد کمی صورت می‌گیرد. هر دهقانی هر ده روز یک مرتبه شش یا هفت ساعت آب دارد.

زمینهای ده به رسم اجاره، به هر گاویند واگذار می‌شود. مالک ده نماینده‌ای در ده دارد، وظیفه او نظارت در پخش آب و جمع‌آوری مال الاجاره ازیاب است، و معمولاً کار یک ناظر و نماینده دارایی را دارد... کلیه مخارج کشت و تهیه بذر بر عهده رعیت است، آب را مالک می‌دهد، و نصف محصول از زمینهای مشروب و غیر مشروب سهم مالک است. بهره مالکانه یا جنسی است و یا نقدی. بهره نقدی به نرخ بازار محاسبه و تعیین می‌گردد.

این ده رویهمرفته، ده نفر بستاجر یا گاویند داشت. حد متوسط زمینی که آنها در دست داشتند، ۴۹ جریب بود، و همگی دارای هشت جفت گاو می‌باشند. محصول عمده آنها گندم، جو، دانه‌های روغنی، تریاک، یونجه است؛ پنبه، ارزن و شلغم محصول شتوی آنهاست.

مالک قریه مسؤول پرداخت مالیات دولت است. دهاقین غیر از فروش بوبه، پوست گوسفندان را نیز در شهرهای مجاور می‌فروشند، و در روستا چند روباه به تله می‌اندازند و پوست هر یک را به دو شلینگ به فروش می‌رسانند. پشم هر گوسفند نیز به مبلغ دو شلینگ فروخته می‌شود.

زنان قریه یک نوع البسه زبر و خشن و همچنین گونی می‌بافتند، که فقط برای مصرف خودشان کافی است.

... لباس دهقان خراسانی از دهقان پنجابی بهتر و گرمتر است. با این حال، عمده اطفالی که بواسطه نقصان لباس در هر دو کشور می‌میرند خیلی زیاد است.

دهاقین شلوار و پیراهنهای پنبه‌ای می‌پوشند. این البسه از پارچه‌های آبی رنگی است که معمولاً در خود ده می‌بافتند. دهقان ایرانی یک لباده بلندی هم با آستین بلند روی لباسها دارد، که آن تا زیر زانوی او را فرا می‌گیرد. این لباس از جنس متقال است که داخل آن را پنبه‌دوزی کرده‌اند. یک شال از چلوار سفید این روپوش آبی را نگاه می‌دارد که در آن نان و چیزهای دیگر خود را می‌بندد. علاوه بر این، زارع ایرانی یک جلیقه کوتاه پشمی قهوه‌ای رنگ نیز می‌پوشد که تا روی کمر را فرا می‌گیرد. در روستان یک ملبوس دراز پشمی که تا زانو می‌رسد نیز بر تن می‌کنند. چوپانان و شتریانان و بعضی دهاقین در روستان نمادی می‌پوشند که خیلی گرم است و یک کلاه نمادی دارند که تا جمجمه را می‌پوشاند و لبه ندارد. زارعین از کفش نیز استفاده می‌کنند، و گاه سچ پیچ می‌بندند.

زن دهقان لباسی از همان جنس ولی معمولی با رنگهای زیباتری می‌پوشد. زن دهاتی معمولاً یک شلوار گشاد تا زیر زانو، یک پیراهن بلند، و یک ارخالق بلند بر تن می‌کند. گاهی زنها چارقد بر سر می‌کنند، و بعضی اوقات به دور چارقد یک دستمال دیگری محکم می‌بندند. بر روی آن یک چادر بلند، معمولی آبی رنگ و گاهی سفید بر سر می‌کنند.

مقدار غله خوراکی برای هر نفر در ماه بطور متوسط، پنجاه پوند (۲۲ کیلوگرم)

است. گندم غذای معمولی ایران است. جو و دیگر غلات در درجه دوم است. و فقط مواقعی استعمال می‌شوند که گندم کمیاب باشد. نان را هفته‌ای دو مرتبه در تنور می‌پزند. ایرانیها به‌ماست، پنیر، تخم‌مرغ، لبو، شلغم، پیاز، سیر و سایر سبزیجات عادت دارند. نان را معمولاً با ماست و لعناع و ترخان می‌خورند. زارع ایران بندرت چای می‌نوشد. مصرف چای همه‌روزه بتدریج زیاد می‌شود. فعلاً دهاقین متمول آن را مصرف می‌کنند. گوشت نیز از جمله تجملات است. ولی در زمستان گاهگاه مصرف می‌شود. دهقان ایرانی معمولاً سه بار در روز غذا می‌خورد؛ غذای صبح سبک، ولی ظهر و شب غذای کاسل می‌خورد. وی می‌تواند سالی یک لیبه ذخیره کند، ولی اگر مجرد باشد پس انداز او خیلی بیشتر می‌شود.

بیشتر دهاقین ایران از زن و سرد دخانیات استعمال می‌کنند. توتون را معمولاً خودشان از زمینهای متصرفی به‌عمل می‌آورند.

زارع ایرانی در زمستان کرسی می‌گذارد، و با لحاف و منقل خود را گرم می‌کند؛ و گاهی بز اثر دود زغال بعضی دهاقین خفه می‌شوند.

خرج عروسی فرزندی یک دهقان ایرانی معمولاً از این قرار است:

البسه و زینت‌آلات: ۱۰ تومان یا ۳ لیبه.

مخارج پذیرایی مهمانان: ۲۰ تومان یا ۴ لیبه.

جمع کل: ۳۰ تومان یا ۷ لیبه.

والدین دختر مبلغ ۴ تا ۲ لیبه، بعنوان شیربهای دختر می‌گیرند، و این مبلغ معمولاً صرف خرید لباس برای داماد و زینت‌آلات می‌گردد... رویهمرفته وضع زندگی، لباس و خوراک یک دهقان ایرانی بویژه آنهایی که در نواحی سردسیر کشور زندگی می‌کنند، از وضع طبقه دهقان پنجاب بهتر است.

عده زیادی از دهاقین خراسان در فصل زمستان، برای کار به ترکستان روسیه می‌روند، و بدین ترتیب، درآمدی برای خود تهیه می‌کنند.^۱

شرایط طبیعی اقلیمی نه فقط بر شکل دیم‌ها بلکه بر نوع خانه‌ها مؤثر است، و مواد ساختمانی و شیوه معماری خانه‌ها رابطه نزدیکی با آن

شرایط دارد. معمولاً در شمال ایران، خانه‌ها از چوب ساخته شده است و سقف آنها را از شالی (ساقه‌های خشکیده برنج به هم کوفته) پوشانده‌اند. خانه بر پایه‌های چوبی متکی است و بدینگونه از رطوبت زمین محفوظ می‌ماند. پاره‌ای بناها یک طبقه دارد و بعضی دو طبقه است و یا قسمتی از خانه شامل دو طبقه است. پله‌های چوبی، آیندگان و روندگان راه‌ایوانی هدایت می‌کند که قنار می‌خوانند. انبار مخصوص غلات و برنج نیز بر پایه‌های چوبی استوار شده و پایه‌ها را بنوعی تراشیده‌اند که موش بر آن بلغزد و بالا نرود. در قلات مرکزی، اکثر خانه‌ها از خشت یا گل است و مواد دیگر در آن کمتر به کار رفته. بدیهی است که در مناطق کوهستانی،

خانه‌های سنگی بنا می‌کنند. غالباً خانه‌های ده، چه در درون حصار باشد و چه نباشد، بر هم چسبیده است یا فاصله کوتاهی از هم دارد. اتاقها کثراً پنجره ندارد و بدرستی تهویه نمی‌شود. پشت بام گلی، یا ایوان چوبی و خشتی، در برابر اتاقها، برای بهار خواب و استراحت فصل تابستان اختصاص دارد. در خانه‌های فلات مرکزی، سقف اتاقها را از بیرون با تیرهای چوبی که، حصیری بر آن کشیده و به گل اندود کرده‌اند، پوشانده‌اند؛ اما از درون، تیرها رویاژ است و دیده می‌شود.

بامها همیشه هموار نیست؛ گاهی سقف بدون و به اصطلاح طاق ضربی دارد. اتاقها اکثر رو به آفتاب است و به قبله نمی‌نگرد و ایوانی در مقابل آن گسترده شده است.^۱ بطور کلی «در مناطق سردسیر، کوهستانی، اتاقها را چنان می‌سازند که بخوبی آفتابگیر باشد و بر عکس، در مناطق کویر، بادگیرهای بلند، که از دور به چشم رهگذران می‌خورد، بر پا می‌دارند تا اتاقها، ایوانها، و آب‌انبارها را خنک کنند.»^۲

هائری رنه آلمانی در کتاب خود می‌نویسد که گاهی روستاییان ایران در خانه مستقل یا در قلعه زندگی می‌کنند. «برای ساختن این خانه‌ها، گل و خشت خام به کار می‌برند. دیوارها عموماً ۲/۵ متر ارتفاع و ۷۵ الی ۸۰ سانتیمتر ضخامت دارند. در توأحی جنوبی، سقف را هم با خشت خام می‌زنند، و درجایی که چوب زیاد باشد آن را با تیر می‌پوشانند، و روی تیر حصیر می‌اندازند، و روی حصیر هم شاخ و برگ خشکیده نباتات را ریخته و بعد با گل مخلوط با کاه روی آن را می‌پوشانند. اتاقهای دهاتیها بدون پنجره است و فقط یک در ورودی دارد و در سقف آنها روزلی برای خروج دود قرار دارد.

وصفی از يك خانه روستایی

در سواحل بحر خزر، یعنی در گیلان و مازندران، غالباً خانه‌ها را با چوب می‌سازند و بام آنها را با سفال یا ساقه برنج می‌پوشانند.

در قلعه‌ها، اتاقها در اطراف محوطه ساخته می‌شود و به دیوار قلعه تکیه دارد. قلعه‌ها در بزرگ محکمی دارند که شبها آن را می‌بندند تا از دستبرد سارقین محفوظ بمانند، و غالباً در چهار گوشه آنها برجهایی می‌سازند تا در موقع هجوم، قبایل بتوانند از خود دفاع نمایند. تمام افراد خانواده دهقان در روی یک گلیم می‌خوابند و غالباً همه در زیر یک لحاف پنبه‌ای بزرگ شب را به سر می‌برند.»^۳

گویننو در باره مساکن کشاورزان می‌نویسد: «خانه‌های رعیتی در ایران بر خلاف خانه‌های رعیتی اروپا بدون مخارج زیاد ساخته می‌شود، زیرا دیوارها از گل است و چند تنه درخت تبریزی را هم روی سقف انداخته و بالایش را پوشال و گل اندود می‌کند؛ بطوری که در ظرف چند روز ساخته می‌شود... اثاثه آنها منحصراًست به چند قطعه گلیم و یکی دو صندوق چوبی و چندین دیگ و کوزه...»^۴

۱ و ۲. مقدمه‌ی برجایه‌شناسی ایران، پیشین، ص ۲۰۸ و ۴۶۶. ۳. همان، ص ۴۴-۴۲ (به‌عکس).

۴. سه سال در ایران، ترجمه ذبیح‌الله منصوری، ص ۴۸ (به‌استناد).

مناطق مسکون و پر جمعیت ایران بیشتر در مناطقی است که آب کافی وجود دارد. مناطق شمالی ایران نسبتاً پر آب است. «ارتقاع باران مالیانه در شمال غربی پهنه اینچ (تقریباً ۲ سانتیمتر) می‌رسد و بتدریج که به طرف جنوب شرقی می‌رویم کمتر می‌شود.»^۱ مسئله آب از دیرباز در ایران مشکل بزرگی در راه پیشرفت کشاورزی به شمار رفته، و زراعت دهی و زراعت با آب دستی، هر دو، بستگی به نزولات آسمانی داشته است.

«در ده معمولاً عده‌ای از کشاورزان به فعالیت‌های گوناگون، برای اداسه زندگی، می‌پردازند. زمین مورد تصرف دهقان را معمولاً بر حسب «جفت» یا بر حسب سهم آب مشخص می‌کنند. مراد از جفت مقدار زمینی است که می‌توان با يك جفت گاو شخم زد. تقسیم ده به جفت، هم در زمینهای اربابی و هم در زمینهایی که بوسیله خرده‌سالکها اداره می‌شود، معمول است. احتساب عده اراضی ده بر حسب آب، در مناطقی معمول است که کشت و زرع با بیل انجام می‌شود. در این موارد، آبی که در دسترس همه است معمولاً به عده مختلفی از حصه‌های مساوی‌المنه تقسیم و به زمین اختصاص داده می‌شود.»^۲ چون در ایران به اقتضای رژیم مملوک‌الطوایفی، مردم عموماً و کشاورزان خصوصاً از نعمت آزادی و امنیت بی بهره بودند.

احتیاطات معمولی ایجاب می‌کرده است که دهات واقع در دشت، یا دارای خصار باشند یا دست کم دارای یک ناحیه مرکزی یا محوطه محصوره باشد که بهنگام ضرورت، مردم با چهارپایان خود بدانجا پناه برند. مثلاً بسیاری از دهات واقع در دشتهای شمالی اصفهان، مانند گز (جز)، خصار دارد، و راه ورود پهنه از دروازه‌های تنگ می‌گذرد.^۳

... در غالب نواحی در مزارع وابسته به دهات، مردم برای سنبون ماندن از تاخت و تاز اشراک غالباً نقطه دارای یک خانه روستایی محصور یا قلعه است که محل زندگی روستاییان و چهارپایان است... غالباً خانه‌های ده (خواه خصار داشته باشد خواه نداشته باشد) به همدیگر چسبیده است. قسمت مرکزی ده را مسجد، و دکانهای ده تشکیل می‌دهد. دهات بزرگتر کاروانسرا هم دارد، ولی دهات کوچک فاقد مسجد و دکان است. ساکنان ده عبارتند از خرده سالکان، مستأجرین، کسانی که بر اساس مزارعه زراعت می‌کنند، کارگران کشاورزی، خوش‌نشینها، صنعتگران - مانند نجار، آهنگر - و مقاسات رسمی نظیر کدخدای و پیشه‌وران، دکاندارها و گاه عناصر روحانی...»^۴

خالم لمتون خانه‌های روستایی را چنین توصیف می‌کند:

این خانه‌ها بیشتر عبارت است از ساختمانهای یک طبقه‌ای که از خشت ساخته می‌شود. جنس خشت، بسته به نوع خاک، در هر محلی فرق می‌کند، و در بسیاری از جاها پس از برف زمستانی یا بارندگی، این خانه‌ها محتاج تعمیر می‌شود. در

۱. مالک و ذراع در ایران، بخش ۱، ص ۲۲.

۲. همان، ص ۲۶ (به تداوم و اختصار).

۳. همان، ص ۴۴. ۴. همان، ص ۲۶-۲۵ (به اختصار).

نقاطی که تیرهای چوبین به دست می‌آید بام‌خانه‌ها را معمولاً مسطح می‌سازند و هنگام تابستان روی آنها می‌خوابند. در دیگر نقاط، بام‌خانه‌ها را از آجر و گنبدوار می‌سازند. در اراضی پست مازندران و گیلان باسها را از چوب می‌سازند و آنها را شیب می‌دهند تا تاب بارانهای سنگین را بیاورد.

اتاقهای خانه‌های دهقانی معمولاً تنگ و تاریک است و خوب تهویه نمی‌شود. بیشتر اتاقها پنجره ندارد بیشک تا حدی بسبب آنکه می‌خواهند اتاق در زمستان گرمتر و در تابستان خنکتر باشد تجهیز و تزئین اتاق با اسباب و اثاثه و حدود این کار، بستگی به استطاعت نسبی دهقان دارد؛ آنانکه تهییدست‌ترند اتاقشان از اسباب و اثاثه خالی است و شاید بشوان بوریا یا فرش یا نمدی درشت و خشن که بر زمین گسترده‌اند و مقداری رختخواب در آن یافت. در خانه‌های متعلق به روستاییان چیزدار زمین رافرش می‌کنند و پرده‌هایی را که از نوع کتان ساخته شده است نیز از در می‌آویزند. رختخواب عبارت است از لحاف و تشک و متکا یا نازبالش. هنگام روز اینها را جمع و لوله می‌کنند و در کنار دیوارهای اتاق می‌گذارند تا کسانی که در اتاق می‌نشینند بجای پشتی به آنها تکیه دهند. البسه یا اشیاء اضافی دهقان در صندوق یا جعبه نگهداری می‌شود، بقیه اشیاء ممکن است عبارت باشد از آینه‌ای کوچک و احتمالاً یک جلد قرآن که در طاقچه می‌گذارند.^۱

در جلر منازل دهقانان دارا تر حیاط یا نوعی مهنایی وجود دارد. در حیاط گاهی حوضی یا حتی آب جاری دیده می‌شود که ساکنان خانه ظروف خود و سایر چیزها را در آن می‌شویند. در بعضی نواحی، در حیاطها ممکن است درختانی یا باغچه‌ای یافت، اما این از موارد استثنایی است و قاعده کلی به‌شمار نمی‌رود.

چهاربایان متعلق به خانواده دهقان نیز غالباً در محلی متصل به جایی که اهل خانه در آن به سر می‌برند نگهداری می‌شوند. تا حدی به همین دلیل و بیشتر بعلت عدم بهداشت، در تابستان، مگس فراوان است... در پاره‌ای مناطق گرسیری خانه‌های دائمی ساخته شده است، و دهقانان در کلبه‌هایی از نی و شاخه‌های درخت... یا در خانه‌هایی که دیوارهای آن از خشت و باسهای آن از نی و حصیر پوشیده شده است به سر می‌برند. مثلاً در یلوچستان و میستان، در کلبه‌های حصیری یا چادر زندگی می‌کنند...»^۲

«در دهات سرد در زمستان، کرسی بعنوان وسیله تولید حرارت به کار می‌رود، و در سواقی که هوا خیلی سرد است مردم زیر کرسی می‌خوابند. پخت‌وپز کشاورزان، در مناطقی که به لغت دسترسی ندارند، در ظروف مسین و روی آتشی که از زغال یا گون یا هیزم یا سرگین حیوانات فراهم می‌شود صورت می‌گیرد. برای خورد و خوراک، بیشتر کاسه‌های مسین به کار می‌رود، بندرت ظروف سفالین استعمال می‌شود. غالباً کشاورزان در یک اتاق چندین کار انجام

می دهند؛ یعنی در آنجا می نشینند، می خوابند، و پخت و پز می کنند. چای را در سماورهای برنجی یا حلبی تهیه می کنند. کشاورزان فقیر غالباً بدون چراغ هستند و آنانکه تمکنی دارند از چراغ نفتی یا بادی استفاده می کنند.

در مراسم کشور، غذای اصلی دهقان نان است مگر در نواحی برنجزار مازندران که خوراک ذارع برنج، و در جاهایی که نخلستان دارد، خرماست. در نقاط غله خیز غله را بیشتر در محل آسیا می کنند. مزد آسیا کردن معمولاً جنسی است و عبارت است از ه درصد محصول...

در مناطق عشایری، زنان داستهای بسیار پرچین می پوشند. پای افزار آنها گیوه و زمستانها کفش چوبی است، و در بلوچستان سندلی که از الیاف خرما ساخته می شود به پا می کنند. خدمات فرهنگی و بهداشت عمومی شامل حال همه نواحی روستائین نیست. در مناطق دور دست، مردم به پزشک و دارو دسترسی ندارند. سابق بر این، سالاریا و تراخم در مناطق شمالی، مرکزی و جنوبی ایران بسیار بود^۱، ولی امروز دولت با این دو بیماری شدت مبارزه می کند، سابقاً از خوراک کشاورزان ایران در نقاط مختلف اجمالاً سخن گفتیم اکنون طرز تغذیه آنان را در یک ناحیه مشخص بررسی می کنیم:

«بمذاق مردم شهری نباید آبگوشت گاو خوراک لذیذی باشد، اما خوراک کشاورزان در محل (بلوک زهرا) آن را بی چاشنی هم می خورند. اگر قرار باشد بلوک زهرا قورمه ای برای زمستان درست کنند از آبی که قورمه در آن نیم پز

شده است بخوراک می سازند... آشهای مختلف دارند: آش دوغ، آش جو، و آش بلغور اشکنه را به همان طریق که می دانید - منهای سبزی خشک آن - می خورند؛ پلو «پلاو» است و فقط شبهای جشن و در مراسم عزا یا در میهمانیها به آن می توان دسترسی یافت... از سرخ و کباب و خورش فسنجان و دیگر خوراکیهای تفریحی و تنزیی بچه ها بوئی می شنوند که سهمانی رسیده باشد، و یا کله گنده ای پا به دهه گذارده باشد.

غیر از گندم و جو، از ارزن هم نان می بندند. نانی که معمولاً می خوردند همان لواش است. شیر را تا بتوانند پنیر می کنند برای زمستان و در «بستو» می فشارند. بعد گوشه ای از انبار یا مطبخ یا زیرزمین را گود می کنند و بستوها را وارونه چال می کنند و رویشان خاک می ریزند، و هر چند روز یک بار همان گوشه را آب می دهند. نوعی پنیر خیکی می شود، البته بسیار تندتر و گواراتر. و اگر نخواهند پنیر درست کنند ناچار باید ماست زد و از دوغ آن کره گرفت. دوغ و ماست را، اگر زیاد باشد، در خیکی می ریزند که از سقف آویخته است و دو نفری آن را مثل نلو تکان می دهند. به قول خودشان «خیک می اندازند.» و اگر دوغ و ماست کم باشد در بستوهای بزرگ می ریزند و کره اش را می گیرند. کره که به دست آمد، دوغش را می گیرند و برگ گل در آن ریخته و نمک زده، بخصوص که از گرمای بیابان رسیده باشی و چشمت از دهانت تشنه تر باشد، و گمان نبری که همه آبهای عالم بتواند سیرایت کند. آن وقت، قدح دوغ را به دست می دهند... خوراک بیابان، کمتر، چیزی غیر از نان و پنیر است؛ اگر باشد لوبو میوه ای

و گرنه گردویی یا شمشلی قاتق آن است.

چایی را همیشه می‌خورند؛ اینطور نیست که مثلاً با بساط صبحانه همراه باشد برای رفع خستگی در مزرعه و باغستان، دم قهوه‌خانه، وقتی مهمان برسد، و در مجالس، و هر جای دیگر. چایی کم کم قوت غالب مردم این مملکت شده است. نان و پنیر و چایی غذای دائمی است.^۱

آغاز اصلاحات

اوایل قرن چهاردهم هجری قمری (نیمه دوم قرن نوزده میلادی) در نتیجه خیانت و اسراف و تبذیر درباریان، نظام بی‌حد و حصر فرمانروایان، ضعف قوای نظامی، و شکست مکرر ایران از روسیه تزاری، مداخلات استعماری انگلستان و دیگر کشورهای غربی، در ایران عامه مردم و مخصوصاً روشنفکران دریافتند که بدون تغییرات بنیانی و تغییر رژیم حکومت، ممکن نیست قدسی در راه اصلاحات اجتماعی برداشت. «کسانی که طالب اصلاحات بودند تحت تأثیر «نهضت جوانان ترک» و «نهضت وحدت اسلام»، که پیشوای آن سیدجمال‌الدین اسدآبادی (افغانی) بود، درآمده بودند. همینکه شاه در صدد تهیه پول برآمد و شروع به اعطای امتیازاتی به شرکت‌های خارجی کرد. خاصه پس از اعطای امتیاز تنباکو در سال ۱۳۰۸ - ۱۳۰۷. مردم لب به شکوه گشودند و رفته رفته طالب تغییر رژیم حکومت شدند تا در ۱۳۲۴ ه. ق. کار به انقلاب مشروطیت کشید. افراض نهائی روش قدیم زمینداری از خواص دوره قاجاریه است، و اعطای مشروطیت را می‌توان علامت ظاهری انحلال راه و رسم کهن دانست. اما این تغییرات بتدریج صورت گرفت و تحول وضع قدیم به جدید، ناگهانی نبود. پیش از سال ۱۳۲۴، تزلزل دستگاه حکومت موجب تغییرات محتثابهی در راه و رسم زمینداری شده بود و حال آنکه در دوران پس از ۱۳۲۴ چیزی از روش قدیم باقی نماند مگر پاره‌ای از یادگارهای قرون وسطی که یا همچنان دوام یافته و یا هر چند یکبار از نو ظاهر گشته است.»^۲

با اینکه از دوره ناصرالدین شاه زمینه اصلاحات اجتماعی به‌گوش می‌رسید، اکثر زمامداران و اصلاح‌طلبان معنی این کلمه و راه وصول به آن را نمی‌دانستند. در این دوره - چنانکه می‌دانیم - ایران، همچنان، کشوری بود کاملاً کشاورزی و تنها منبع ثروت آن زمین بود که از آن با ابتدایی‌ترین وسایل و ظالمانه‌ترین طرز بهره‌برداری می‌شد. تقویم مالیات نواحی مختلف روی اصول و ضوابط صحیحی انجام نمی‌شد. از بعضی نقاط، زیاد و از بعضی دیگر، کمتر از حد لازم مالیات می‌گرفتند. زمینهای دولتی و خالصه زیاد بود و گاه دولت برای درمان درد بی‌پولی قسمتهایی از آن زمینها را بی‌فروخت و به این ترتیب، اسلاك خالصه مبدل به اسلاك شخصی می‌شد. و معمولاً اشخاص بیش از دولت در راه عمران اراضی دلسوزی و علاقه به خرج می‌دادند.

«در زمان ناصرالدین‌شاه، در اثر فروش زمینهای خالصه، بسیاری از آنها به فروش

۱. بلال آل‌احمد، تات نشینهای بلوک زهراء، ص ۶۲، ۶۳ (به اختصار).

۲. مالك و زادع در ایران، بیخون، ص ۸۶-۸۵.

رفت. در آغاز حکومت ناصرالدین شاه، در اثر مساعی امیر کبیر، تخفیفی در میزان مالیاتها قائل شدند و از اخاذی مأمورین دیوانی و اخذ سیورسات جلوگیری به عمل آمد؛ در نتیجه، وضع کشاورزی رو به بهبود نهاد و بسیاری از زمینهای بایر آباد شد. پس از مرگ میرزا تقی خان امیر کبیر (۱۲۶۸ ه. ق.) بار دیگر مأمورین اخاذی را از سر گرفتند و پرداخت حقوق این و آن به بعضی از دهات «اربابی» حواله گردید. در نتیجه، تجدید عمران و آبادی کشور متوقف شد. در اثر قحطی سال ۱۲۸۶-۸۸ ه. ق. بسیاری از مالکان اصفهان ملک خود را رها کردند و بار دیگر این اسلک بصورت خالصه درآمد... در اواخر سلطنت ناصرالدین شاه، بسیاری از اسلک خالصه حوالی اصفهان فروخته شد و هنگامی که مظفرالدین شاه به تخت نشست تنها اسلک خالصه‌ای که در اصفهان باقی مانده بود عبارت بود از دهات مخروبه... چون دربار محتاج پول بود مشاوران مظفرالدین شاه پیشنهاد کردند که تمام زمینهای حوالی اصفهان را خالصه اعلام کند و قصد او از این کار فروش اسلک سزبور باشد. برای اجرای آن نقشه، دفتر «رقبات نادری» را بیرون کشیدند و بسیاری از زمینهای اربابی را «خالصه» اعلام کردند و هرج و مرج تازه‌ای به وجود آوردند... سکه^۱ که کتاب خود را در سال ۱۸۸۲ م. (۱۳۰۰ ه. ق.) نوشته، می‌گوید: «... میل غالب، بر این بود که بر شماره اسلک دیوانی و خالصه بوسیله تصرف سقوقات و غصب زمین این و آن ضبط اسلک اشخاص بلاوارث افزوده شود. علاوه بر این، بعضی از اراضی را «تبرق» یا شکارگاه سلطنتی اعلام کردند، و بسیاری از دهات را مانند سابق به شکل تیول به مستفدین می‌دادند... علاوه بر این، در زمان قاجاریه، مانند ادوار سابق، یک دسته سهم از زمینها عبارت بود از زمینهای متعلق به ایلات و عشایر؛ و اگر نیمه دوم قرن نوزدهم را از حیث وسعت این نوع اراضی یا از حیث طرز اداره نواحی ایل نشین با اوایل قرن نوزدهم بسنجیم اختلاف چندانی مشاهده نمی‌کنیم.»^۲

«از نظر اداره امور محلی و اجرای عدالت در سلطنت چندان اختلافی میان اواخر و اوایل دوره قاجاریه وجود نداشت. در دهات متعلق به عمده مالکان تمام سرافعات مربوط به مردم ده را مالک رسیدگی می‌کرد، و قدرت او از طریق «مباشره» یا کدخدای ده، اعمال می‌شد. همین قدرت را تیولدار در دهی که تیول او بود داشت. در دهات خرده‌سالک، مردم، داوری خود را نزد کسانی از روستاییان می‌بردند که آنان را بیطرف می‌پنداشتند.

اگر دعاوی در محل حل و فصل نمی‌شد، آنها را به نایب‌الحکومه یا حاکم ارجاع می‌کردند... اداره امور مالیات یا «مستوفی» بود. در دفاتر مالیاتی (جزو جمع) اساسی ایالات و ولایات و بلوکات و دهات هر ولایت را با مقدار مالیات هر کدام ثبت می‌کردند و هر تغییری که در میزان مالیات، روی می‌داد در دفتر جزو جمع یادداشت می‌کردند. مستوفی هر ولایت هر سال میزان درآمدهای مالیاتی را بر آورد می‌کرد، که آن را در دفتری موسوم به «دفتر دستورالعمل» وارد می‌کردند... مالیات دهات را یک کاسه تعیین می‌کردند، و این مبلغ

1. Stack

۲. مالک و زارع در ایران، پیشین، ص ۹۶-۹۸ (به‌مناب و اختصار).

شمالی، اراضی گندم زار دیمی بیشتر بود، ولی در همین منطقه نیز برنجزارها، محتاج آبیاری مصنوعی بوده است. اصطلاحات مربوط به آبیاری در بعضی از منابع از جمله فیهت المقلوب حمدالله مستوفی موجود است. ترعه های متفرع از رودرا «نهر» و مجاری کوچک را «جوی» می خواندند. در ایران برای رسانیدن آب به مزارع، از شیوه های مختلفی استفاده می شده که جمگی مصنوعی و محتاج صرف وقت و کار و کوشش بوده است. اکنون نخست زراعت دیمی را مورد مطالعه قرار می دهیم: زراعت دیم در ایران: نوعی زراعت که در نواحی کم آب بوسیله باران به عمل می آید، «دیم» خوانده می شود. و ایران در شمار کشورهای است که زراعت دیم در آن سخت معمول است. از نظر علمی:

این نوع زراعت در مناطق سردسیر و در سرزمینهایی قرین موفقیت است که بارش سالیانه آنها میان ۲۵ تا ۵۰ سانتیمتر باشد. در سرزمینهای مناطق گرمسیر، که شرایط اقلیمی سبب تبخیر سریع رطوبت می شود، اگر بارش سالیانه تا حدود ۷۶ «سانتیمتر» باشد، زراعت دیم می توان به عمل آورد.

در زراعت دیم، نباتاتی می توان کشت کرد که در برابر کم آبی مقاوم باشند (مانند گندم، جو، ذرت، چاودار، سیب زمینی، پنبه و غلوفه). در زراعت دیم، زمین را معمولاً یک سال در میان کشت می کنند، ولی شخم و سله شکنی، همه ساله و بعد از هر بارندگی، تکرار می شود (سله طبقه سختی است که پس از بارندگی یا آبیاری روی زمین تشکیل می یابد و مانع خروج جوانه می شود و باید با کود حیوانی و اصلاح جنس زمین، از مضار آن جلوگیری کرد). تعویض کشت نباتات و آیش بندی در باروری زمینهای خاص دیمکاری، مؤثر است. روشهای زراعت دیم نسبت به نوع خاک، اقلیم و نباتات متفاوت است، ولی احتمالاً نیمی از زمینهای زراعتی جهان بطور دیم زراعت می شوند. در غالب نقاط ایران، میزان محصول زمینهای دیم بیش از مقدار محصول زمینهایی است که آبیاری می شود. در سال ۱۳۴۱، قریب ۳/۹ میلیون هکتار از اراضی زراعتی ایران زیر کشت دیم بوده است. در مقابل ۲/۳ میلیون هکتار زیر کشت آبی و ۱/۸ میلیون هکتار در حال آیش.

آیش: پس از برداشت محصول در بعضی زمینها یک، یا دو یا سه سال زراعت نمی کنند. این مدت بر حسب استعداد زمین، آب، و مقدار زمین، فرق می کند. آب دستی را از رودهای بزرگ یا رودخانه ها به کمک نهرها و جویبارها به مزارع می رسانیدند. در جاهایی که رودخانه نبود ناچار از طریق کاریز (قنات) آبهای زیرزمینی را به کمک دالانهایی که با رنج بسیار حفر می کردند به مزارع مورد نظر می رسانیدند، حمدالله مستوفی و سه قرن پس از او، شاردن از انواع آبیاری در ایران سخن می گوید و می نویسد: در ایران دو نوع آب وجود دارد: ۱ - آبهای روی زمینی که عبارت است از آب رودخانه و آب چشمه، و آبهای زیرزمینی یعنی آب چاه و آب مجاری زیرزمینی که ایرانیان آن را «کاریز» می خوانند. در ایران، از دیرباز، به فنون

آب‌یابی و آبیاری توجه می‌کردند. در دانشنامه جهان گیاث‌الدین علی امیران‌الحسینی-الاصفهالی، فصلی در علامت کشف آب چشمه و کاریز و چاه وجود دارد. ایرانیان آب جوی را برای حاصلخیزی زمین و باغها و مزارع، کم‌ارزش‌تر از آب رودخانه می‌شمردند. شاردن می-نویسد که بهای آب رودخانه و چشمه متفاوت است، و آب رودگزاتر از آب چشمه می‌باشد. در آذربایجان اقبو (آب سفید) را بهتر از قوسو (آب سیاه) می‌شمردند.

در خوزستان، از آب رودهای کارون و کرخه و آب دزفول برای آبیاری استفاده می-کردند. سد «شادروان» در زمان شاپور اول، پس از سال ۲۶ میلادی برپا شده بود، و در قرن چهاردهم میلادی برپا و دایر بود، و بالاتر از آن سد بزرگ دیگری ساخته شده بود، به نام «بند قیصر» که بنا به اسناد تاریخی، امیران رومی که والرین در رأس آنها بود، در ساختمان سد اولی شرکت داشتند. این دو سد که برای بالا آوردن سطح آب کارون و جاری ساختن آن سوی اراضی مرتفع‌تر ساخته شده بود، بارها خراب شده و مجدداً تعمیر و ترمیم گشته بود، و در آغاز قرن چهاردهم، رشیدالدین فضل‌الله مبلغ ۷۰ هزار دینار برای احیای یکی از دو بند مذکور خرج کرد، تا آب را متوجه اسلاک خویش کند. به گفته حمدالله مستوفی قزوینی، از رود زاینده‌رود به بهترین وجه ممکن استفاده می‌شده و قطره‌ای از آب آن به هدر نمی‌رفته است، و ۸۰۰ نقطه مسکونی بجمعیت بوسیله این رود و چاهها و کاریزها شروب می‌شده است.

در فارس نیز از رود گز استفاده شایان به عمل می‌آمده و برآن رود سد وجود داشته؛ ۱- سد فخرستان در بلوک راجرد؛ ۲- سد عضدی (بند عضدی) که توسط عضدالدوله دیلمی از خاندان بویه (۹۷۳ - ۹۹۹ م. ۳۶۳ - ۳۳۸ هـ.) ساخته شده بود و کربال علیا را شروب می‌کرده؛ ۳- بند قصار که کربال سفلی را آبیاری می‌کرد. سد اولی و سومی در قرن ششم هجری، توسط اتابک چائولی (چاولی) ترمیم شد و در دوران مورد نظر، هر سه سد دایر بود. ۱- مقدمی درباره سد عضدالدوله می‌نویسد: «عضدالدوله جریان رود را میان شیراز و استخر به کمک سد عظیمی بسدود ساخت و پایه آن سد را باسرب مستحکم کرد. آنگاه آب رود دریاچه‌ای تشکیل داد و سطح آن بالا آمد. از آن پس، در دو کرانه رود ده دولاب ساخت و در کنار هر دو دولاب آسیابی به پا نمود.»^۱

ابن البیخی در زادنامه، درباره آن چنین می‌نویسد:

«بند عضدی هم آنست کی در جهان مانند آن نیست، وصفش آنست کی این نواحی کربال بیش ازین بند صحرا بود بی‌آب، و عضدالدوله تقدیر کرد کی این بند می‌ساخت... از سنگ و صهروج... وجویها ساخته‌اند برآن، و جمله نواحی کربال بالابین، آب از این بند می‌یابد.»^۲

از روزگاران قدیم، یکی از وسایل جبران کم‌آبی در کاشان، بستن سدهای معتبر در مجاری خشک رودها، بمنظور مهار کردن سیلابهای بهار بوده است. از سدهای قدیمی سد قنصر و سد تهرود یا بند عباس قابل توجه و شایان ذکرند.

۱- د.ک. فضل‌بن‌سید مافروخی، توجه محاسن اصفهان، به اهتمام عباس الهال، ص ۱۴۲ و حمدالله مستوفی، زینت القلوب، ص ۱۴۸، ۵۱ و ۲۱۸. ۲- احسن التمامیم، ص ۲۲۲. ۳- ص ۱۵۱ به بعد.

سدهای آبیاری

«در تنگنای رودخانه سیلریز تمصر به طرف جلگه کاشان از قدیم-الایام، سدی باسنگ و ساروج ساخته شده که گفته‌اند از بناهای سلطان جلال‌الدین سلک‌شاه سلجوقی (۴۸۵-۵۴۶ هـ) است، و همزمان با بنای قلعه جلالی در کنار شهر کاشان و بلکه برای مشروب ساختن قلعه مذکور احداث نموده‌اند. طول دیوار این سد در عقب دره به ۴ گز و در سطح فوقانی ۷ گز می‌رسیده. دریاچه پشت سد از سیلابهای رودخانه تمصر آبگیری شده، در تابستان بوسیله نهر شجری به طول تقریبی ۱۸ کیلومتر کشتزارهای بزرگه لئحر را در حومه شهر کاشان مشروب می‌سازد.

در سال ۱۲۸۰ ق. مالکین لئحر بمنظور افزایش آبگیر مخزن، سد دیوار آن را به ارتفاع دو ذرع بالا آورده و ساخته‌اند اما بر اثر بارندگیهای شدید... مخزن و آبگیر بنوعی التناهی و پر شده است که اکنون چندان بهره‌برداری از آن نمی‌شود.»^۱

سد قهرود این سد در ۱۲ کیلومتری جنوب شرقی قریه قهرود، در میان دره عمیقی که دو رشته کوهسار را به فاصله کمی از یکدیگر جدا می‌کنند، باسنگ و ساروج ساخته شده. طول دیوار آن ۳۶ گز و عرض ۲ گز از کف دره به بالاست... لرد کرزن انگلیسی، که اوایل قرن حاضر سد قهرود را مشاهده نموده، در سفرنامه خود، آن را مهمترین اثر عمرانی و جالب توجه ایران شمرده می‌گوید: «از آثار آبادی و اقدامات سلاطین اخیر ایران، تنها سد قهرود کوه رود باقی است که به فرمان شاه عباس کبیر انجام یافته، و تاکنون مورد استفاده می‌باشد؛ دیگر چیز قابل توجهی در سراسر ایران یافت نمی‌شود.»^۲

در کتاب حدود العالم ضمن سخن «اندر رودها» از دو نوع رود سخن می‌گوید: یکی رودهای طبیعی، دوم رودهای مصنوعی «صناعی».

بطوری که از تاریخ یزد برمی‌آید، آبادانی یزد نیز از روزگار قدیم سدیون آبهایی بود که در روی زمین یا در کاریزها جریان داشته است. از آب تفت و نصیری غیر از استفاده‌های گوناگون، ده آسیاب دایر بود. اغلب کاروانسراها، خانقاهها، مساجد و خانه‌های شخصی از این آبها استفاده می‌کردند، و از جمله قنوات یزد از کاریز فیروزآباد یاد می‌کند و می‌نویسد: «و همانا پایه می‌باید رفت تا به آب رسید.»

همچنین از چاههای آب در شهر یزد و بیرون آن یاد شده است که به همت خیرالدیشان احداث و غالباً از بانی آنها در کتیبه‌ای به نظم یا به نثر یاد شده است. همچنین خواجه رشیدالدین فضل‌الله ضمن نامه‌ای دستور می‌دهد که پل دزفول را که اندکی خراب شده فوراً تعمیر کنند تا کارخرابی بالا نگیرد و موجب مخارج کلانی نشود.

ضمناً متذکر می‌شود که ولایت خوزستان که در روزگار قدیم منطقه‌ای زرخیز بود اکنون وضع خرابی پیدا کرده و مدت پنج سال است که ما برای عمران و آبادی این منطقه اقدام کرده‌ایم و «ببلغ ۷ تومان به خرج بند و بهای عوازل و تخم و تقاوی و ماکله رعایا صرف

۱. حسن اراک، آفاق تاریخی شهرستانهای کاشان و نطنز، ص ۲۲۰ به بعد (به اختصار).

۲. همان، همان صفحه.

کرده‌ایم.» ضمناً به‌عموم عمال خود دستور می‌دهد که رعایا و صدور و برزگران را مورد توجه و حمایت قرار دهند تا به‌عمارت و آبادانی مشغول شوند. در میان مناطق جنوبی ایران مردم کرمان بیش از سکنه دیگر نقاط از کمی آب رنج می‌برند.

بطوری که آقای دکتر باستانی پاریزی در مقدمه نادپخ کوهان منذ کرده‌اند، ارتفاع باران در این سرزمین وسیع در سال از ۲ تا ۱۰ سانتیمتر است. به همین علت، در بسیاری از زمینهای مستعد کرمان، بعثت کمی آب، انجام فعالیت‌های شمر کشاورزی امکان‌پذیر نیست. با این حال، مردم زحمتکش کرمان علی‌رغم بخل طبیعت، در طول تاریخ، به فعالیت‌های دامنه‌داری دست زده‌اند و با وسایل ابتدایی برای کندن قنات «... پنج من پنج من خاک را از ۱۸۰ یا ۲۰۰ متری زمین با دست و چرخهایی بیرون می‌کشند؛ و صدها حلقه چاه می‌کنند تا یک قنات دایر شود. اما این دایر شدن قنات تازه اول کار است، بایستی ابتدا زمینهای شور را، که برای کشاورزی مستعد لیست، شیرین کرد، و این خود سالها وقت لازم دارد. در مرحله دوم، مراقبت از این قنات است. خاک کرمان نرم و پوک است... بدین جهت، همیشه قنات ریزش می‌کند و پر می‌شود و جلو آب گرفته می‌شود؛ و بایستی قنات را پاک کرد... از این نکته می‌گذریم که بسیاری اوقات، لشکرخارج که به محاصره شهرهای کرمان آمده است، برای تسلیم شهر، قبل از هر کار به پر کردن قنات پرداخته... اغلب حکامی که به کرمان می‌آمده‌اند بزور املاک مردم را مصادره می‌کرده یا به ثمن بخش می‌خریده‌اند، یا وسایلی فراهم می‌کرده‌اند که مردم به ثمن بخش ملک خود را بفروشند. اعراب که به کرمان آمدند، املاک و زمین مردم بومی را گرفتند و در آن به احداث باغ و قنات پرداختند. اعراب حتی اساسی آنان را هم به نام خود کردند... بعدها مردم برای اینکه لااقل حکام به املاک آنان دست نیازند، تدبیری تازه اندیشیدند و بیشتر املاک خود را وقف نمودند تا شاید به پشتیبانی خاندان رسالت و عنوان وقف متسلطین، جرأت تصرف آن املاک نکنند... این تدبیر نیز گاهی کارگر نبود... قوام‌الدین ملک زوزن، که در حدود ۶۰۹ هـ. به کرمان آمده است، بعد از همه خود کاسی، یک روز گفت همه وقفنامه‌ها را پیش او بزند، سپس گفت بتحقیق معلوم شد که از دعای روحانیون، و موقوفه خواران کاری پیش نمی‌رود. فرمان داد مجموع وقفنامه‌ها را در آب شستند، و آنگاه تمام رقبات آن موقوفات را در حوزه دیوان گرفت و جزو املاک حاکم کرد.»^۱

بعثت یأس عمومی و بی‌علاقگی و بی‌ایمانی متولیان و ناپایداری اوضاع، موقوفه کردن املاک بیش از پیش موجب خرابی املاک می‌شد. آقای پاریزی در جای دیگر می‌نویسد: «... من وقتی از راههای اطراف کرمان عبور می‌کردم، دهانه‌های چاههای قنات متروک و آباد را، که در هر چند قدم یکی از آنها به چشم می‌آید؛ می‌دیدم و آن وقت می‌اندیشیدم که چه میزان نیرو و عمر انسانی در پدید آوردن این حفره‌ها صرف شده است... طول رشته این قنات آباد، متروک در زیر زمین، از طول راههای آباد روی زمین، در این سرزمینی که به اندازه خاک فزائسه وسعت دارد، بیشتر است.»^۲ «حوادث تاریخی در سایر شهرها و نقاط ایران اگر هم شدید و سخت بوده

۱. احمد علی خان وزیر کرمان، نادپخ کوهان، به اهتمام دکتر ابراهیم باستانی پاریزی (مقدمه) ص ۷-۳ (به اختصار).

۲. همان، ص ۵ (به اختصار).

الرات آئی آن به اندازه کرمان نبوده است. لشکر تیمور اصفهان را زیر و رو کرد ولی جلو زاینده رود را نمی توانست بگیرد... اما در کرمان اگر قناتی پر شد... سالهای سال مردم در فقر و فاقه بسر برده تا توانسته اند جان تازه بگیرند. اینکه خانه های کرمان اینقدر اتاقهای تو در تو دارد و داخل بی و دیوارهای هر بنا کندو و انبار ذخیره گندم داشته اند و یا پر کردن آن روی آن را افزود می کردند که دشمن از وجود ذخیره در پی دیوار آگاه نشود، برای جلوگیری از تحطیهای مداوم بوده است، زیرا هر خانه و خانواده می بایستی ذخیره دو یا سه سال یا لااقل یک سال بخود را در خانه داشته باشد... در قریه پاریز سابقاً رسمی بوده است که در پاییز هر سال، یعنی پاهای خرمین، حاکم محل و ریش سفیدان، خانه های مردم را بازرسی می کرده اند، و اگر کسی ذخیره بکثاله خود را نداشته است، او را از قریه خارج می کردند. این رسم بسیار عجیب به نظر می رسد، ولی بسیار لازم بوده است، زیرا دهات و شهرهایی که هر روز در برابر هجوم قشون و سواران فارسی یا خراسانی و عراقی بوده اند چاره ای نداشته اند که لااقل از نظر غذا، قدرت مقاومت چند ماه محاصره را داشته باشند.»^۱

پس از حمله چنگیز و سپری شدن دوران غارتگری، چسته چسته فعالیتهایی در بعضی نقاط به چشم می خورد.

بطوری که استاد فقید محمدتزوینی در مقدمه تاریخ جهانگشای جوینی نوشته است، یک سال بعد از فتح بغداد، یعنی در سال ۶۵۷، هولاکو حکومت بغداد و عراق و خوزستان را به علاءالدین عطا -

فعالیتهای عمرانی عظاملك جوینی

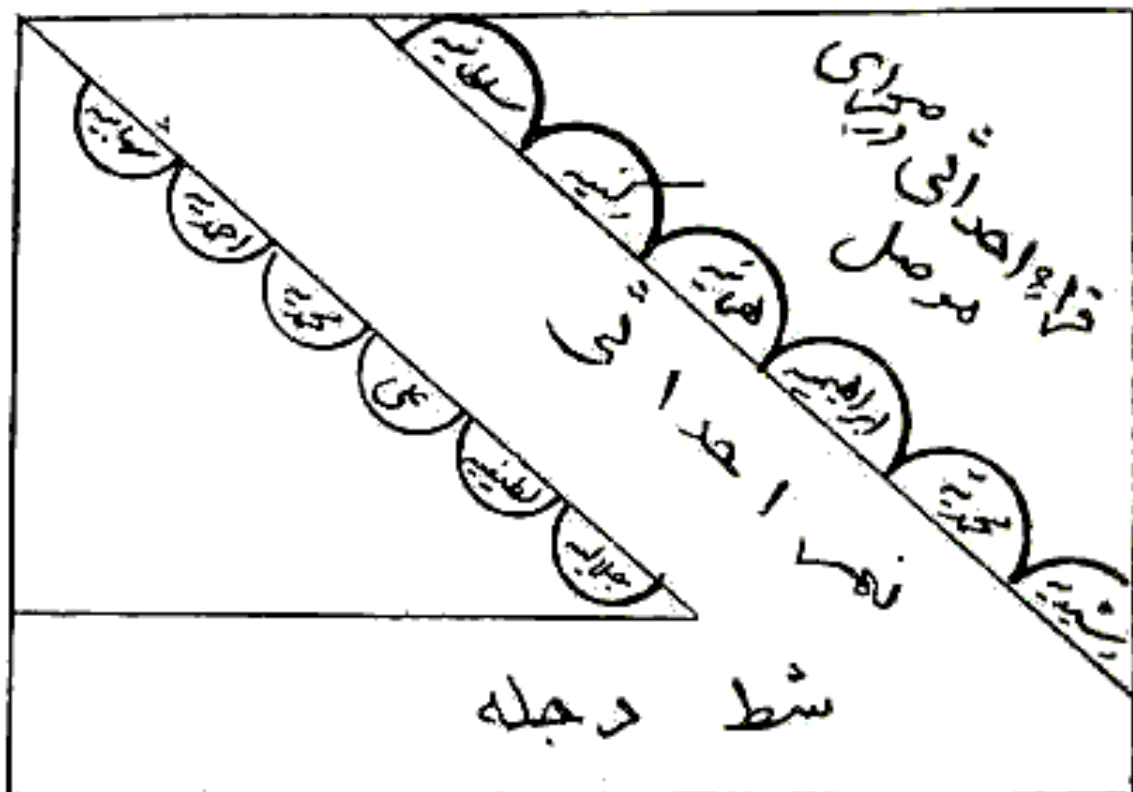
سلک جوینی واگذار می کند و این وزیر باتدبیر «...جمع هم خویش را صرف آبادی بلاد و آسایش عباد نمود. عوارض و مالیاتهای بسیار از دوش فلاحین و دهاقین بینداخت و درانشای آبروی و مزارع و مجاری سیاه جد وانی نمود، و نهری از فرات جدا کرد که مبدأ آن از شهر انبار بود و منتهی الیه آن کوفه و نجف. و او را در این عمل زیاده از صد هزار دینار زر سرخ خرج رفت، و صد و پنجاه قریه بر کنار این نهر تأسیس نمود و بدین طریق، اراضی واتعه بین انبار و نجف که همیشه وادی غیر ذی زرع بود مبدل به مزارع سبز و خرم و درختان سر در هم گردید و رباطی (رباط کاروانسرا با موضع و زاویه ایست که طلاب و فقرا در آن سکنی گزینند) به مشهد امیرالمؤمنین علی در نجف ساخت و طولی نکشید که بغداد و عراق عرب که از صدمه تاخت و تاز مغول بکلی ویران شده بود، بسرعت روی به آبادی گذارد و مردم به کشت و زرع اشتغال نمودند، و دخل عراق مضاعف گردید و بلاد و قری معمر شد، بحدی که گویند بغداد در زمان حکومت عظاملك بمراتب آبادتر و معنورتر از ایام خلفا گردید... رویهمرفته مدت حکمرانی علاءالدین عظاملك در بغداد قریب بیست و چهار سال بوده است.»

بطوری که از آثار و مکاتیب رشیدالدین فضل الله برمی آید، وی نیز در دوران قدرت خود، برای پیشرفت فعالیتهای کشاورزی، کوشش فراوان کرده است. «رشیدالدین در نامه ای که به جلال الدین فرزند خود، نوشته به او دستور داده است که نهری وسیع در صحرای سلاطیه

از شط فرات حفر کند و ده قریه بفیاد نهد، و برای این قرارعایا از بلاد و ایالات اناطولی و قلسرین و عواسم جمع کند، و به آنان بذر و وسایل کشاورزی و مساعده بدهد، و در صدر نهر از دو جانب هشت روستا و در ذیل آن دو روستا احداث کند.»^۱

خواجه در مکتوب «۳۸» که به اهالی دیار بکر نوشته خطاب به حکام و نواب و قضات و سادات و صدور و متصرفان و رعایا و اهالی و صحرائشینان بمالک دیار بکر و دیار ربیعہ اعلام می کند که باید تحت نظر خواجه زکی الدین مسعود در حدود موصل نهری جدید جاری کنند. در طرفین نهر ۱۴ قریه احداث کنند و هر قریه را به اسمی که تعیین شده بنامند. سپس می نویسند که از دیار بکر و دیار ربیعہ و ارسنیة کبری و صغری و زوم تعداد کافی کشاورز گرد آورند و به آنها «تخم و عوایل و تقاوی و مؤاکله» بدهند تا با خیال راحت به زراعت و عمارت مشغول شوند. ضمناً برای اجرای این نقشه عمرانی، خواجه دستور می دهد ۲ هزار نفر از بلاد مذکوره به کار دعوت شوند تا «به حفر جداول و انهار و سواقی و سد سدود و عمارت بیوت و اسوار قری» مشغول شوند و در پایان تاکید می کند که مزد آنها را روزانه بدون کوچکترین تأخیر و تعویقی بپردازند.

نقشه محل بدین نحو تصویر شده است.



نقشه فعاایتهای عمرانی در عصر خواجه رشیدالدین فضل الله

خواجه لظیر همین دستور را به فرزند خود، جلال الدین می دهد که در صحرائ ملاحظیه از شط فرات نهری وسیع احداث کند و ده قریه در آن ایجاد نماید و عده ای کشاورز از اطراف گرد آورد و تخم و وسایل کار از هر جهت در اختیار آنان بگذارد. به این نامه نیز نقشه کار

۱. مکاتیب رشیدی، ص ۲۴۶ (به نقل از، مالک و ذابح در ایران، بهمن، (حاشیه) ص ۱۹۷).

شعبه است.

در کتاب بدایع الوقایع، که در اواخر عصر تیموری نوشته شده است، نیز این موضوع جالب، مذکور است.

کاریز و قنات: «از امور غریبه که در ترکستان مشاهده کردیم آن بود که امیر عرب در یک فرسنگی «صبران» دو کاریز جاری کرده بودند که مسافران بر و بحر عالم مثل آن دو کاریز به آبادانی و معموری در معموره عالم نشان نمی دادند. و قریب به دویست غلام هندوستانی لاینقطع در آن کاریزها کاری کردند. و بر سر آن دو کاریز قلعه ای بنا کرده... و در قرون آن قلعه چاهی احداث نموده بود که عمقش به دویست گز رسیده بود و داعیه اش آن بود که عمق آن را به بحر محیط رساند. این کمینته از روی گستاخی به عرض رسانید که این خیال را خلاق محال می شمارند و در دایره خیال می دارند. امیر خندان شدند و گفتند که در «قیروان» مغرب شهری دیده ام که پادشاهی در وی چاهی کنده و عمق آن را به سطح محیط رسانیده و از آن آبی منفجر گشته که یک سناره وار بلند می ریزد (چاه آرتزین) و چهار شهر از آن معمور است. از کجا این چاه مثل آن نخواهد شد.

اگر گویی که بتوانم قدم در نه که بتوانی و اگر گویی که نتوانم برو بنشین که نتوانی

به هر کاری که همت بسته گردد اگر خاری بود گلسته گردد از روی زمین تا آب پنجاه گز بود، و عمق آن یکصد و پنجاه گز، و آن مقدار آب را بر می کشیدند، و دلو عظیمی ساخته بودند و بر یک جانب سردابه ساخته. یک جفت گاو را به گرد آن چاه به آن دلو می بستند و آن گاو را در سردابه می راندند. چون به نهایت سردابه می رسیدند، دلو از چاه بر می آمد و آب می ریخت. بعد از آن، کاری کردند. اتفاقاً آن چاه دم پیدا کرد و کار کردن متعذر شد.

نتوان رفت در آن چاه که دم پیدا کرد

و کار متعسر شد. یک جانب چاه را مقدار جویچه تا قعر چاه کنند و به شکل آستینی از چرم دوخته در آن جویچه نهاده محکم ساختند، و بر سر آن دم آهنگری نیز ترتیب نمودند. و می دمیدند و استادان نقب کن به کار مشغول بودند، و هر کدام از نقب کنان دو کدو بر دو زان خود بسته کاری کردند که اگر آب بیکبار منفجر گردد، در زیر آب هلاک نشوند؛ تو گویی که آن چاه هولناک ازدهایی است از جانب دم تا دهان به زمین فرو رفته.»^۱

مؤلف نصف جهان می گوید: «مفضل بن سعد مافروخی ضمن بحث در پیرامون اصفهان می نویسد: آب زاینده رود به تمام این ناحیه تسلط و جاری نیست، بلکه بعضی از بلوکات و نواحی آن قنات آب و چشمه سار است و آب آن از آنهاست. و بعضی هم از رود و قنات، هر دو نصیب آب دارد. باران این ناحیه به اعتدال است. هیچ جای این ناحیه زراعت دیم ندارد مگر «فریدن» و «چهارسحال». شهر اصفهان شمال زاینده رود واقع است و رود از کنار آن می گذرد،

و برای شهر از رود، نهرها بریده و در داخل آن برده‌اند و بقدر حاجت با آنها... صرف می‌شود... نام این رود را از آن زاینده‌رود لهاده‌اند که تمام زمین آن چشمه‌سار است، و چون در وقت قلت آب، با قطع آن، هر محل از آن را سدی بسته و آب آن محل را بالتمام به نهری برند، قدری که از آن محل گذشته، از زمین و مجرای رود چندان زایش نموده که آب جاری می‌گردد، نهری دیگر از آن درست شده... و آن را زنده‌رود نیز می‌گویند که گویا آن همیشه زنده و تازه است؛ با آن که مخفف زاینده‌رود باشد. حاصل این ناحتی اکثر گندم و جو و ماش و عدس و برنج و نخود است، و سایر حبوب هم از ارزن و گاورسی و ذرت و باقلا و بذر کتان و غیرها بقدر خودش دارد...» در فصل چهارم، ضمن بحث در امور طبیعی اصفهان می‌نویسد: «... عروق زمینش سلو از آب صاف شیرین‌گوارا است و آبی که مجاور چنان خاکی است، حالتش معلوم، که شیرین و سبک است. چاههای آن اکثر از چهار ذرع تا پنج ذرع شاه به آب می‌رسد... آنچه قریب به زاینده‌رود است به دو ذرع هم می‌رسد... در هر خانه چاه آب متعدد دارد و حوضها ساخته‌اند که بسهولت و ارزانی، آب از آن چاهها کشیده در آن می‌ماند... اما قنات... قاعده آن این است که از زمین بالنسبه بلندی... که محل آن هم آبدار است، چاهی عمیق کنده که استنباط آبی شود و باز به فاصله، در سمت سرایش، چاهی دیگر می‌کنند، و لامحاله چاه دومی عمقش بالنسبه به چاهی که اول کنده‌اند کمتر خواهد بود... و از زیر زمین آنها را متصل به یکدیگر لقب می‌نمایند؛ و همچنین چاههای متعدد به طرف نشیب کنده و متصل به هم نموده و یا بالضرورة هرچه پیش روند، عمق چاه کمتر و بر روی زمین نزدیکتر می‌شود، تا وقتی که دیگر حاجت به کندن چاه نباشد و آب بر روی زمین جاری و به محل زراعت نشستند و صرف شود...» در فصل سوم این کتاب، از انواع «طاحونه» سخن می‌گوید و می‌نویسد که یکی از اقسام آن «طاحونه آبی» است که آن را آسیاب می‌نامند و در اصفهان بعلت وجود آب زاینده، از این نوع آسیاب استفاده می‌شود، به این ترتیب که چرخ بزرگ در جنب الوار آسیاب تعبیه می‌کنند و بر آن چرخ، پره‌هایی نصب می‌کنند، و بطوری که پس از ریختن آب بر روی پره‌ها چرخهای داخل آسیاب به حرکت می‌آید، و سنگ آن که به «آس» موسوم است به گردش درمی‌آید. در اصفهان نوع دیگری طاحونه، که به قوت حیوانات به حرکت می‌آید، نیز زیاد است که آن را «آسیاب گاوی» می‌خوانند. علاوه بر این، در اصفهان دستاسی نیز معمول است. که سراد آس دستی است که به کمک دست می‌گردانند. در همین فصل از کثرت چاههای کم - عمق در اصفهان سخن می‌گوید و می‌نویسد: «در هر خاله یکی دوتا چاه است؛ چاههایی که از آب آن برای مصرف خانگی و حوض استفاده می‌شود و آب آنها را با دست و پا می‌کشند و قسم دیگری هست که به کمک گاو، آب آنها را می‌کشند و از آب آن برای مصرف حمام و مسجد و مدارس استفاده می‌شود. این قسم چاهها را از زیر تا بالا به آجر و ساروج محکم می‌کردند.»^۱ به نظر بطروشفسکی: «در باره ساختمان نهرهای اصلی متفرع از رودهای بزرگ، تا حدی می‌توان از دو نقشه که به دو نامه رشیدالدین متضم می‌باشد، دآوری کرد... در نامه

۱. سجد مهدی اصفهانی، نصف جهان اصفهان، به تصحیح علیرضا شادرو، ص ۱۸ و ۲۵ و ۲۶.

اولی، چنانکه از نقشه استنباط می‌گردد، سخن از نهر بزرگی به نام رشیدی در میان است که در نزدیکی جزیره این عمر از شط دجله منشعب می‌شود تا به موازات شهر موصل؛ و ۱۶۰ کیلومتر درازی آن بوده. نهر مزبور یا کار اجباری بیست هزار روستایی، که از بین‌النهرین علیا و ارمنستان و روم گرد آمده بودند، ولی نزد روزانه به ایشان پرداخته می‌شده، احداث شده بود... به گفته حمدالله مستوفی، از آب سه رود بزرگ و پرآب ایران؛ جرجان (گرگان) و سفیدرود و شاهرود - که شاخه‌ای از سفیدرود است - برای آبیاری استفاده اندکی به عمل می‌آمده. این سه نهر در دوران ساسانیان از سقوط دستگاه آبیاری و بالملازمه، انحطاط زراعت در بسیاری از نواحی شمالی ایران - در دورانی که پس از غلبه چنگیز عمده مردم صحرائشین ترك مغول افزایش یافته بوده و مجاورت آنها ایشان، در کشاورزی ساکنان زراعت پیشه همسایه تأثیر مرگباری داشته حکایت می‌کند. استعمال چرخهای عظیم برای بالا کشیدن آب - که آب رود را به یاری سطهایی که از چرخ بسته شده بوده بالا آورده به مزارع و باغهای مرتفعتر از سطح آب رود می‌رسانیده‌اند - در فرون وسطی متداول و معروف بوده است. در دایرة المعارف ابو عبدالله محمد بن احمد الخوارزمی (قرن دهم) شش اصطلاح برای تعریف دستگاههایی که اراضی مرتفع را آبیاری و شروب می‌سازند، ذکر شده است.^۱

در ایران، دولاب، یعنی چرخ بالادهنده آب، از قدیم متداول بوده و در تألیف حمدالله مستوفی در ضمن وصف سد شاپور در خوزستان، چنین می‌گوید: «در جانب شرقی بالای شهر، جویی در سنگ بریده‌اند و در زیر شهر با رود رسانیده‌اند، و دولابی بزرگ به آن جوی ساخته، چنانکه پنجاه گز آب بالا می‌اندازد.»^۲ (چون طول «گز» در نقاط مختلف متفاوت بوده، گز ممکن است یا ۳۰ تا ۴۰ متر و بیشتر برابر باشد).

کاری می‌نویسد قبل از رسیدن به شهر شیراز، در طی راه «... ماشین آبیاری مخصوصی دیدیم که بوسیله گاو کار می‌کرد و با ماشینهای آبیاری اروپایی، که با اسب و قاطر کار می‌کنند تفاوت داشت.»^۳ (کاری در دوره صفویه به ایران آمده است).

بطروشفسکی بتفصیل، از خصوصیات و مشکلات حفر قنات در ایران سخن می‌گوید و می‌نویسد: «با در نظر گرفتن اینکه در هر کیلومتر، از ۱۰۰ تا ۱۲۰ چاه باید زده شود و در سراسر کاریز، از ۳۰ تا ۳۶ گمانه کنده شود که عمق متوسط آنها در حدود ۵۰ متر و مساحت مقطع نیم متر مربع، این نتیجه به دست می‌آید که برای حفر گمانه‌ها می‌بایست اقلاً ۵۷ هزار متر مکعب خاک و سنگ بردارند. اگر خاک و سنگ مجرای زیرزمینی سه کیلومتری را هم به این رقم اضافه کنیم جمع رقم خاکبرداری به ۷۰ هزار متر مکعب بالغ می‌گردد که چند ده هزار متر مکعب از این مقدار را بناچار از عمق ۴ تا ۷ متر بالا آورده‌اند.

شاردن فرانسوی (در حدود سال ۱۶۷۰ میلادی) شرح مختصری درباره کاریز نوشته. به گفته وی، «ایرانیان برای کشف آب زیرزمینی در پای کوه چاه می‌کنند و همین که آب یاریکی

۱. مفاتیح‌المعلوم، متن عربی، ص ۲۱ (نقل از: کشاورزی و منابع آب ارضی...، پشین، ص ۲۰۸).

۲. نزهت‌القلوب، ص ۱۱۱ (از همان مأخذ، ص ۲۰۸). ۳. مفاتیح‌الکاردی، ص ۱۹۰.

یافتند آن را از طریق مجاری تحت‌الارضی به غشت تا ده «لیوه» و گاهی بیشتر منتقل می‌کنند و آب را از نقطه مرتفع به جاهای پست‌تر می‌رسانند تا بهتر جاری شود. در جهان، قومی وجود ندارد که مانند ایرانیان در مصرف آب، صرفه‌جویی کنند. این مجاری زیرزمینی گاهی در عمق ۱۰ الی ۱۵ «توازه» (هر توازه ۹/۹۴ متر) حفر شده است. من کاریزهایی به این عمق (قریب ۳ متر) دیدم. اندازه گرفتن عمق این مجاری آسان است، زیرا که در هر ۱ متر، یک چاه نفس کش دیده می‌شود که قطر دهانه آن به اندازه چاههای خودمان است... مسلماً در جهان قومی وجود ندارد که همچون ایرانیان در نقب زدن و حفر مجاری زیرزمینی چنین چیره‌دست باشد...»^۱

در قرون وسطی، آبیاری بوسیله چاه نیز در ایران بسیار متداول بوده و نوشته‌های حمدالله مستوفی، که غالباً از چاهها سخن می‌گوید، گواه بر این است. طرز آبیاری از چاهراشاردن در قرن هفدهم مفصلاً شرح داده و شکی نیست که در قرن چهاردهم نیز همان شیوه معمول بوده است. وی چنین می‌گوید: «ایرانیان گذشته از آب رودخانه و جوی و قنات، از آب چاهها نیز استفاده می‌کنند، و تقریباً در همه جای آن سرزمین چاه وجود دارد. آب را به کمک گاوهای نر، در دلوهای بزرگ چرمی یا مشکهایی که از ۲۰۰ تا ۲۵۰ لیور وزن را بالا می‌آورند، از چاه می‌کشند. این دلو (یا مشک) از پایین دهانه‌ای دارد به درازی ۲ تا ۳ پا و قطر نیم پا، و طنابی که بدان متصل است و به بالای چاه بسته، همیشه آن را سر به بالا نگاه می‌دارد که آب از آن لریزد. گاو نر بکمک طناب ضخیمی که به دور چرخ می‌کشد دارای سبه یا قطر است، و در بالای چاه، چون قرقره‌ای نصب شده، پیچیده می‌شود، دلو (مشک) را بالا می‌کشد و آب را به حوض مجاور دهانه چاه می‌رساند، و از دهانه مشک در حوض می‌ریزد و از آن پس آب از آنجا به مزارع تقسیم می‌گردد.

برای اینکه گاو به آسانی آب را بالا بکشد، معبر را طوری تعبیه کرده‌اند که در حدود سی درجه سورب است و بدین طریق، در سطح مایلی از بالا به پایین حرکت می‌کند و ضمناً باغبان هم روی طناب می‌نشیند و بدین وسیله، زحمت خود او کمتر می‌شود و فشار به طناب، به گاو هم کمک می‌کند. بنابراین، این تعبیه - هر قدر هم ساده و بدوی به نظر آید - هم راحت است و هم ارزان و به کار بستن آن فقط یک نفر لازم دارد...»

برای اندازه گرفتن و مصرف آب در آن دوره، از کاسه‌های مسی و گرد و بسیار نازک استفاده می‌کردند؛ بدین ترتیب که کاسه را، که سوراخی کوچک در وسط دارد، در جوی که آب را به مزرعه می‌رساند قرار می‌دادند. آب بتدریج از آن سوراخ وارد کاسه می‌شد. چون کاسه به ته آب می‌رفت، اندازه پر شده بود. مراقبت در توزیع آب معمولاً به عهده میراب بوده و او بوسیله عمال خود، آب را از بخشی به بخش دیگر و از مزرعه‌ای به مزرعه دیگر هدایت می‌کرد. میرابی شغلی بود پر دخل و میراب اصفهان در عهد شاردن از شغل خود سالی چهار هزار تومان مداخل داشت. راوندی در فاصله قرنهای ۶ و ۷ هجری، در مورد ظروف اندازه‌گیری آب، اصطلاح پنگان «فنجان» را به کار می‌برد.^۲

۱. شاردن، مجلد ۱۴، ص ۹۷-۹۶ (العبان ماخذ، ص ۲۱۲).

۲. کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران، بدین، ص ۱۲۲-۱۹۶ (به‌تأوی و اختصار).

ابن الاثیر ضمن بیان وقایع سال ۴۵۶، به مقام و سوتعیت اجتماعی رئیس مظفر و همکاری او با حسن صباح اشاره می‌کند و ضمناً می‌نویسد که وی «در شهور سنه ثلث و تسعین و اربعمائه... در فصیل گرد کوه، چاهی سیصدگز در سنگ خاره برید. چون به آب نرسید، فرو گذاشت و بعد از وفات او به سالها زلزله‌ای عظیم افتاد و در آن چاه چشمه‌ای گشاده شد...» و سپس می‌نویسد که رئیس مظفر در منطقه الموت «دوازده هزار دینار در خرج دوچاه صرف کرد.»

به نظر فرد ریچاردز، که در دوره قاجاریه از ایران دیدن کرده

آب انبارها

است، «جالب توجهترین و باشکوهترین آثار معماری یزد مسجدهای

آن نیست، بلکه آب انبارهای آن است. آب انبار در زیر زمین واقع شده و راه دخول به آن یک ردیف پنکان طولانی و تاریک است. آب انبارها معمولاً در مجاورت مساجد واقع گردیده، و طرح آنها نیز شبیه طرح مساجد می‌باشد... آب انبارها و بادگیرهایشان، که برای خنک کردن آب تعبیه شده، مورد تحسین خارجیان می‌باشد. در یزد، در حدود چهل آب انبار یا مخزن آب وجود دارد که آب مصرفی شهر یزد را برای یک سال ذخیره می‌نماید. مردها آب را بوسیله بشک از این آب انبارها به خارج حمل می‌کنند. این مخازن آب هر سال در فصل زمستان پر می‌شود و آب در آنها بطور شگفت‌آوری خنک می‌ماند. اغلب آب انبارهای شهر یزد توسط پادشاهان سلسله صفویه، ساخته شده و از محل سقونات، آنها تعمیر می‌شود. می‌گویند از بنای یکی از این آب انبارها، ۷ سال می‌گذرد و آب انبارها بوسیله ۶ تا ۷ قنات، که در فاصله کوه و این آب انبارها قرار گرفته و از صحرا عبور می‌کند، پر آب می‌شود...»^۱

مبارزه با ریگ روان

«برای زراعت در فواحی شرق ایران، گذشته از آبیاری مصنوعی، مبارزه با ریگ روان و مسامت از فروگرفتن ریگ، سزارع و باغها نیز دارای اهمیت بود. مؤلف قادیخ سیستان متذکر می‌گردد که «شرایط آبادانی سیستان بر بنده بستن نهاده‌اند: بستن بند آب و بستن بند ریگ و بستن بند مفسدان. بستن بند آب یعنی ایجاد سدها، در بخشهای سفلی «هیلمند» و «فرا» رود و دیگر رودها... بند ریگ، یعنی دیوار یا حصاری که اراضی سزروع را در برابر حمله ریگ روان، که باد کذایی سیستان حاصل آن است، حمایت بکند. اما بستن بند مفسدان، یعنی حصارهای طویلی است که مردم را از هجوم صحرانشینان و دیگر دشمنان محفوظ دارد.»^۲ ملک الشعرا، بهار، ناشر و مفسر قادیخ سیستان، نسبت زیر را از کتاب عجایب البلدان، منسوب به ابوالمؤید بلخی، نقل می‌کند: «گرداگرد سیستان ریگیست بسیار و آنجا یاد باشد و آسیاهاشان به باد گردد، و مردم از بیم آن یاد، سدها و بندها کرده‌اند تا ریگ را یاد در شهرها و دیهها نبرد و با اینهمه احتیاط، بسیار مواضع را و دیده را باد (ریگ) فروگرفته است.» (منصوب باد معروف صد و بیست روزه سیستان است که در گسترترین فصل سال می‌وزد).

حمدالله مستوفی قزوینی نیز از چنین سد معتبری، که بنای آن را به گرشاسب پادشاه

۱. سفرنامه فرد ریچاردز، پیشین، ص ۱۶۰.

۲. قادیخ سیستان، ص ۲۱ (به نقل از: کشاورزی و مناسبات ادنی، ص ۲۲۲).

المسائدهای نسبت می داده‌اند، سخن می‌گوید: «در واحه بزده، که ازهر سوی آن ریگزار است، اهالی در نیمی اول قرن چهاردهم میلادی، درخت‌گز کاشتند تا حرکت ریگ روان را متوقف سازد. حسین الاوی می‌گوید که در آن ولایت، ریگ روان فراوان است و دائماً بر مرکب باد سوار و در صحنه دشت و فضای آن سامان در حرکت می‌باشد، و می‌چرخد و از سویی به سوی می‌رود. همواره چون مردم آن ولایت بخواهند محلی را برای بستن برگزینند و یا ملک و مزرعه‌ای احداث کنند، و یا بنایی برپا نمایند و یا مصنوعی بسازند به آسیبی که از ریگ روان متوجه ایشان توان شد، می‌اندیشند و برای دفع آن در آن سامان ترفه‌ای که خود «گز» می‌نامند، می‌کارند و دیگر ریگ، نه کم و نه زیاد، گرد آن نقاط نخواهد گردید.»^۱

باد
یکی از عوامل فاسد کننده طبیعی ایران، باد است که در خشکی این سرزمین و انتقال مواد و عوارض مختلف از نقطه‌ای به نقطه دیگر، نقش مهم و اساسی دارد. باد از نظر علمی، ناشی از اختلاف فشار جو است. هوا از ناحیه‌ای که فشار جو در آن بیشتر است، به طرف ناحیه‌ای که فشار جو در آن کمتر است حرکت می‌کند. بادها استعداد باد، و بادسنج سرعت باد را مشخص می‌کند. در سیستان و مناطق کویری ایران، بادهای معتدل ۱۲ روزه موجب بروز خسارات فراوان و انتقال ماسه‌ها و ریگها از ناحیه‌ای به ناحیه دیگر می‌شود. بادهای موسمی از دیرباز در قایقرانی، کشتیرانی، و حرکت آسیای بادی مورد استفاده قرار می‌گرفته است.

«در این که کشاورزان ایران در طی قرون به خصوصیات و استعداد **حدود آشنایی کشاورزان** خاکها و فن زراعت کمابیش آشنا شده بودند، تردید نیست. در کتاب **به فن زراعت** اشدالزراعه، از نوع خاکی که در خطه هرات وجود داشته، سخن رفته است. از جمله خاکهایی که در ایران نیز زیاد دیده می‌شود، یک نوع «ریگ بوم» است. در این نوع، ریگ بر خاک غالب است. این نوع خاک را به قول نویسنده اشدالزراعه، باید دوبار شیار کرد، و چون شن آن زیاد است، آب فراوان لازم دارد و محصول آن زود می‌رسد ولی نوع محصول پست است.

دوم، خاکهایی که خاک آن بر ریگ غالب است. این خاک سه بار تخم می‌خواهد، ولی آب فراوان لازم ندارد، زیرا رطوبت را نگاه می‌دارد، محصول آن زود می‌رسد و بسیار عالی است. سپس از «زردخاک» سخن می‌گوید که باید آن را چهار بار شخم زد و آب کم می‌خورد، ولی کود بسیار می‌خواهد. محصول آن بسیار عالی است و به عقیده کشاورزان، در چنین خاکی هر کشتی خوب به ثمر می‌رسد. این خاک از دیگر خاکها بهتر و فواید آن بیشتر است... «سرخ خاک» را سه بار باید شخم زد. اگر باران بیاید، محصول آن خوب، والا اگر آب دهند، یعنی در صورت آبیاری مصنوعی، محصول پست خواهد بود. به نظر نویسنده این کتاب، خاکهای سنگلاخ دوبار شخم لازم دارد، و آب و کود فراوان می‌خواهد. محصول غله آن پست، ولی

۱. نزهت‌القلوب، ص ۱۴۲ (نقل از همان مآخذ، ص ۲۳۴).

۲. کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران، بهمن، ص ۲۳-۲۴ (با اختصار).

اشجار بارور تاك در چنین زمینی محصول خوب می دهند.

در ایران، بعلت کمی زمینهای قابل کشت، روش آیش، یعنی معطل گذاشتن زمین، کمتر معمول است. بلکه کشاورزان در یک قطعه زمین معین، سالیانه چندین بار کشت می کنند. بعد از غلات، بقولات، یونجه یا صیفی می کارند، و غالباً در سال دویسار محصول غله برمی دارند. شاردن از این روش کشاورزان ایران، که زمین را برای تجدید قوا راحت نمی گذارند، سیخن می گوید و می نویسد: «همینکه محصول را برمی دارند، بجای آن چیز دیگری می کارند، و بعد از دو سه سال - که از کود دادن زمین گذشت - بیرق می شود، ولی بیدرتک مجدداً کودش می دهند و آب می بندند و نیروی آن باز می گردد.»^۱

در بسیاری از نقاط ایران، سالیانه دو محصول برداشت می شده؛ کشت اول، در پاییز یا زمستان صورت می گرفته و زمستانی یا شتوی (غربی) نامیده می شده است، و روستاییان پس از برداشت محصول در بهار و یا تابستان (بسته به عرض جغرافیایی محل و وضع منطقه) بجای آن، کشت دیگری - غلات یا بقولات - می کاشتند. کشت اخیر، که تابستانی یا صیفی نامید می شد، در تابستان، و در بیشتر موارد در پاییز، به حاصل می رسید کشت شتوی و صیفی در قطعه زمین واحد، طبق روش تبدیل کشت، پی در پی صورت می گرفت.

ناصر خسرو غلوی، حمدالله مستوفی، مؤلف اشادالزراعه، سارکوبولو و دیگران در آثار خود، از فصل کشت غلات و هنگام درو در نقاط مختلف مطالبی ذکر کرده اند.^۲

«در اشادالزراعه و در کتاب علم فلاحت و زراعت از استعمال انواع کودها سخن رفته است. به گفته مؤلف کتاب اخیر، بهترین کود برای تاك «زبل گاو» و «زبل گوسفند» است، ولی پربهاترین کود بطور کلی «زبل آدمی» است که در اصفهان از آن استفاده فراوان می شود. علاوه بر این، از بردار، خاک دیوارهای کهنه، و زباله سلاح خاله و سرکین چهارپایان و سرکین کبوتر برای رستلیها و درختان گوناگون استفاده می کردند، ولی زباله اسب و خر و قاطر و شتر از دیگر فضولات ضعیفتر و از نظر کشاورزان، ارزش کمتری دارد. گردآوری کود در امر معیشت و اقتصاد روستایی ایران مقام نمایانی داشته. رفائل دویمان، شیوه گردآوری کود را در حومه اصفهان، چنین شرح می دهد: «صبح زود عازم شهر می شوند تا محصولات غذایی خود را بفروشند و شب با بار نجاست، که از کوچه ها و آبریزها گرد آورده اند، بازمی گردند. مخرج آبریزها علی الرسم، به طرف کوچه ها، نزدیک در خانه است. شما این کناسان را در کنار مخرج مستراحها می بینید که با بیلهای خود مشغول جمع آوری این کودها هستند، تا با خرهای خود به ده ببرند، به خاک بدهند و سال بعد مجدداً آن را بصورت آبریزه و سبزی در آورده در شهر بفروشند.»^۳

شاردن نیز بتفصیل، از استعمال کود انسانی و حیوانی در اصفهان سخن می گوید، و

۱. فاروق، مجلد ۲، ص ۱۰۵ (به نقل از: کشاورزی و منابع ارضی...، ص ۳۸ - ۲۴۷).

۲. کشاورزی و منابع ارضی در ایران، پیشین، ص ۴۱-۲۴۴ (به تناوب و اختصار).

۳. دویمان، ص ۲۴-۲۳۳ (در ملاحظه نوی، ص ۲۴۲).

می‌نویسد در سواردی که مخرج مستراح به داخل خانه باشد، کشاورزان با دادن مقداری سیبوه، به نام هدیه، موافقت صاحب خانه را برای بردن کود مستراح جلب می‌کنند. به نظر آنها کود مستراح اغنیا که کباب و شراب می‌خورند، از کود مستراح فقرا، برای کشاورزان سودمندتر است. روستاییان از سه نوع کود بهره‌برداری می‌کنند: ۱) آنچه از همه جا بدون تفاوت بطور مخلوط جمع می‌کنند، ۲) کود مستراحها، ۳) سرگین کبوتران. در ایران از دیرباز برای جمع - آوری سرگین کبوتران، اقداماتی کرده‌اند که از آنجمله ایجاد کبوترخانه یا برج کبوتران است. غازان خان به قصد احیاء کشاورزی، مغولان وحشی را از شکار کبوتران در روستاها منع می‌کند. شاردن در توصیف کبوترخانه‌های ایران، می‌گوید: «برج‌های کبوتران ایران از بزرگترین کبوترخانه‌های ما، شش بار بزرگترند، و با آجر ساخته شده و روی آن را با گچ و آهک آلوده‌اند. برج از سمت اندرون از بالا تا پایین پوشیده از حفره‌هایی است که کبوتران در آن لابه می‌کنند. در اطراف اصفهان بیش از سه هزار برج کبوتران وجود دارد که بیشتر برای بد دست آوردن سرگین آن پرندگان ساخته شده است.»^۱

بنا به گفته شاردن، در ناحیه اصفهان سرگین کبوتر را بوزن می‌فروخته‌اند که هر ۱۴ لیور آن به یک سیستم دینار به نرخ آغاز قرن چهاردهم فروخته می‌شده است.

برای کسب حق ساختن برج کبوتران یا بقول شاردن کبوترخان Colombier و فروختن سرگین کبوتر عوارضی جزئی به نفع دولت مأخوذ می‌گردیده است.^۲

وسایل و آلات کشاورزی

حیوانی که بیش از دیگر حیوانات در فعالیت‌های کشاورزی چون شخم، خرمن کوبی، بیرون آوردن آب از چاه و در آسیابها و حمل کود و غلات و سیبوه و غیره به کار گرفته می‌شد، گاو فر یا به اصطلاح قرون وسطی، گاو کاری بود.

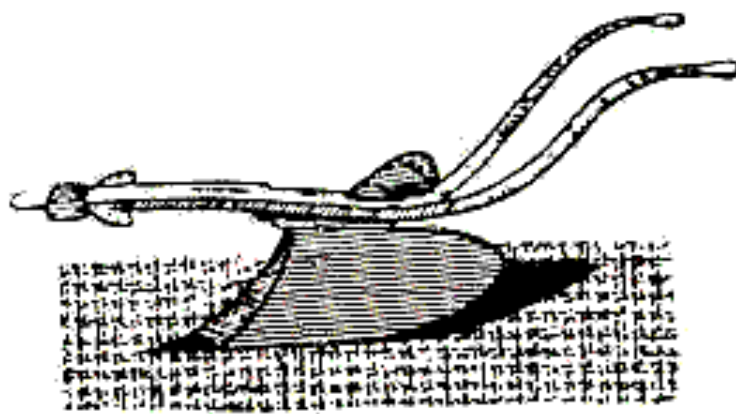
بطروشفسکی می‌نویسد: «اصطلاح «جفت گاو» و «جفت عوامل»؛ در امور کشاورزی، واحدی بوده که دائماً به آن اشاره می‌شده. غالباً یک جفت گاو را به گاو آهن می‌بستند، و کمتر بدین منظور، از چند جفت استفاده می‌کرده‌اند مگر در نقاط کوهستانی و جایی که زمین سخت بوده است. این اصطلاح در تعیین مساحت زمینی که در ظرف مدت یک فصل توسط یک جفت گاو لر شخم زده می‌شده (در نقاط مختلف متفاوت بوده) واحدی بوده برای تعیین زمینی که در خور پرداخت مالیات است. و ظاهراً این سنت از عهد باستان در ایران سابقه دارد. عنصر المعالی در قاپوسنامه ضمن اندرز به فرزند خود، می‌نویسد: بدان ای پسر که اگر دهقان باشی، شناسنده وقت باش و هر چیزی که خواهی کشت، مگذار که از وقت خویش بگذرد. اگر ده روز پیش از وقت کاری، بهتر که یک روز پس از وقت کاری؛ و آلت و جفت گاو ساخته دار و گاو آن نیک خر و به علف نیکو دار؛ و باید که جفتی گاو خوب همیشه زیادتى در گله تو باشد، تا اگر گاو را علتی رسد، تو در وقت، از کار فرو نمائی و کشت تو از وقت درنگذرد. چون وقت درودن

۱. شاردن مجلد ۲، ص ۳۸۶ (از همان مأخذ، ص ۲۲۵).

۲. کشاورزی و صنایع ارضی...، ص ۲۴۲-۲۴۴.

و نشتن باشد، پیوسته از زمین شکافتن غافل مباش و تدبیر کشت سال دیگر، امسال می کن. ^۱
گاه از گاویشان و زمالی که زمین سست بود، از خران نیز بهره برداری می کردند.
«شخم»، «شدیار» و «شیار» به معنی شکافتن زمین، «غبار» و «خیش» به معنی پخش چوبی
گاو آهن و تیغه فلزی یا قسمت آهن آن به کار می رفته است.

علاوه بر این، در فعالیت‌های کشاورزی، از کلنگ، بیل، گراز، داس و دهره، یوغ یا جوغ
(که برای بستن گاو یا به خیش به کار می رفته است) استفاده می کرده‌اند. اولتاریوس می گوید:
«ایرانیان نیز برای شخم زمین، خیش به کار می بردند. در جاهایی که زمین سخت و رس دار باشد،
مثل اراضی ایروان و ارمنستان - خیشها چنان بزرگند که از ۱۲ تا ۲۴ گاویش به آن می بندند
و چهار نفر برای هدایت آن لازم است. شیار این خیشها یک فوت عمق و دوفوت عرض دارد.» ^۲
در مینیاتوری مربوط به سال ۹۸۶ ه.، تصویر خیش سبک ایرانی، که یک جفت گاو
به آن بسته شده، دیده می شود. در این نقاشی، روستایی سالمند و ریش سیاهی که دستاری سفید
به سر و قبایی به تن دارد، و دامنه‌های آن را بالا زده و شلوار سفید نخی تا زانو پوشیده و کفشی
به پاهای برهنه دارد، با یک جفت گاو که به خیشی سبک بسته، مشغول شخم زمین می باشد.
روستایی دیگری که جوانتر به نظر می رسد، با کارد باغبانی، شاخه‌های بوته جوانی را می برد.
پایین تر جوانی با کوزه‌ای از جوی آب برمی دارد و در دو خیمه هیکلهای زنان دیده می شود.
در کناری، شبانی پیر، سرگرم چراندن گله گوسفند است.



خیش سبک با تیغه آهنی

پس از آنکه شخم بوسیله
خیش صورت گرفت، زارعان خاک را با
تیغه و ماله سیخی کوچکی که دندان-
های ریز دارد، خرد می کنند و سپس
با بیل زمین را صاف می کنند، و به
گرت‌های چهارگوش تقسیم می کنند،
و بموقع، آبیاری می کنند. شخم زمین
بر حسب سستی یا سختی خاک، ممکن
است یک بار یا چند بار صورت بگیرد. ^۳

آلات و ادوات شخم در ایران، بعلاوه هجوم اقوام وحشی، فقدان امنیت، پایین بودن
سطح فرهنگ عمومی، به کندی تکامل یافته، و در طی چند قرن، تقریباً تغییری محسوس
حاصل نکرده است. علاوه بر این، استثمار شدید کشاورزانی که در زیر بار شیوه مزارعه و بیگار بهره
و مالیات مالک و دولت خرد شده بودند به آنان فرصت بهبود بخشیدن به آلات کار را نمی داد.

۱. ص ۲۳ (به نقل از: کشاورزی و مناسبات ارضی...، ص ۲۴۸).

۲. اولتاریوس، ص ۲۲۷ (به نقل از همان مأخذ، ص ۲۵۲).

۳. کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران، بهمن، ص ۵۶-۲۲۷ (به تالیف و اختصار).

ابوالقاسم کاشانی در تادیخ اولجایتو به بعضی از فعالیت‌های کشاورزی در عهد مغول اشاره کرده است: «و نیز قریب سیصد گاو دیوهیکل عفاریت منظر با چند نفر گاو بند یزدی به تبریز آورده است تا جمله قاذورات و مستقبحات شهر به پشت ایشان به باغ فتحاباد و رشیدآباد و غیرهما کشند، که فتح آباد به ایام سابق کوههای خشک بود، و اکنون هر یک بهشتی آراسته به الهار و اشجار و انوار و اثمار پیراسته.»^۱

در میان متأخرین، قائم مقام فراهانی در قطعه شعری از اصطلاحات و بعضی از ابزارهای کشاورزی نام برده است:

خوشا آنان که ملک و آب دارند	«یو» و «بوجاره» و «چوم» و «گاب» دارند
خران بارکش را «گاله» بندید	به گاله بار «کود» از «چاله» بندید
به «کود» اندر کنند اطراف «گوشن»	چنان کاند در تن ابطال جوشن
زمینها «تیره دار» و نرم گردد	دل سرد کشاورز گرم گردد
یکی کوران گرفته بر کف خویش	براند گاو گوشن را، کند خیش

خرمن کوبی: و برداشت محصول معمولاً در صحرا صورت می‌گیرد؛ به این ترتیب که گاوان نریا گاو خرمن در دایره‌ای حرکت می‌کنند، غله را لگد کوب می‌کنند. شاردن و رافائل دو مان، هر دو، شرحی در پیرامون چگونگی خرمن کوبی در ایران در قرن هفدهم نوشته‌اند.

رافائل دو مان می‌نویسد: «ایرانیان برای درو کردن گندم، آن را از ریشه باداس می‌برند و به کمک ارابه گونه کوچکی، که روستایی روی آن می‌نشینند، خرد می‌کنند. چرخهای آهنینی که ارابه به یاری آنها می‌چرخد گاه به تعداد بیست می‌هستند و قطر دایره هر یک نیم فوت است. این آلت را قاطر ماده‌ای که چشمانش بسته است، می‌کشند و ذایماً به دور توده‌ای گندم می‌چرخد. این آلت گاه را خرد می‌کند و دانه‌ها را از خوشه‌ها جدا می‌کند. گاهی را که بدین طریق خرد شده، در اینجا به اسب می‌دهند و دانه‌های گندم بجا می‌ماند، و اسپانی که ساعتی چرخیده‌اند، استراحت می‌کنند.»^۲

به گفته شاردن، «پاک کردن برنج در هاوئی چوبی و بوسیله دست صورت می‌گرفته، و با درگودالی که چهار فوت عمق و طول داشته و جدار آن از آجر بوده، بوسیله میله‌ای که حلقه آهنی داشته، انجام می‌شده است.»^۳

خرمن باد دادن: دکتر فوریه در سفرنامه خود می‌نویسد: «در ایران طرز خرمن باد دادن بسیار ساده و ابتدایی است... گندم را در سبدهایی می‌ریزند و آن را، تاحدی که بتوانند، بالا می‌برند و آرام آرام به زمین می‌ریزند، بطوری که دانه‌های سالم، چون پرتو سنگین ترند، مستقیماً به زمین ریخته می‌شوند، ولی دانه‌های پوسیده و گاه را باد به طرفی می‌برد. دیروز چون هوا آرام و بی باد بود، گندم خوب وید و گاه، همه با هم بر زمین می‌افتاد. زنها غرغر می‌کردند و

۱. نقل از: رشیدالدین فضل الله، زیر نظر ابرج المنار، ص ۲۲.

۲. دو مان، ص ۲۳۴ (به اختصار) (نقل از کشاورزی و مساحتات ارشی...، ص ۳۶۲-۳۶۱).

۳. شاردن، مجلد ۴، ص ۱۰۷ (از همان مأخذ، ص ۲۶۲).

باد را به پاری می‌طلبیدند.

امروز بدبختانه یادشدهست می‌وزد و گندم خوب وید و کاه را باهم می‌برد...»^۱

آسیاها: «از دیرباز، آسیاهایی که به یاری چاه، پایان کاری گاو و خر، به حرکت در می‌آمده و یا بوسیله دست می‌چرخیده، در ایران وجود داشته است. در قرن سوم و چهارم هجری، آسیاب آبی در ایران بسیار مداول گشت. به گفته ابن البلخی در قرن ششم، ساختن سنگ آسیاب صنعت پر سداخلی بوده و از «دیة خلار» فارس به بیشتر ولایت پارس، سنگ آسیاب صادر می‌کرده‌اند. وی می‌گوید:

خلار دیهی بزرگ است کی سنگ آسیا آنجا کنند و بیشترین ولایت پارس را سنگ آسیا از آنجا برند، کی معتدل است، و عجب آن است کی همه پارس به سنگ آسیای این دیده آس کنند؛ و چون ایشان را غله آس باید کرد، به دیهی دیگر روند به آسیا کردن؛ از بهر آنکه آنجا آب روان نیست و چشمه آب کوچک دارند، چنانکه خوردن را باشد.^۲ چند قرن بعد، حمدالله مستوفی نیز از آسیاهای ایران یاد می‌کند. نویسنده تاریخ سیستان می‌نویسد که در آنجا: «آسیا چرخ کنند تا باد بگرداند و آرد کند، و به دیگر شهرها ستور باید یا آسیاب آب، یا به دست آسیا کنند.»^۳

در بلوک فوشنج خراسان بنا به گفته حمدالله قزوینی همه آسیاها به یاد بوده‌اند.

آسیا: معمولاً در دهات معمور و آباد، یک یا چند آسیاب برای تبدیل گندم به آرد وجود داشت. هنگامی که می‌خواستند میزان آب رودخانه یا قناتی را اندازه بگیرند، با همین کلمه «آسیا» بیان می‌کردند و می‌گفتند فی المثل فلان قنات سه یا چهار «آسیاگردان» آب دارد و هزار سال پیش صاحب حدود العالم در باب قدرت آب رودخانه جیرفت نوشت که «آب وی چندان است کی شصت آسیا بگرداند» [چاپ دکتر ستوده، ص ۱۳۶] آسیا تشکیل می‌شد از «تنوره» و «سنگ روئین» و «سنگ زیرین» و «پره» و «اندا» و «زیرآب» و «پیمانه» و «قنزه» و «دلو»... معروفترین نوع آس، آسیاب بود که تنوره‌ای معمولاً به عمق بیش از ده متر داشت، و در انتهای آن سوراخی باریک بود، آبی که در این تنوره داخل می‌شد، با فشار پره‌ها، چرخ چوبین را که در برابرش بود می‌گردانید؛ و با گردش چرخ، سنگی عظیم که بر بالای میله وسط آن چرخ کار گذاشته شده بود، به چرخش در می‌آمد، و این سنگ گردان بر سنگی ثابت که زیر آن قرار گرفته بود، معاس بود، و دانه‌ای که از سوراخ سنگ گردان بین این دو سنگ قرار می‌گرفت، آرد می‌شد و از اطراف سنگ زیرین فرو می‌ریخت، و در محفظه‌ای قرار می‌گرفت... و آسیابان با پیمانه، آرد را می‌پیمود و از هر باز آرد یک

۱. سه سال در درباد ایران، پشین، ص ۳۱.

۲. فارسنامه، ص ۲۵-۱۴۴ (به نقل از: کشاورزی و صنایع ارضی...، ص ۲۶۲).

۳. تاریخ سیستان، ص ۱۲ (به نقل از: مآخذ فوق، ص ۲۶۴).

۴. کشاورزی و صنایع ارضی...، ص ۶۴-۲۶۲.

من یا یک من و نیم بار تفرقه خود را برمی داشت و مابقی را به صاحب بار می داد...»^۱
 «... در ایران عده بسیاری آسیاهای آبی در طول سواحل رودخانه ها و دریاچه ها وجود دارد. این آسیاها همانند چرخهای آسیاهای آبی است که، در برابر چشم ما قرار گرفته اند...»^۲
 آسیا کردن: در ابتدا گندم و سایر دانه ها را بوسیله کوفتن میان دو قطعه سنگ خرد می کردند، سپس هاون و دسته هاون معمول شد، سپس آسیای سنگی در کار آمد که در آن دانه ها روی سنگی قرار می گیرد و سنگ دیگری بوسیله حیوان یا آب یا باد بر روی آن می گردد. آسیاهای بادی بعد از جنگهای صلیبی در اروپا معمول شد. پس از انقلاب صنعتی، نیروی بخار در آسیاها به کار افتاد.^۳
 آسیای بادی: آسیایی است که وزش باد برپره های بادگیر آن، موجب گردش چرخهای آن می گردد. برای خرد کردن غلات، بالا کشیدن آب از چاه و غیره از آن استفاده می شود. آسیای بادی از زمانهای قدیم در شرق زمین به کار می رفت، و در اروپا نخستین بار در قرن ۱۲ م. در آلمان و هلند مورد استفاده قرار گرفت. در سیستان و بعضی نواحی بادخیز دیگر ایران فراوان است...^۴

«زهد نامه علانی و کتاب علم فلاح و زراعت از مبارزه با آفات گیاه و نباتات و میوه ها نیز صحبت می دارند، ولی رساله مختصری که

تحت عنوان کتاب علم فلاح و زراعت ایرانیان در قرن فلاح، در قرن شانزدهم، توسط عبدالغفار نجم الدوله منتشر شده، در این موضوع بشروحتر سخن می گوید. در آن رساله آفات زیر را، که به گیاه و میوه و غله زیان می رسانند، نام برده است: بلخ، غنچه (یا کرم سبز) حیوانات (پرندهگان، جالوران و کرمان و غیره)، مور، موش (موش خانگی و صحرائی)، زنبور (الواع زنبور)، کژدم، پشه، کینک، مگس، عرضه (کرمی است که چوب و کاغذ می خورد)، سوس، موش پرنده (شب پره)، راسو... رساله مزبور برای برطرف ساختن و یا اسحای آفات توصیه های فراوان می کند، که سببای آنها تجربه و یا معتقدات و خرافات عامه است. مثلاً مؤلف رساله توصیه می کند که حنظل را کوبیده در ظرف یک شبانه روز در آب بخیسانند و آن را سپس بر نهالها و درختان و بذری که خواهند افشاند بپاشند، در این صورت، غنچه و دیگر کرمهای سبز به آن روئیدنیها حمله نخواهند کرد. اما برای دفع بلخ، می گوید که گندنا با افسنطین یا قنطوریون را کوبیده در آب بخیسانند و آن آب را به کشتزارها و درختان بپاشند، تا بلخ به آنها حمله نکند. و برای دفع مورچگان، توصیه می کند که بر ریشه های درختها و تاکها مخلوطی از «فیون» و سرکه بسیار ترش بپاشند...»^۵

یکی دیگر از مشکلات کار کشاورزان مبارزه با سرغان و پرندهگان بود که به محصولات

۱. دکتر ابراهیم یاسینی - بارزی، آسیای هفت سنگ، ص ۲۸-۲۹ (به اختصار).

۲. اروج بیگ بیان، دون ژوان ایرانی، ترجمه مسعود رحمانی، ص ۷۲.

۳. دایرةالمعارف فارسی، پیشین، «آسیا کردن»، ۴، همان، و آسیای بادی.

۴. کشاورزی و منابع آب ارضی (در ایران)، پیشین، ص ۹۳-۹۴.

مختلف حمله می کردند، و قسمتی از حاصل کار کشاورزان را از بین می بردند. به گفته مولوی، بزرگان برای مبارزه با این پرندگان زیانبخش، از طبلهای کوچک استفاده می کردند، و با نواختن آن، سرغان را از مزرعه دور می کردند:

کسود کی کوحارس کشته بدی طبلکی در دفع سرغان می زدی
تا رمیدی مرغ از آن طبلک ز کشت کشت از مرغان سلامت می گذشت
- مشنوی

مولوی زیبایی را که به محفکین و انباردارها می رسد نیز ذکر می کند:

هر که کارد گردد البارش تهی لیکن اندر مزرعه باشد بهی
وانکه در انبار ماند و ضربه کرد اشپش و موش و حوادثهاش خورد
ازدوسی از بلای تگرگ می نالد:

تگرگ آمد امسال بر سان مرگ مرا مرگ بهتر بدی از تگرگ

یکی از بزرگترین مصائب و بدبختیهای کشاورزان ایران در دوره قرون وسطی، جنگهای فتودالی بود. در نتیجه این جنگها، غالباً حاصل سالها کار و کوشش کشاورزان به یغما می رفت. علاوه بر این، بعضی از سلاطین عیاش و خوشگذران برای تفریح خاطر خود، گاه و بیگاه، عزم شکار می کردند و سپاهیان خود را به نخجیرگاه می فرستادند، و روستاییان را وادار می کردند که شکار و نخجیر را محاصره کرده نزد سلطان برانند و با این اقدام، هزاران کشاورز را از کار و زندگی بازمی داشتند، و زبانی گران به مزارع روستاییان وارد می کردند. اکنون نمونه ای از آثار شوم جنگهای فتودالی را ذکر می کنیم:

مظالم امیرغیاث الدین در سال ۷۷۱، غیاث الدین پیرعلی، پسر ملک معزالدین حسین کرت،
در نیشابور بجای پدر نشست. در جنگهایی که بین او و خواجه علی مؤید،
رئیس سریداران، در گرفت هیچیک از طرفین موفقیت کامل به دست

نیابردند، بلکه در جریان این محاربات خاکی بسیار تلف شدند و بسیاری از اسلاك و مزارع و آبادیها دستخوش فنا و نیستی شد.

دفعه آخری که امیرغیاث الدین به نواحی نیشابور هجوم نمود، چون بازهم نتوانست کاری از پیش ببرد، دستور داد تا کلیه قنوات نیشابور را خاک ریختند و مزارع را چرائیدند و درختها را از بیخ و بن برکنند. اتفاقاً در همان اوان، امیرغیاث الدین به مردم هقانی از اهالی نیشابور برخورد، و برای اینکه عقیده دینی او را بداند از او سؤال نمود که اساس و بنیاد دیانت بر چند چیز است؟ او جواب داد: «سه چیز؛ اول غلات مردم را چرائیدن، دوم قنوات مردم را یا خاک انباشتن، سوم درختها را از بیخ و بن برکندن. امیرغیاث الدین از این جواب شرمند گردید و به هرات بازگشت.»^۱

۱) استاد و علامه های تاریخی، (از اوایل دوره های اسلامی تا اواخر شاه اسماعیل صفوی). کرده آوری غل

گاه، اراده سلاطین و خلفای بوالهوس، درختهای برومند را به خاک افکنده است. بطوری که در قادیح بیهنی و دیگر منابع آمده است، دو درخت سرو بسیار بزرگ و برومند؛ یکی در دیه «کشمیر»، دیگری در «فریومد» از روزگار زرتشت به یادگار مانده بود. متوکل، خلیفه فاسد عباسی، فرمان داد تا یکی از آن دو را قطع کنند و به بغداد بفرستند. عمال او بر درگاه طاهر بن عبدالله به این عمل مکروه اقدام کردند، و به تقاضای زرتشتیان، که حاضر بودند پنجاه هزار دینار زر لیشابوری به خزانه خلیفه خدمت کنند، وقتی تفهاندند این درخت کهن را کنند و با رنج فراوان به بغداد فرستادند. مؤلف قادیح بیهنی می نویسد: «در سایه آن درخت، زیادت از دو هزار گوسفند قرارگرفتی... چندان مرغ گوناگون بر آن شاخها ساوی داشتند که اعداد ایشان کسی در ضبط حساب نتواند آورد. چون بیفتاد، در آن حدود زمین بلرزد و کاریزها و بناهای بسیار خطل کرد، و نماز شام انواع و اصناف سرغان بیامدند، چندان که آسمان پوشیده گشت و بانواع اصوات خویش نوحه و زاری می کردند، بروجهی که مردمان از آن تعجب کردند، و گوسفندان که در ظل آن آرام گرفتندی همچنان ناله و زاری آغاز کردند. پانصد هزار ذرم صرف افتاد در وجوه آن تا اصل آن درخت از کشمیر به جعفریه بردند، و شاخها و فروع آن بر هزار و سیصد اشتر نهادند، آن روز که بدینک منزلی جعفریه رسیدند، آن شب غلامان، متوکل را بکشتند...»^۱ به این ترتیب، شومی درخت افکنی آشکار شد؛ نظامی گنجوی گوید:

درخت افکن بود کم زندگانی به درویشی کشد نخجیربانی

آفات: سید احمد تفرشی، ضمن وقایع رمضان ۳۲۲ قمری، می نویسد: «اسسال به اهالی مملکت ایران خداوند رحمن غضب نمود؛ آن، تگرگ خراسان که بقدر انار آمده بود و این، سن خوارگی و بلخ آمدن در تهران و اطراف تهران و ورامین و غیره، و بعد، آمدن باد شام و بعد، طغیان و با که دست رد به سینه هیچ شهری از بلاد و بلده و بلوکات نگذاشته، الحمدلله که بکلی مرتفع شده و تشریف برده و آه دل بیوه زنان و یتیمان در عوض آیه الکرسی در پی است...»^۲

عقاید صاحب نظران راجع به فن کشاورزی و ارزش اقتصادی آن، کمابیش صاحب نظران ایران و دیگر ملل اسلامی، نظریات و عقایدی ابراز کرده اند که

بعضی از آنها ارزش علمی و تجربی ندارد.

در زمینه مسائل کشاورزی، ابوزکریا بیهی بن محمد بن احمد بن عوام اشبیلی که در اواخر مائه ششم در اشبیله می زیست، کتابی در کشاورزی موسوم به کتاب الفلاحه در ۳۴ فصل داشته است که سی فصل آن در کشت و زرع، و چهار فصل در تربیت حیوانات اهلی و بیطاری است. این کتاب بزرگترین کتابی است که در این فن از قدما بجای مانده است، و حاوی فنون کشاورزی عالیة اسپانیای عربی و شامل علوم فلاحت لاتینی و افریقی و کلدانی و عربی است مشتمل بر قسمت عملی و نظری این دانش. و چنانکه خود گوید، گذشته از فایده ها که از

۱. ابراهیم علی بیهنی، قادیح بیهنی، به اهتمام احمد بهمنیار، ص ۲۸۱.

۲. سید احمد تفرشی، دو زلایة اخبار مشروطیت، به اهتمام ابرج الفار، ص ۱۲.

لقب پیشینیان برده، تجارب خویش را نیز بر آن افزوده است. و این کتاب بر دو بخش است: بخش اول، در طباع اراضی و رشوه و کوت و میاه و باغها و درختان و اثمار و طریقه نگاهداشت و حفظ میوه‌ها و جز آن، و بخش دوم، در کشت و انتخاب تخمها و فصول کشت بذور و حبوب و بقول، گیاهان عطری و صنایع و حصار و ساختمانهای فلاهی و تربیت احشام و طیور اهلی... این هوام در چند موضع می‌نویسد: «با مراعات شرایطی چند در آبیاری، می‌توان رنگ و خواص نباتات را تغییر داد، و نیز در امر پیوند طریقه‌های نوین دارد.»^۱

زکریای قزوینی درباره کشاورزی، می‌نویسد: «فلاحیت بهترین صناعات است... فلاحیت به دو قسم است: زراعت و غراس (یعنی نشاندن)... زمین قوی لایق گندم بود، و زمین ضعیف لایق جو، از بهر جاورس (ارزن) زمین به رنگ آمیخته، و از بهر چوب زمین قوی باید. و چون یک سال کشتی یک سال دیگر بماند تا قوت گیرد. صاحب‌الفلاحه گوید که تخم گندم باید از چوب آن سال بوده اگر دو سال بر آن بگذرد، ضعیف بود اگر سه سال بود فاسد گردد.»

تعالیم این کتاب در پیرامون کشاورزی و درختکاری، قسمتی صحیح است و مبنای علمی و تجربی دارد، و بخشی دیگر آمیخته به اوهام و خرافات است. — و به نظر این یمنین: جستن گوگرد احمر عرضایع کردن است روی بر خاک سیاه آور که یکسر کیمیاست

شیخ ابونصر (شیخ الاسلام) در محاسن زراعت پیشگی، چنین می‌گوید:

ای دل به کم و بیش زراعت خوگیر	نی مدح کبیرگوی و نی ذم صغیر
یک قطعه زمین حاصل آن شلغم و سیر	بهر که هزار قطعه در مدح وزیر
خواهی که ز دهقنت نیابی آزار	پیوسته به دلخواه تو باشد همه کار
و آنگاه ترا غله بود در انبار	در سنبله آب ده به میزان می‌کار
نقلای در خمر و شیرین، چنین می‌گوید:	

جهان را خرمی باشد ز دهقان	از ایشان است کشت و باغ وستان
اگر خواهد کسی پیوسته راحت	به دهقانان دایم به شفقت
و گر جوید کسی آزار دهقان	نبیند دل خوشی هرگز به دوران

در کتاب الاضداد الذاعه، تألیف هروی (۹۲۱ هـ) مطالب سودمندی در پیرامون زراعت و رسم کشاورزی، و شناخت زندگی گیاهان و درختان به رشته تحریر درآمده است. آقای محمد بشیری سمیح این کتاب سودمند، در پیرامون نتایج و فواید مطالعه این کتاب چنین می‌نویسد: «۱. آشنا شدن به اصطلاحات معمول زمان مؤلف، درباره کارهای زراعی، و نام انواع مختلف میوه‌ها (مثلاً متجاوز از صد نوع انگور)؛ غلات (نامهای مختلف انواع گندم، جو، ارزن، سبزیها و صیفی کاری)؛ نام انواع خربزه، و حبوبات و امثال آن.

۲. اصطلاحات باغداری و طرز باغبانی، طرح و احداث باغهای میوه و امثال آن؛

۳. آشنا شدن با طرز آیش، و تناوب زراعی معمول آن زمان؛

۴. شرایط و رسوم کشت باغ و ناکستان و طرز نشانیدن تاک.
 ۵. آشنا شدن به طرز زراعتهای بزرگ، پونجه، کنجد، کرچک، خشخاش، شاه‌دانه، گندم، جو و غیره.
 ۶. فهرست سبزیهای معمول آن زمان و طرز کشت سبزیهای مختلف.
 ۷. نام میوه‌ها و طرز پیوند آنها که چه درخت میوه‌ای را به کدام درخت میوه دیگر می‌توان پیوند نمود.
 ۸. گلاب‌کشی و عرق‌کشی از انواع گیاهان معطر.
 ۹. زنبورداری و پرورش زنبور عسل.
 ۱۰. پرورش کرم ابریشم.
 ۱۱. طرز ساختن پنیر و انواع مرباها و حلویات و پختن شیرینیهای مختلف.
 ۱۲. سرکه انداختن و طرز تهیه ترشپهای متنوع و طرز تهیه آب‌غوره.
 ۱۳. خشک کردن میوه‌ها و نگهداری سبزیها بطور صحیح.
 ۱۴. طرز کود دادن به زراعت و آبیاری و شناختن خاکها.
- و بسیاری مطالب دیگر که امروز می‌تواند برای خوانستاران، راهنمای بسیار ارزنده‌ای باشد.»^۱
- در روضه دوم این کتاب، از ساعت سعد و نحس برای فعالیت‌های کشاورزی گفتگو شده، و از دعاها و تمویذهایی که برای دفع‌ملخ و کرم و مورچه و کبک سودمند است سخن رفته است. برای دفع‌ملخ: «آنچه زراعت را نقصان رساند، دعا بر چهار پاره کاغذ بنویسید و بر چهار گوشه زمین بر سر چوب کنید، بلاها می‌گرداند؛ و دعا این است: وحیل بینهم و بین ما یشتهون کما فعل باشیاعهم من قبل انهم کانوا فی شک سرب.»^۲
- چون از مطالب و تعالیم سودمند این کتاب، مکرر مطالبی در فصول مختلف ذکر کرده‌ایم، در اینجا به این مختصر قناعت می‌کنیم.

۱. فاضل حسینی، (اشادالزراعه)، به اهتمام محمد معیری، ص ۲ (مقدمه).

۲. همان، ص ۶۲.

زندگی چادرنشینی در ایران

زندگی چادرنشینی از دیرباز در ایران سابقه دارد؛ با این حال، مورخان و نویسندگان غربی وسطی کمتر سخنی در پیرامون مختصات زندگی این قبیل مردم به یادگار گذاشته‌اند. یازدهمین تا تاتارها مطالبی نوشته است که چون کمابیش با زندگی بادی‌نشینان ایران مطابقت دارد، به نقل قسمتی از آن می‌پردازیم: «... تاتارها هیچوقت در محلی ثابت نمی‌مانند؛ زمستانها به شلاق، و تابستانها به نواحی خنک به بیلاقی می‌روند. همیشه در جستجوی چراگاههای تازه هستند، زیرا هیچ چراگاهی، به تنهایی، تکافوی تغذیه هزاران گوسفند و گاو رانمی‌کند. به هر جا که می‌روند چادر برپا می‌کنند و روی آن را با نم می‌پوشانند، و وقتی عازم حرکت می‌شوند، چادرها را جمع کرده. بوسیله چهارچرخها به جای دیگر حمل می‌کنند. موقع برپا کردن چادر، توجه دارند که در ورودی آن به جنوب باشد (برای حفاظت خود از باد شمالی). علاوه بر چهارچرخه، دو چرخه‌های خوبی نیز دارند که برای حفظ ساقران از باد و باران سقف آنها با رواندازهای نمدی پوشیده شده و مخصوص حمل و نقل زنهار و آلات و ادوات خانه و آذوقه مورد احتیاج است، و به وسیله گاو نر یا شتر کشیده می‌شوند. کار خرید و فروش و تهیه غذا و لباس و پرستاری بچه‌ها، تماماً با زنهار است. مردها فقط به شکار حیوانات و صید ماهی و کارهای نظامی می‌پردازند. بهترین قوشها و سگهارا در اختیار دارند. غذایشان شیر و گوشت شکار می‌باشد. گوشت اسب و شتر و حتی سگ‌را، به شرط آنکه چاق و پرور باشند، می‌خورند. از شیر نادیان مشروبی درست می‌کنند به نام کمورس، که مزه و خواص شراب سفید را دارد. زنهای تاتار از لحاظ عفت و عصمت و وفا و وظیفه‌شناسی در برابر شوهران، تالی ندارند. بیوفایی در نظرشان، یک عیب بزرگ اخلاقی محسوب می‌شود. در مقابل، شوهران نیز نسبت به زنان خود، گرچه ده یا بیست تا باشند، صدیق و سهربانند و به این جهت، همیشه در خانواده‌ها صلح و صفا حکمفرماست... زنهار از لحاظ کارهایی که در خانه می‌کنند، برای مردها بسیار مفیدند. روی همین اصل، وقتی مردی زن جدیدی می‌گیرد، به پدر زن خود جهیز می‌دهد. زنی که اول از همه بخانه شوهر آمده است نسبت به دیگران ارشداست... پس از سرگ پدر، پسرها می‌توانند با زنهای پدر به استثنای مادر خودشان، ازدواج کنند. با خواهرهای خود نمی‌توانند عروسی کنند، ولی اگر برادرشان مرد، زن برادر را می‌توانند به زنی بگیرند. برای هر ازدواجی، عروسی مفصلی برپا می‌کنند.»^۱

بطوری که استاد سعید نفیسی در پایان تاریخ خاندان طاهری متذکر شده‌اند «در زمان طاهربن حسین در نواحی مختلف ایران، عده کثیر طوایف چادرنشین از نژاد ایرانی بوده‌اند که ایرانیان همیشه ایشان را به نام عمومی «کرد» خوانده‌اند، و پیداست که کرد، به اصطلاح مردم

ایران کلمه جامعی بوده است برای همه مردم چادرنشین از نژاد ایرانی، در برابر چادرنشینهای ترک و تازی. و چون مهمترین کار این مردم بیابانگرد و چادرنشین پرورش اغنام و احشام بوده و بیشتر از چوپانی و شبانی روزگاری گذرانده‌اند، در زبان فارسی، کرد را به معنی چوپان و شبان هم آورده‌اند... این طوایف کرد تا قرن هشتم بیشتر در نواحی جنوبی ایران زیسته‌اند، و شماره این کردان از کردانی که در مغرب ایران بوده‌اند بعرا تب بیشتر بوده است، طوایف چادرنشین ایرانی، که هنوز در جنوب ایران هستند، قطعاً از بازماندگان ایشانند... گویا کلمه «رم» همان لفظ «رمة» فارسی امروز است که به معنی گروهی از چهارپایان و ستور و جمعی از مردم باشد.

... در بازه ریهای کردان جنوبی، همه جغرافیایان و نویسان تازی اشاراتی کرده‌اند... در هر صورت، پیداست که در آغاز دوره اسلامی، تا چند قرن پس از آن هم، تیره‌های مختلف کرد، که پیش از صد تیره بوده‌اند، در میان خاك اصفهان و خوزستان و کرمان و خلیج فارس می‌زیسته‌اند و مردمانی جنگی بوده‌اند، چنانکه دولتهای آن روزگار از ایشان حساب می‌برده‌اند و خراج را به سرکردگانشان مقاطعه داده بودند، و پاسبانی راهها و نگهبانی از کاروانها سپرده به ایشان بود، و استقلال داخلی داشته‌اند، و پیش از هائصد هزار خانواده بوده‌اند و از هر تیره‌ای، از صد تا هزار تن مسلح بوده‌اند، و نیز چادرنشین و بیابانگرد بوده‌اند و از راه شبانی و ستوربانی گذران می‌کرده‌اند و برخی از تیره‌هاشان را به نام «سرکرده» می‌خواندند، و به پنج گروه بزرگ تقسیم می‌شدند، و در چادرهایی که از سوی بافته بودند، مانند سیاه چادرهای امروز، به سر می‌برده‌اند. اگر شماره هر خانواده را به حد وسط پنج تن بگیریم، نزدیک به دویلیون و هائصد هزار تن از مردم این ناحیه از ایران، ازین چادرنشینان کرد بوده‌اند. از نقش مهم و مؤثری که قبایل چادرنشین ایران در سازمانهای لغامی آن روزگار داشته‌اند به جای خود، سخن خواهیم گفت.

«برخلاف مناطق پرآب نظیر اروپای غربی، چین، و هندوستان، در مناطق خشک و بیابانی مشرق، زندگی چادرنشینی معمول است، و در بعضی نقاط، زندگی چادرنشینی و زندگی شهری مکمل یکدیگرند.

بیلاق و قشلاق و چادرنشینی

چادرنشینها معمولاً خشن و مغرورند؛ در دوران صلح و آرامش، کار آنها چوپانی و گله‌داری است، و در موقع بروز خطر، به سلحشوری و جنگ می‌پردازند. در صحاری عربستان و افریقا، چادرنشینی زندگی می‌کنند که عمر آنها، بر حسب شرایط و اوضاع واحوال، به چوپانی یا غارتگری سپری می‌شود. آنها انواع گوسفند و شترهای بهاری را تربیت کرده مورد استفاده قرار می‌دهند.

در آسیای مرکزی و ایران، استپهای بسیار خشکی وجود دارد که گاه به صورت صحاری پرشن، نظیر مناطق آمودریا، تجلی می‌کند، و گاه به شکل کویر یا باتلاق نمک، که ایران شرقی را از ایران غربی مجزا می‌کند.

در ایران، از دیرباز، چوپانها با گله‌های خود همه ساله به بیلاق و قشلاق می‌رفتند؛

به محض انقلاب شتوی زمستان، از زمینهای پست فلات ایران، که بطور متوسط از ۱۰۰ تا ۱۰۰۰ متر از سطح دریا ارتفاع دارد، به زمینهای مرتفع و چراگاههایی می‌رفتند که تا ۳۰۰۰ الی ۵۰۰۰ متر ارتفاع داشت، و تمام دوره تابستان در آنجا چادر می‌زدند و پس از انقلاب صیفی، بار دیگر، به سوی دشت سرانزیر می‌شدند.

ایرانیان چادرنشینی که بدین ترتیب زندگی می‌کردند و قبایل و کلانهای داشتند، «چوپان» یا «گرد» خوانده می‌شدند، ولی امروزه این اسم فقط به چوپانهای زاگروس شمالی و کردستان اطلاق می‌شود، در حالی که در قرون وسطی، کلمه گرد «Kurdes» به تمام چادر-نشینهای ایران گفته می‌شد.

قبل از اسلام، چادرنشینها در سیستان و فارس زیاد بودند، ولی ساسانیها آنها را در سرحدات روم شرقی متمرکز کردند.

در علفزارهای آسیای مرکزی، چادرنشینهای ترك و ترکمن زندگی می‌کردند که کار عمده آنها تربیت شتر بود؛ ولی اینها از پایان قرن ۱۱ از شمال هند به طرف سواحل مدیترانه روی آوردند.

در دره‌های پست آسودریا و اطراف دریای خزر، مخصوصاً چادرنشینهای مناطق شمالی ایران که به عنوان دیلمیان خوانده می‌شدند، گله‌های بزرگی از گاو و گوسفند در اختیار داشتند؛ و همینها بودند که در قرن ۱ میلادی، عراق و سوریه را فتح کرده و سلسله آل بویه را تشکیل دادند. تمام چوپانهای چادرنشین، که از چراگاهی به چراگاه دیگر می‌رفتند، گله‌های عظیم و مختلفی در اختیار داشتند که بر حسب اقلیم و آب و هوا نوع گله‌ها فرق می‌کرد و در استپهای آسیای مرکزی، تربیت انواع شتر دوکوهانه و پرپشم معمول بود که امروز نمونه‌های آن در بلوستان موجود است. شترمehاری، که بیشتر با آب و هوای ایران سازگاری دارد، در جنوب تربیت می‌شد و در گرمای تابستان نیز از این حیوان صنوبر استفاده می‌کردند.

در آسیای مرکزی و شمال ایران، از اسبهای ایلخی استفاده می‌کردند، این اسبها با گردن و بدنی ظریف و پال بلند و پوست خالنداری که داشتند به یوزپلنگ بی‌شباهت نبودند.

استپهای ایران بیشتر برای تربیت بز ساده و گوسفند مناسب است، و گله‌های آن به هزاران رأس می‌رسید که در ضمن چریدن، طی طریق می‌کردند. چادرنشینهای ایران شرقی قبا می‌پوشیدند و تمام، زیر چادرهای سیاهی که از پشم بز ساده بافته بودند زندگی می‌کردند، و بیشتر، از شیر و گوشت تغذیه می‌کردند؛ لباس آنها از پوست حیوانات و پوستین بود، چکمه به پا می‌کردند، کلاهی مخروطی از پوست گوسفند بر سر می‌گذاشتند؛ و مساکن آنها در «یورت» بود که با شاخه درختان ساخته می‌شد، روی آن را با نم یا پوست می‌پوشانیدند و در وسط آن سوراخی برای ورود نور و هوا و خروج دود تعبیه می‌کردند و در موقع تغییر محل، یورت را با آرايه‌های خود از محلی به محل دیگر منتقل می‌کردند؛ غذای آنها از گوشت اسب و شیر ناهیان بود.^۱

به عقیده ریچارد. ن. فرای... از آغاز تاریخ مدون ایران پیکاری پیوسته میان مردم چراگاهها و کشاورزان بوده است. اکنون هم مردم، همانند سه هزار سال پیش، این نزاع را دارند و بخشهای شیبانی و کله چرانی ایران، هنوز کم و بیش مانند گذشته است... چراگاههای آسیای میانه پیوسته مسکن بیابانگردان بوده؛ ابتدا جایگاه «سکا» های ایرانی و سپس ترکان بوده است. ترکان که سوارانی جنگی بودند همیشه به خراسانیان دستبرد می زدند و سیل وار به سوی خراسان مهاجرت می کردند، و مردم خراسان از جانب شمال ایمنی نداشتند.

این حوقل در *الممالک و الممالک*، ضمن برشمردن طوایف مختلف کرد در فارس، می نویسد: «اینها طوایف شهور کرد هستند و دانستن همه طوایف جز از دیوان صدقات ممکن نیست. اگراد فارس بیش از پانصد هزار خانواده اند و هر طایفه ای کمابیش هزار سوار دارد. در زمستان و تابستان به چراگاهها و قشلاقها و بیلاقها می روند، اما مردمان نواحی گرمسیر، ثابت می مانند. طوایف کرد ساز و برگ و نیرو و سردان و اسب و ستور به اندازه فراوان دارند، تا آنجا که اگر سلطان به سرزمین آنان تجاوز کند یا قصد ستمکاری داشته باشد، کار بر وی دشوار می شود... اگراد دارای گوسفندان و اسباند و شتر کم دارند، و اسبان خوش اندام جز در نزد مردم سازنجان، که در حدود اصفهان مقیمند، پیدا نمی شود، و چهارپایانشان اسبان تاتاری و شکاری (نوعی اسب تاتاری) است. اگراد با نشاط و توانگرند، و طریقه آنان در کسب مال و طلب مرتع، همچون طریقه عرب است، و گویند آنان بیش از صد طایفه اند، و من می و اند طایفه را ذکر کردم.»

بطوری که استخری در *ممالک و ممالک* متذکر شده است، در پارس، زندگی کوچ نشینی بیش از سایر نقاط معمول بوده است، و بیش از پانصد هزار خانواده از این طریق زندگی می کنند، و زمستان و تابستان به بیلاق و قشلاق می روند.

زندگی شیبانی

در میان قبایل چادر نشین، ترکان غز، بعلت خونخواری و شجاعت و بیباکی فراوانی که داشتند، در دوران بعد از اسلام، مشکلات فراوانی برای مردم شهر نشین و حکومت های بعد از اسلام فراهم کردند. با اینکه ترکان غز یک بار در عهد ساسانیان، به یاری منتصر آمدند و توای ایلک خان را شکست دادند، نباید از نظر دور داشت که اساساً غزان به اقتضای زندگی چادر نشینی، از هر فرصتی برای قتل و غارت مردم شهر نشین استفاده می کردند، و همیشه حکومت های ایران بعد از اسلام از این قوم خونخوار بیمناک بوده است.

بطوری که از *زین الاخبار* گردیزی برمی آید، ترکان غز که بیشتر در مناطق شرقی دریای خزر زندگی می کردند، یک بار در سال ۳۹۶ ه. به خراسان روی آوردند، و چون از مراجعت محمود از هندوستان آگهی یافتند نگران و پراکنده شدند. ارسال جاذب، که به درنده خوئی این قوم، پی برده بود، به نواحی سرورود و سرخس و دیگر شهرها حمله ور شد و عده کثیری از آنان را بکشت.

در سال ۴۱۶ ه. که سلطان محمود در *ساوراء النهر* بود عده ای از مردم عادی ترک برای

لجارت از مظالم سران و سالاران خویش، از سلطان محمود استمداد جستند و به او گفتند: «ما چهار هزار خانه ایم اگر فرمان باشد، خداوند ما را بپذیرد، که از آب گذاره شویم و اندر خراسان وطن سازیم، او را از ما راحت باشد، و ولایت او را از ما فراحی باشد، که ما مردمان دشتی ایم، و کوسفندان تراوان داریم و اندر لشکر او از ما انبوهی باشد. امیر محمود را رغبت افتاد، پس دل ایشان گرم کرد. مثال داد تا از آب (جیحون) گذاره آیند؛ و ایشان به حکم فرمان او چهار هزار خانه از آب گذاره آمدند و اندر بیابان سرخس و فراوه، و باورد (ایبورد) فرود آمدند و خرگاهها بزدند.»^۱

اعلام خطر و اعتراض ارسال جاذب به سلطان محمود غزنوی.

پس از آنکه سلطان محمود به حکم اجبار یا از روی ساده دلی، یا در نتیجه اشتباه سیاسی و نظامی پای ترکان سلجوقی را به منطقه نفوذ خود (خراسان) باز نمود، ارباب اطلاع و آنالک که از آمادگی رزمی سلجوقیان باخبر بودند بی‌محابا براین عمل ناصواب محمود اعتراض کردند و عاقبت این کار را وحشتناک دیدند، سرانجام پیش‌بینی آنان به حقیقت پیوست و شکست و ناکامان و تارومار شدن قوای مسعود و نفوذ طغرل در خراسان صحت اندیشه آنان را به ثبوت رسانید، گردیزی نویسنده زین الاخبار اعتراض یکی از سران نظامی و سیاسی آن دوران را به سلطان محمود در کتاب خود آورده است:

چون امیر محمود از آب گذاره آمد... ارسال جاذب پیش او آمد و گفت: این ترکان را اندر ولایت چرا آوردی؟ این خطا بود که کردی؛ اکنون همه را بکش یا به سن ده تا انگشتهای بر ایشان بزم تا قیر نتوانند انداخت. امیر محمود را عجب آمد، و گفت بفرم مردی و سخت سطر دلی. سپس امیر طوس گفت: اگر نکنی بسیار پشیمانی حوری او همچنان بود و تا بدین نهایت هنوز بصلاح نیامده است.^۲ تشخیص ارسال جاذب صحیح بود؛ پس از چندی، ترکان به آزار و اذیت مردم پرداختند. در سال ۱۰۹۰ ع محمود با سران سپاه به جنگ آنان رفت و با اینکه چهار هزار تن از سواران ایشان را بکشت و غده‌ای را دستگیر کرد، به قلع و قمع آنان توفیق نیافت. ترکان غز در سالهای بعد، در حدود خوارزم و آذربایجان، بار دیگر به قتل و غارت پرداختند، و در محیط ارمنستان چنان وحشتی ایجاد کردند که امیر ارمنستان کشور خود را به رویان وا گذاشت، و خود با چهارصد هزار تن از اتباع و پیروانش به شهر سیواس پناه برد.

در دوره غزنویان، مسعود مانند پدر خود، از این قوم خونخوار فریب خورد، و به قول ابوالفضل بیهقی، در نتیجه این سهو و خطا، ترکمانان که به زور شمشیر سلطان محمود به حدود «بلخان کوه» رانده شده بودند، بار دیگر در اثر استمالت سلطان مسعود، نیرو گرفتند و نواحی ری و جبال دستخوش تجاوزات آنان گردید.

در سالهای بعد، بین ترکان غز و ترکمانان سلجوقی، بر سر اشغال اراضی، اختلافاتی

ظهور می‌کند و به قول بیهقی، سلجوقیان نامه به وزیر سلطان مسعود خواجه عبدالصمد نوشته، گفتند که: «در خراسان ترکمانان دیگر هستند و راه جیحون و بلخان کوه‌گشاده است، و این ولایت که سلطان به ما سلجوقیان داده است تنگ است، و این مردم را که داریم در بر نمی‌گیرد. باید که خواجه بزرگ به میان کار آید، و از سلطان بخواهد تا این شهرکها که به اطراف بیابان است، چون سرو و سرخس و ابیورد را به ما دهند تا ما لشکر خداوند سلطان باشیم، و خراسان را از نفسدان پاک کنیم...»^۱ منظور سلجوقیان این بود که اگر سلطان شهرهای مورد تقاضا را در اختیار آنان بگذارد، آنها نیز خراسان را از ترکان غز پاک خواهند کرد.

مناظری از حرکت خان و اباعش

جوزافا باربارو^۲ ضمن بحث در پیرامون زندگی تاتارها، از حرکت خان سخن می‌گوید و می‌نویسد: «... همین که خان به راه افتاد، ایل او نیز با کله‌ها و ربه‌ها رو به راه نهادند. نخست کله اسبان پادسته‌های شصت و صد و دویست تایی به حرکت درآمد، سپس قطارشتران و کله‌گاوان، و آنگاه ربه بزرگوسفندان. و این کارها تا شش روز مدت گرفت و تا آنجا که چشم کارنی کرد، راهها پراز انسان و حیوان بود. تازه این نخستین بخش بود، و اکنون بنگرید که عده مردمان و جانوران بخش میانه تاجه حد بود. ما پرافراز باروی شهر ایستاده و دروازه‌ها رابسته بودیم و تا شامگاه از تماشای آن منظره خسته شدیم، زیرا آنهمه مردمان و جانوران دشت بزرگی را پوشانده بودند که یک پاکانیای^۳ هفتاد میلی به نظر می‌رسید.

... از دشتی که این مردم از میانش می‌گذشتند، به خوبی پیدا بود که عده آنان بیشمار بود... این مردمان ارابه‌های فراوانی با خود حمل می‌کنند که هر یک دارای دو چرخ و از ارابه‌های معمول در میان ما بلندتر است، و ارابه‌های خود را با حصیرهایی که از نی می‌بافتند، می‌پوشانند، و اگر ارابه از آن مردی سرشناس باشد، قسمتی از آن را با نمد و قسمتی با قماش می‌پوشانند. بعضی از این ارابه‌ها دارای خاله‌هایی است که بر فراز آنها حمل می‌شود... چون زمان اقامت فرار رسید، این خانه‌ها را بر زمین می‌نهند و دروش آرام می‌گیرند...»^۴

در جای دیگر نویسنده، از طرز تغذیه آنان سخن می‌گوید، و می‌نویسد که هر یک از آنان شکی از پوست بز، باخود دارند و آن را از خوراکی که از دانه بلغور یا ارزن و خمیر آن دانه‌ها و عسل می‌سازند، پر می‌کنند و همراه می‌برند، تا اگر در ضمن راه به شکاری دست نیافتند، همین مواد را با آب بیامیزند و شوربایی بسازند و بخورند. این قوم حتی می‌توانند با خوردن گیاهان و ریشه نباتات، سد جوع کنند. «همین که خان در محلی اقامت گزید، بیدرتک، افراد ایل بارها را می‌افکنند و در میان چادرها راه می‌کشایند. اگر زمستان باشد، عده چهار پایان

۱. تاریخ بیهقی، پیشین، ص ۵۹ به بعد؛ برای کسب اطلاعات بیشتر، رک: دکتر محمد جواد مفکورد، «مقاله».

۲. درسیهای تاریخی، سال پنجم، شماره ۵، ص ۶۳ به بعد.

2. Josepho Barbara 3. Pagoneu

۳. سفرنامه‌های لافیزیان در ایران، ترجمه دکتر منوچهر امیری، ۲۸-۲۶ (به اختصار).

بعدی، است نه کل و لای فراوان می‌سازند؛ و اگر تاسیقان باشد، کرد و غبار فراوان می‌انگیرند. همین که پارچه را کشودند، تنوره‌ها را گرم می‌کنند و گوشتها را می‌پزند، و با شیر و کره و پنیر تناول می‌کنند... پیشه‌وران فراوانی در این اردو هستند از قبیل درزیان، آغزگران، اسلحه‌سازان و صاحبان حرفه و صنعت از هر نوع که مورد نیاز اردو باشند»^۱

«... نوع زندگی قبیله‌ای و وضع خاص کوچ‌نشینی، دنیایی و رای‌دنیایی شهرآشینان ساخته و پزداخته است که از سراسر آن بوی استپ به مشام می‌خورد؛ صدای سم اسب به گوش می‌رسد، و دورنمای گل‌های چهاررایگان در نظر، جسم می‌گردد. زندگی افراد نیز وابسته به همین سه چیز است.



فخریسی و بچه‌داری بعد از انجام کار روزانه از مشاغل تفریحی ایلات ایران است

قبایل مغولی دورانهای اولیایه را، برحسب نوع زندگی، می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: دسته شکارچیان پیشه‌شین و دسته چوپانان استپ... در ابتدا بین افراد قبایل، مغولی تفاوت چندانی وجود نداشت، و همه عنبره یکجا کوچ می‌کردند، ولی بتدریج در حدود سال ۱۱۰۰ میلادی، خانواده‌های تروتمندتر با گله‌ها و جماعت بیشتری به وجود آمدند... از همان زمان راه‌های اولیه، رسم انتخاب نسلان چنین بود که شورا‌های قبایل، که اصطلاحاً «قوریلتای» نامیده می‌شد، رئیس و رهبری این قبایل می‌کردند.

جامع‌التواریخ مسئولیت شورا، اولین مغول را چنین تعریف می‌کند: «تسوجین با پسران و زنان خود می‌گوید: «گله و زن و شاکه‌های بسیار و زن و بچه بسیارم می‌کندم و به شما می‌دادم

و شما کار سحرایی را جهت شما اوتوامیشتی و جرگه می‌کردم، و شکار کوهی را به جانب شما می‌راندم.»^۲ «پس، وظایف یک خان عیارت بود از تصرف غنیمت در جنگها و تقسیم آنها بین

گزارش خود، در سال ۱۲۹۹، از جور و ستم خوانین، که موجب ویرانی دهات شده، سخن می‌گوید. بطور کلی، سلاطین قاجاریه می‌کوشیدند بوسیله خوانین عشایر، فرمانروایی خود را بر ایلات مستقر سازند، ولی قدرت و نظارت آنان غالباً متزلزل بود. سیف الدوله، که در ۱۳۲۰ فرمانفرمای استرآباد شد، شرحی دربارهٔ این دو ایل به مظفرالدین‌شاه می‌نویسد: «به محض ورود به استرآباد، همهٔ خوانین گویگان را احضار کردم و سیاهه‌های مالیاتی و صورت مالیاتهای ذائد «تکالیف» را به آنان دادم، و درآمدهای مالیاتی و شمارهٔ نفوس را معلوم کردم...» ایل زیر فرمان ایلخان است. در مواقع لازم، بزرگان و شیوخ و ریش‌سفیدان با هم شورت می‌کنند. افراد ایل یموت از راه غارتگری زندگی می‌کنند. قاطرچیهای سمنان و شاهرود و استرآباد معمولاً چهارپایان خود را برای چراندن به ترکمانان می‌دهند، و در برابر از قرار هر یک رأس یک لان به آنان می‌دهند... دهقانان استرآباد سهم معینی از غلهٔ خود را به خانی که در مجاورت آنان به سر می‌برد می‌دهند و در عوض این، خان و قبیلهٔ او از دزدیدن اسواول دهقانان خودداری می‌کنند، و اگر قبیلهٔ دیگر چیزی از آنان دزدیده باشد، می‌گیرند و به دهقانان پس می‌دهند. رابینو در کتاب مازندران و استرآباد این معنی را تأیید می‌کند و می‌نویسد: «عمال دولت فقط باج می‌گیرند، ولی از مجازات غارتگران و متجاوزین به علت ضعف حکومت مرکزی، خودداری می‌کنند. در چنین اوضاعی، ایل یموت از قتل و غارت و خونریزی خودداری نمی‌کند. روزی نمی‌گذرد که خونی نریزد یا قتل و غارتی روی ندهد یا جنگی به قصد خونخواهی در نگیرد. خان یموت با گرفتن مقداری برنج، معمولاً از تجاوز یموتها جلوگیری می‌کند.» ترکمانان نیز مانند سایر ایلات و عشایر، یکی از عوامل ناامنی بودند و خود مورد جور و ستم حکمرانان قرار می‌گرفتند. در سایر مناطق عشایری نیز حال بدین منوال بوده است.

سردار اسعد در کتاب خود، یعنی قادیخ بختیاری، گزارشی از عبدالرحیم کاشانی نقل می‌کند که تاریخ آن ۱۳۱۳ است. او می‌گوید: «از بس بختیارها جور و ستم دیده‌اند هنگامی که مسافری را می‌بینند می‌گیرند، سبادهٔ آن مسافر با سوراخ دیوان یا فرستادهٔ خان یا «ضابط» حکمران باشد.»

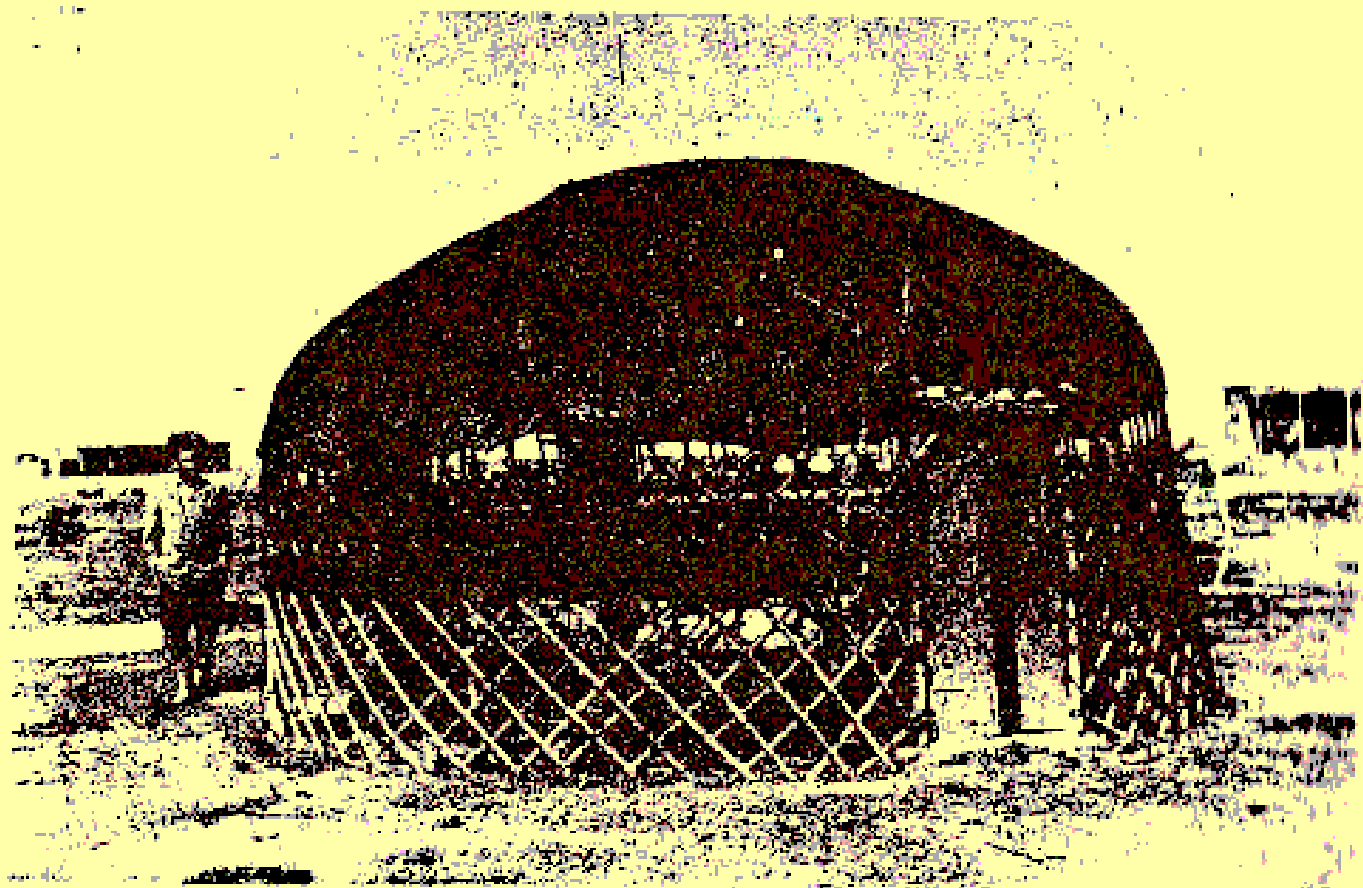
نویسنده می‌گوید، هنگام عبور از دهات، پرسیدم چرا سبزیجات و بقولات عمل نمی‌آورند تا هم خود بخورند و هم بازار را به مسافران بفروشند. پیرسردی در پاسخ او چنین می‌گوید: «راست می‌گویی، اما این کار در صورتی است که ما را به حال خود بگذارند. چه فایده‌ای برای من دارد که عمر خود را صرف کنم و متحمل زحمت بشوم، و حاصل زحمت مرا حاکم و ضابط بخورند و حتی خود مرا از انتفاع آن محروم سازند، و اگر یک دفعه این کار را بکنم، زحمت آن باید سوراخی خالودهٔ من بشود، و همه ساله ضابط حکام همان را بلاعوض از من می‌خواهند.

بعضی از ایلات و عشایر تحت شرایطی، از پرداخت مالیات معاف بودند.»^۱

وضع آشفته و ناآرامی ایلات و عشایر تا استقرار حکومت پهلوی دوام یافت. «رضاشاه، مقدار فراوانی از قدرت خوانین کاست و در تخته قاپو کردن ایلات و عشایر کوشید.

۱. مالك و زارع در ایران، پیشین، ص ۲۹۶-۳۰۶ (به نواب و اعتماد).

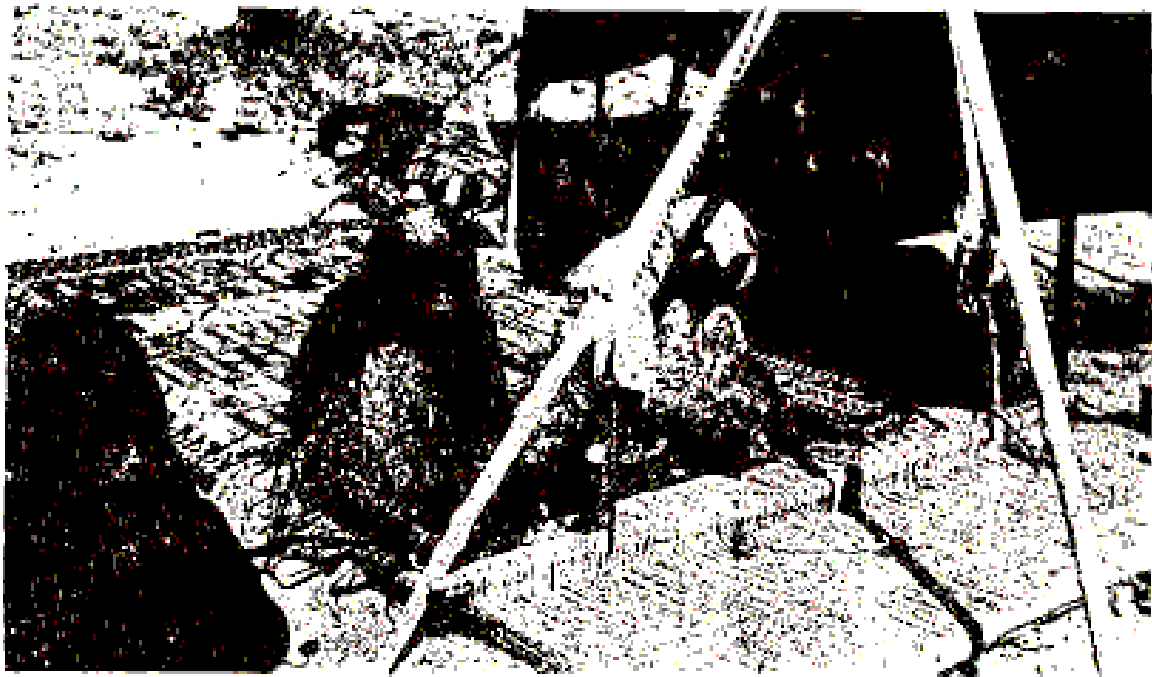
حکومت‌هایی که پیش از او متوالیاً بر سر کار آمده بودند، نتوانسته بودند عناصر ایلی را با عناصر اجتماعی و سیاسی بیاویزند، و در یک قالب بریزند و از این‌رو شهرنشینان، ایلات و عشایر را خطری تشخیص داده بودند که خالی از اهمیت نبود... رضاشاه که در راه تجدید ایران می‌گوشید، وجود ایلات و عشایر را مناسب با اوضاع و احوال امروز جهان نمی‌دید. پس درصدد برآمد که این مسأله را با تغییرات اساسی و انحلال تشکیلات ایلی، و مانع شدن از بیلاق و قشلاق کردن آنان حل کند، و چادرنشینی را به کشاورزی مبدل گرداند. در اینکه تمامه مردم مملکت یعنی عناصر غیر ایلی ازین سیاست پشتیبانی می‌کردند، کمتر جای تردید است. همچنین پیداست که این سیاست، بدون تهیه مقدمات کافی به مرحله اجرا درآمد. هیچ معلومه دقیقی درباره اسکان اسکان عشایر یا تأثیر انحلال تشکیلات عشایری در اقتصادیات ایران به عمل نیامد. بسیاری از خوانین را تبعید کردند، و از بیلاق و قشلاق کردن سالانه عشایر تا حدی مانع آمدند. در محال موارد، جاهای مناسبی برای اسکان عشایر، انتخاب نمی‌شده، بواجب آنان از نظر بهداشت و تعلیم و تربیت به حد کافی تأمین نمی‌گردید، و از نظر آموزش کشاورزی و تدارک آلات و افزار فلاحی تسهیلات لازم برای عشایر فراهم نمی‌ساختند، تا



آلاجیق یا بامونه‌یی از چادر ترکمنها

بنواند از این راه آنان را به تغییر زندگی ایلی و تحول از مرحله شبانی به مرحله کشاورزی باری کنند... از طرفی، بسیار کسان از افول قدرت عشایر خشنود بودند... بعضی ایالات که به مناطق دوردست منتقل گردیدند، چندان بر آنها سخت گرفتند که به تپه‌ها پناه بردند و چندین ماه همچون یاغیان جنگیدند... پس از سرگویی، آنان را کوچ دادند و عده بسیاری از آنان نابود شدند. پس از استعفای رضاشاه، بار دیگر بعضی از آنان به ساکن دیرین خود بازگشتند.

سیاست عشایری رناشاه راه، چون غلط تعبیر و بد اجرا کردند، لاجرم تلفاتی سنگین بر چهاربایان اهلی وارد آمد، و عشایر دچار فقر و مسکنت شدند و از عده آنان کاسته شد.



قالی باقی در ایلات

تأثیر منفی این عوامل، در اقتصاد مملکت بحدی بود که او در سالهای آخر سلطنت خود، مجبور شد این سیاست را تعدیل کند... ظاهراً اتخاذ این روش، که خانها را مسؤول امنیت مناطق خود کنند، در فارس، خوزستان، در مواردی نتایج نسبتاً مطلوبی دارد، مشروط بر اینکه عناصر خوشفامتری را از میان عشایر انتخاب کنند... سیاست اعطای اختیار به رؤسای عشایر، در صورتی که ناشی از ضعف باشد و توأم با نظارت کافی نباشد، قطع نظر از تمام فواید و مزایای سوقتی که دارد، مشکل می‌توان آن را سیاستی مطلوب و مناسب برای دورانی مدید دانست.»^۱

در زمان صدارت عین‌الدوله، تلگراف زیر، روش عشایر را تا قبل از استقرار حکومت پهلوی تا حدی روشن می‌کند:

**خریداری اسلحه و
فروش روغن و گوشت**

«جناب مستطاب اجل انجم آقای وزیر مخصوص دام‌اقباله، در ضمن

اخبار تلگرافی بهبهان، به عرض خاکینای سهراعتلای مبارک اقدس بلوکانه، روحنا فداه، رسید. تجار آنجا از طرف بنادر معشور و رامهرمز، در خفا تفنگ و فشنگ وارد کرده به الوار کوه کیلویه به قیمت گزاف فروخته، در عوض روغن و گوسفند خریداری نموده به کویت و بحرین حمل کرده و بوجب گرانی روغن و گوشت شده است. حسب الامر، اکیداً مقرر است که تفصیل این فقره چیست، البته به محکومت بهبهان قسطنطنیه اکیداً نمایند جلوگیری از این حرکات تجار نموده، نگذارند تفنگ و اسلحه وارد نمایند، و از حمل روغن و گوسفند به خارجه هم ممانعت کرده تلگراف التزام بگیری دیگر روغن و گوسفند به خارجه حمل نکرده اسباب ترقی روغن و گوشت را فراهم نکنند، و نتیجه اقدامات را در این باب اطلاع دهید.

به عرض برسد، در اینجا هم به اداره گمرک ابلاغ شد که به مباشرین گمرکی اینجا

۱. حالک و زادع در ایران، پیشین، ص ۵۰۵-۵۰۰ (به تباری و احتمالاً).

نظرات نمایند مراقبت کامل در این باب نموده، نگذارند اسلحه وارد شود، و اگر کسی وارد کرده باشد بر حسب حکم کلیه ضبط نمایند. سلطان عبدالمجید.»

مزارع ایران از وضع مزارع ایران در دوره قرون وسطی اطلاع صحیحی نداریم. بطوری که از مزارع استنباط می‌شود، از دیرباز کشاورزان، دامداران، و فئودالهای ایران به حفظ و هراست مزارع توجه نمی‌کردند، و اغنام و احشام آنها بدون رعایت اصول فنی کشاورزی، بطور آزاد از مزارع بهره‌برداری و استفاده می‌کردند. در حال حاضر، مزارع ایران را می‌توان به سه نوع تقسیم کرد: یکی مزارع بد، که بیشتر در مناطقی کم‌آب نظیر اطراف کویر مرکزی دیده می‌شود؛ پوشش گیاهی در این زمینها بسیار ناچیز است، و آنچه هست فقط برای تغلیف و چرای تعدادی بز و شتر کافی است. دوم مزارع متوسط، که در مناطق شرقی و غربی و مرکزی ایران قرار دارند. سوم مزارع عالی، که بیشتر در مناطق ساحلی، بحر خزر و بعضی از مناطق آذربایجان و ایالات غربی و شرقی ایران دیده می‌شود. به عقیده کارشناسان، در یک هکتار مزرع طبیعی، سه گوسفند برای مدت سه ماه می‌توانند چرا و تغلیف نمایند. تربیت اغنام و احشام و گله‌داری، چه در دوران قبل از اسلام و چه در دوره بعد از اسلام، یکی از شاخه‌های مهم فعالیت‌های اقتصادی بوده، و فئودالها و اشراف، غیر از زمینهای وسیع، زراعتی و باغات متنوع، از گوشت و پشم گوسفندان و گاوان بهره‌برداری می‌کردند. خواجه نظام‌الملک و پسرانش و خواجه رشیدالدین فضل‌الله و رجال خاندان جوینی و صدها تن دیگر از رجال و اشراف ایرانی، در ضمن زمینداری، از گله‌داران بزرگ نیز بودند. جالب توجه است که وقتی بدرالدین خاجرمی - شاعر، در مدح خواجه شمس‌الدین محمد صاحب دیوان این رباعی را سرود:

دلایا چو محیط است و کف خواجه نقطه
پیوسته به گرد نقطه می‌گردد خط
پسرورده تو که وسه و دون و وسط
دونت ندهد خدای کس را به غلط

خواجه شمس‌الدین، که خود از صدور برجسته و با فضیلت عهد ایاخانان است،

از این مداعنه و چابلوسی به سر نشاط می‌آید، و در جواب شاعر می‌نویسد:

میصد بره سفید چون بیضه بط
کان را ز سیاهی نبود هیچ نقط
از گله خاص ساء نه از جای غلط
چوپان بدهد به دست دارنده خط

در ایران بدون توجه به ظرفیت و قدرت مزارع، کشاورزان، دامهای فراوانی را به مزارع بی‌استعداد ایران تحمیل می‌کنند. طبق گزارش وزارت کشاورزی، مساحت مزارع ایران

در حدود ۵۲ میلیون هکتار است. در این مساحت، طبق اصول دامداری، فقط ۲۶ میلیون دام می‌تواند بچرند؛ در حالی که در مزارع ایران، ۶ میلیون گوسفند به‌چرا می‌پردازند و به‌این ترتیب، سال به سال از ظرفیت و قدرت مزارع ایران کاسته می‌شود. با اینکه طبق آمار، تعداد دامهای ایران نسبت به سی سال قبل (در اثر مبارزه با بیماریهای دامی) دوبرابر شده است، کشاورزان و مقامات مسئول نه تنها هیچگونه تلاشی در راه افزایش مزارع ایران به‌عمل نیاورده‌اند، بلکه به‌علت افزایش تعداد دام و از بین رفتن و ریشه‌کن شدن گیاهان، از

مساحت مراتع ایران بطور قابل ملاحظه‌ای کاسته شده است. از طرف دیگر، عده‌ای با استفاده از وسایل جدید کشاورزی، بهترین مراتع ایران را که در سواحل بحر خزر و دشت گزگان قرار داشت، تبدیل به زمینهای زراعتی کرده‌اند. بنابراین، برای اصلاح وضع مراتع ایران، طبق نظر کارشناسان، باید هرچه زودتر کشت گیاهان عاوفه‌ای را، که مورد نیاز دامهای ایران است، وسعت داد و از این راه، از فشار و هجوم دامها به مراتع تا حدی کاست. در مرحله دوم، باید در مراتعی که پوشش گیاهی آنها از بین رفته، در صورتی که باران به اندازه کافی بیارد، به بذرافشانی مجدد اقدام کرد، و از این راه، مراتع مصنوعی به وجود آورد. در مرحله سوم، باید دامداران و مأمورین مسئول، مراقبت نمایند که چرا و تعلیف در فصل ومدت معینی صورت گیرد و بین تعداد دامها و ظرفیت مراتع هم‌آهنگی و توازن موجود باشد.

گله‌داران حاج سیاح در عهد ناصرالدین‌شاه، در وصف گله‌داران خوزستان، می‌نویسد: «در بعضی جاها اشخاص بیچاره‌ای دیده می‌شدند که لباس تنشان از کهنگی، مثل رشته و پاره‌ای از تنشان آویزان بود، که اگر دور می‌انداختند، کسی رغبت نمی‌کرد برداشته به کار جل‌الآغ بیاورد. ایفان چند رأس بز و گوسفند در جلو انداخته می‌چرانیدند و باچرك و كشتافت در برابر آفتاب سوزان رنج می‌بردند، و از زحمت و گرسنگی پوست و استخوانی بیشتر نبودند.»^۱

مادسیج

شبکه آموزشی - پژوهشی ایران



مادسیج، پنجره ای به یادگیری نوین

مادسیج مخفف کلمه madsage به معنای شیفته دانایی و در مفهوم بومی به معنای دهکده علم و دانش ایران می باشد. در این مفهوم اشاره به دو کلمه سیج (یکی از روستاهای زیبای کشورمان) و ماد (یکی از اولین اقوام ایران) می باشد.

شبکه آموزشی - پژوهشی مادسیج (IRESNET) با هدف بهبود پیشرفت علمی و دسترسی هرچه راحت تر جامعه بزرگ علمی ایران، در فضای مجازی ایجاد شده است. هسته اولیه مادسیج از طرح پایان نامه کارشناسی ارشد جناب آقای رضا محمودی دانش آموخته رشته مدیریت آموزشی دانشگاه تهران که با راهنمایی استاد گرانقدر جناب آقای دکتر عبادی معاون دانشگاه مجازی مهر البرز می باشد، بر گرفته شده است.

IRan Education & Research NETWORK